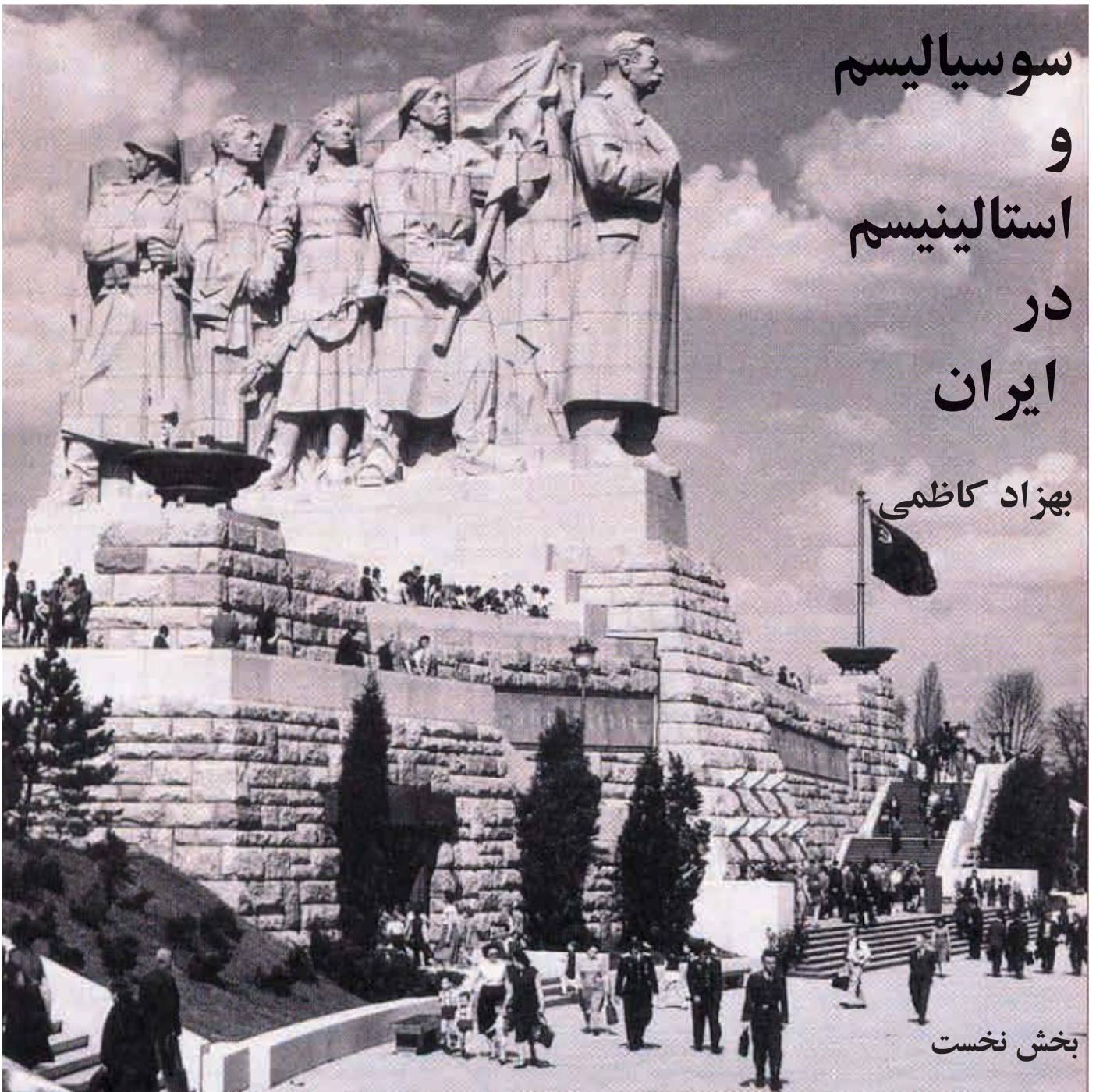


# سوسیالیسم و استالینیسم در ایران

بهزاد کاظمی



بخش نخست

لنین و تروتسکی نمی توانند با سوسیالیسم قطع رابطه کنند. آن ها باید تا انتهای مسیر، این بار را به دوش بکشند. سپس فرد دیگری ظاهر خواهد شد. او از نظر قدرت اراده واقعا سرخ و از نظر اهدافی که دنبال می کند واقعا سفید خواهد بود. او از نظر انرژی و نیرو بلشویک و از نظر اعتقادات، ناسیونالیست خواهد بود.  
کتاب ۱۹۲۰ اثر شولگین

## پیشگفتار

نزدیک به هفتاد سال است که سنت پژوهش های ملهم از مکاتب استالینیستی و ناسیونالیستی، بر تاریخ نگاری جنبش سوسیالیستی ایران سایه افکنده است؛ «پژوهش» های برخاسته از این دو مکتب، هر یک به سهم خود، نقش مهمی در وارونه جلوه نشان دادن حقایق تاریخی داشته اند. وقایع بیش از یک قرن گذشته ی جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران، به دست تاریخ نگاران این دو طیف

متعارض، در صدها کتاب و جستار به شکلی یکجانبه و تحریف شده به جا مانده است. بی شک، کوشش های علمی و ارزنده یی هم به وسیله برخی پژوهش گران - عمدتا در سطح نوشتن رساله ها و تحقیقات دانشگاهی - برای واکاوی حقایق تاریخی صورت گرفته است. اما تا آنجایی که سراغ داریم هنوز از منظر برداشت ماتریالیستی از تاریخ و روش ریشه یابی انتقادی سیاسی، نظری و تشکیلاتی چرایی ناکامی «سوسیالیسم» و چگونگی چیرگی «استالینیسم» - به این مبحث مهم در تاریخ معاصر ایران پرداخته نشده است؛ یا اگر هم تلاش شده، در مقطعی از سیر پژوهش دچار ایست «ملی» یا جهش «بین المللی» متمایل به تاریخ نگاری تکامل گرایانه ی سوسیال دموکراتیک شده است. برای اثبات این ادعا کافی است تا به پژوهش های انتقادی تاریخ نگاران «چپ» مراجعه شود؛ تحقیقاتی که عمدتا بازنویسی رویدادهای تاریخی گذشته بنا

به روایت استالینی از سوسیالیسم و محققان وابسته به «حزب توده» است، و یا برگرفته از برداشت های ناسیونالیستی از تاریخ. البته تاریخ جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران را نمی توان به صورت تجریدی و تنها در سطح «ملی» بررسی کرد. این جنبش از همان آغاز با سازوکاری بین المللی نمایان گشت، رشد کرد، تکوین یافت و سرانجام شکست خورد؛ بی تردید، فعل و انفعالات بین المللی، نسبت به تحولات داخلی، به مراتب سهم بیشتری در روند زایش و فروپاشی جنبش سوسیالیستی و سپس آفرینش استالینیسم در ایران داشته اند.

لازم به ذکر این نکته هم هست که نگارنده این نوشتار مدعی نیست که پژوهشی همه جانبه در اختیار خوانندگان «سامان نو» قرار خواهد داد؛ ولی دستکم تلاش ورزیده شده تا با زدودن برخی گردوغبارهای تاریخی ناشی از این گونه تحریفات رایج، خطوط کلی و عمومی آغاز سیر پیدایش جنبش مستقل کارگری - و به تبع آن سوسیالیسم - و چرایی رشد و سپس نابودی اش تا هنگام تثبیت نهایی سلطه ی استالینیسم ایرانی - حزب توده از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ خورشیدی - بر روی جنبش مستقل کارگری را نشان دهد؛ بدین ترتیب برای توضیح و تشریح این کار، این نوشتار در دو بخش کلی تنظیم و ارائه خواهد شد؛ الف- پیش زمینه ی تاریخی پیدایش طبقه ی کارگر و چگونگی سامان یابی جنبش سوسیالیستی در بستر آن تا آغاز فرایند تشکیل و تکوین حزب کمونیست ایران؛ ب- چرایی نابودی حزب کمونیست و علل تشکیل حزب توده ایران. امید می رود که پژوهشگران جوان و کنشگران سوسیالیست در آینده تبیین پژوهشی جامع، دقیق و کامل تری از رویدادهای مهم جنبش سوسیالیستی - کارگری ایران ارائه دهند و کمبودها، نارسایی ها و اشتباهات این نوشتار را برجسته و برطرف سازند.

### چند نکته ی توضیحی:

نخست این که به علت عدم دسترسی به برخی منابع و متون اصلی - و عدم آشنایی نگارنده به دو زبان روسی و آذری - در موارد زیادی به ناچار از ترجمه های نارسا، نقل قول ها یا اسناد و مدارک «دست دوم» استفاده شده است؛ پاکسازی بایگانی ها در دوران بوروکراسی استالینی نیز این مشکل را برای پژوهش دوچندان کرده است. به هرحال کوشش شده است با ارائه منابع تکمیلی دیگر این کاستی ها جبران گردد.

دوم این که تلاش شده است تا آن جا که ممکن است، به طور مستقیم، به نقد یا تکرار روایت های تحلیلی و تاریخی پژوهشگران متمایل به حزب توده و ملی گرایان پرداخته نشود؛ امید است که خواننده ی کنجکاو و جستجوگر، خود در لابلای سطور این نوشتار به انگیزه ی اصلی یکجانبه نگری و برجسته کردن جناح راست حزب کمونیست - و حتا تحریف نقش سلطان زاده در تاریخنگاری پژوهشگران ملهم از حزب توده- یا به عکس، کوشش پژوهشگران ملی گرا برای معرفی قربانیان استالین به منظور رسواسازی حزب توده- و نه برای یادگیری از تجارب تلخ در جهت مداخله ی دگرگون ساز و فراگیر سوسیالیستی - پی ببرد.

سوم این که باید تاکید کرد که به خاطر جلوگیری از تطویل مطلب، آگاهانه به بررسی همه جانبه ی چرایی و چگونگی ناکامی چندین

جنبش موازی و رویداد مهم آن دوران (شورش های شیخ محمد خیابانی، کلنل تقی پسیان، شیخ خزئل و به ویژه، نقش میرزا کوچک خان و رهبری جنگلیان یا سهم حزب کمونیست ایران و کمینترن در شکست آن - فروپاشی دودمان قاجار، اصلاحات رضاشاه، نقش روحانیت، ورود ارتش متفقین به ایران و چند رویداد مهم دیگر) پرداخته نشده و در مواردی که برای تشریح متن حاضر ضرورت داشته تنها به اشاراتی کوتاه و گذرا بسنده گردیده است.

### پیش زمینه پیدایش جنبش کارگری و سوسیالیستی در ایران

شاخص ترین و عمده ترین نمادهای تسلسل تاریخی، چگونگی فرایند سامانیابی روابط تولیدی و نحوه ی بازسازی دولت مرکزی در فلات ایران را می توان با مطالعه ی دوران های بلافصل غلبه ی یونانی ها، عرب ها و مغول ها بررسی کرد. پس از فروپاشی کل ساختار دولت مرکزی ایران به دست سپاهیان چنگیز و تیمور و پس از سپری شدن سال ها حاکمیت سلسله های محلی و کم توان، در دوران شاه اسماعیل صفوی، کوشش هایی برای تقویت دولتی متمرکز و پرتوان انجام گرفت. شاهان صفوی برای سامانیابی دولتی کارآمد و غلبه بر مناسبات اجتماعی «گریز از مرکز» و درهم فروپخته ی داخلی و همچنین، مقابله با تجاوزات خارجی عثمانیان و ازبکیان «سنی» مذهب، متوسل به ساختن دستگاه روحانیت شیعه و ترویج و تبلیغ بی رحمانه ی دین ورزی تشیع به مثابه عامل یگانگی ساز جامعه شدند. البته این امر در تاریخ ایران بی سابقه نبود؛ شاهان ساسانی نیز از آیین زردتشتی و دستگاه موبدان برای یکدست سازی باورهای مردم و در راستای تقویت دولت مرکزی - به ویژه در مقابله با خطر رشد دو آیین مزدکیان و مانویان - بهره برده بودند.

بازسازی ساختار عناصر اقتصادی، و سامان یابی تولید کشاورزی، حفظ آرامش اجتماعی، و ایجاد راه سازی، امنیت و گسترش تسهیلات امور بازرگانی از مهم ترین اقدامات آغازین دودمان صفویه بود. در قرن پانزدهم میلادی، اقتصاد ایران - و چین، هندوستان، مصر و ترکیه عثمانی - هنوز رونق کافی داشت و با کشورهای مهم اروپایی همتراز بود؛ برای مثال، مقدار ابریشمی که وارد کاشان می شد به اندازه ماهوتی بود که وارد لندن می شد و... در شهرهای ایران هزاران کارگر در واحدهای تولیدی نسبتاً بزرگ ابریشم بافی، پارچه بافی، قالی بافی، شیشه سازی و... مشغول به کار بودند. اما، شکوفایی اقتصادی ایران کوتاه مدت بود؛ آیا امکان داشت که این واحدهای نسبتاً بزرگ تولیدی در چارچوب مناسبات «وجه تولید آسیایی» منجر به شکوفایی اقتصادی فراگیر و گسترده شوند و پیش زمینه ای برای فراهم آوردن شرایط لازم در جهت ایجاد صنایع مانوفاکتور و تولید کالایی انبوه گردند؟

به هرحال، انکشاف کوتاه مدت و نسبی اقتصادی ایران منجر به فراهم آمدن شرایط برای بسترسازی زمینه های پیدایش اقتصاد کالایی و نظام سرمایه داری نشد. بدین سان، فرایندی که با استقرار دودمان صفویه با ناموزونی آغاز شده بود، به کندی گرایید و سپس رو به ضعف و افول گذاشت. بررسی همه جانبه ی علل بطنی توقف این فرایند نیازمند پژوهش دیگری است. اما باید خاطر نشان ساخت که علاوه بر چرخه ی جان سخت و به دشوار تغییرناپذیر مناسبات «داخلی» در چارچوب «وجه تولید دولت های آسیایی»، دو عامل



کارگران نفت جنوب اوایل قرن بیستم

ایرانی آذری هسته‌ی مرکزی اعتصاب را تشکیل دادند. در تفلیس شماره‌ی کارگران غیرماهر ایرانی، به پنج تا شش هزار می‌رسید. در صنایع دیگری در مناطق قفقاز و ترکستان شمار کارگران ایرانی حدود سی درصد نیروی کار را در برمی گرفت. کل تعداد کارگران ایرانی شاغل در روسیه پس از مدت نسبتاً کوتاهی به بیش از دویست هزار نفر رسید. کارگران و ایرانیان مقیم روسیه تزاری، همدیگر را «همشهری» می‌نامیدند و بدین گونه هویت خود را در جامعه‌ای بیگانه، پاسداری و بیان می‌کردند.

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی، حزب سوسیال دموکرات روسیه توانسته بود با سازماندهی مبارزات کارگران قفقاز، نفوذ زیادی میان کارگران صنعتی آن خطه به‌دست آورد. در نتیجه‌ی مبارزات سوسیالیست‌ها در جنبش کارگری روسیه، عقاید سوسیالیستی نیز میان ایرانیان شاغل در آن کشور نفوذ پیدا کرده بود. تخمین زده شده است که در باکو نزدیک به شش هزار ایرانی عضو تشکیلات سوسیال دموکراتیک روسیه بوده‌اند. (۱) باکو، مرکز سوسیال دموکرات‌های ایرانی بود. این گروه در شهرهای تهران، تبریز و مشهد شاخه‌هایی دایر کرده بود. (۲)

مهاجران و «همشهری»های ایرانی حتا دو مدرسه برای آموزش زبان فارسی در مرکز باکو، و محله‌ی صابونچی - در حومه‌ی آن شهر - به نام‌های «اتحاد» و «تمدن» دایر کرده بودند. جدا از امر تدریس، این مدارس، هم چون باشگاه فرهنگی و کانون تجمع و مباحثه‌ی مسائل اجتماعی میان ایرانیان مهاجر فعالیت می‌کردند. برای مثال، در مدرسه‌ی اتحاد، انجمنی تحت نام «صندوق تعاون مدرسه اتحاد ایرانیان باکو» ساخته بودند که به طور هفتگی نشست داشت.

سوسیالیست‌ها و کارگران پیشروی مهاجر ایرانی تحت تاثیر و با کمک سوسیال دموکرات‌های باکو و ماورای قفقاز - حتا دو سال پیش از به‌راه افتادن انقلاب مشروطه، یعنی در سال ۱۹۰۴ - حزب «همت» را بنیان گذاشتند؛ و با انقلاب ۱۹۰۵ و سامان‌یابی شوراهای کارگری در روسیه، بسیاری از کارگران ایرانی، در مبارزات ضد استبداد تزاری شرکت کردند. شبکه‌ی ارتباطی افراد و انجمن‌هایی که از ایرانیان مهاجر تشکیل شده بود، تحت تاثیر جنبش انقلابی روسیه به سوی سازمان‌یابی فراگیر و تاسیس چندین حزب سیاسی روی آوردند؛ مهمترین شان «فرقه اجتماعیون-عامیون ایران» بود که با تلاش و یاری اعضای حزب «همت» سامان یافت. همچنین، «فرقه

مهم «خارجی» نیز زمینه ساز تضعیف روزافزون اقتصاد ایران - و سایر جوامع شرقی - شدند؛ در واقع این دو عامل خارجی به مراتب مهم تر از عوامل ساختار داخلی مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جامعه‌ی ایران بودند: کنترل راه‌های بازرگانی دریایی به دست اروپاییان و در نتیجه از رونق افتادن شاهراه زمینی و پراهمیت جاده ابریشم، و از آن به مراتب مهم تر، روی کار آمدن نظام سرمایه داری در غرب اروپا، و نفوذ، تسخیر و سلطه بر بازار جهانی.

### طبقه‌ی کارگر ایران، قرن نوزدهم میلادی

پس از شکست ارتش ایران از روسیه تزاری و جدایی بخش‌های مهم اقتصادی و کشاورزی در قفقاز و شمال ایران - عهدنامه گلستان ۱۸۱۳ و ترکمنچای ۱۸۲۳ - و حضور و سلطه‌ی انگلستان در جنوب، با توجه به ناکارآمدی دودمان قاجار، فرایند افول اقتصاد ایران شتاب بیشتری به خود گرفت. اما اقتصاد مناطق الحاقی جنوب امپراتوری روسیه، طی چند دهه‌ی بعد رو به شکوفایی گذاشت و به همین علت جذابیت ویژه‌ای برای مهاجرت طبقات محروم و پایینی ایران (و روسی، ارمنی و داغستانی) جهت کارایی پیدا کرد. بدین سان، پس از کشف معادن گوناگون در قفقاز و ترکستان - به ویژه استخراج نفت در آذربایجان - سیل مهاجرت طبقات فقیر جامعه به فراسوی مرزهای شمالی ایران به راه افتاد؛ در عرض چند دهه صدها هزار نفر از ایرانیان به طور قانونی و غیرقانونی به روسیه تزاری - عمدتاً آسیای میانه و قفقاز - رفتند و مشغول به کار شدند؛ در بین سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۰ به طور میانگین ۱۳۰۰۰ هزار نفر ایرانی در تبریز، مشهد، رشت و استرآباد (گرگان) جهت گرفتن اجازه‌ی کار قانونی برای اشتغال در روسیه به کنسول‌گری‌های آن کشور مراجعه کردند؛ تعداد افراد جویای کار در روسیه در سال ۱۸۹۶ به ۵۶۳۷۱ نفر رسید. البته این ارقام تعداد واقعی مهاجرت کارگران و فقیران ایرانی به روسیه را نشان نمی‌دهد. زیرا بخش قابل توجهی از کارگران و مهاجران به صورت غیرقانونی به روسیه می‌رفتند.

در اواخر قرن نوزدهم موج مهاجرت ایرانیان برای اشتغال در روسیه به شکل چشمگیری رو به افزایش گذاشت. بیش تر این مهاجران - که عمدتاً از نواحی شمالی ایران و به ویژه آذربایجان می‌آمدند - در صنایع نفت باکو شاغل بودند. به طوری که، از کل کارگران و کارکنان شاغل در صنایع نفت باکو، سی درصدشان کارگران و کارکنان ایرانی تبار بودند. همچنین در کارخانه‌ی تصفیه‌ی مس کدابک، ۲۷ درصد کارگران را مهاجران ایرانی تشکیل می‌دادند. در ایالت الیزاوتپول، بیشتر کارگران، ایرانی بودند. فرماندار ایالت الیزاوتپول در سال ۱۸۸۷ گزارش داد: هر سال در طول فصل بهار و بر روی کوه‌های مرزی، می‌توان هزاران نفر از ایرانیان را - با پاهای برهنه و لباس‌های پاره پوره - در گروه‌های چهل تا پنجاه نفری مشاهده کرد که برای یافتن کار به طور غیرقانونی از مرزهای امپراتوری روسیه می‌گذرند. او خاطر نشان کرده بود که هرگونه اقدام برای بستن این گذرگاه کارجویان، نتایج بسیار وخیمی برای اقتصاد روبه رشد امپراتوری روسیه خواهد داشت.

بدین سان، ایرانیان کارگر و مهاجر تبدیل به یک نیروی بالقوه طبقاتی - اجتماعی در ماورای قفقاز شده بودند؛ در اعتصاب ۱۹۰۶ معادن مس و کارخانه‌های الله‌وئردی - واقع در ارمنستان - ۲۵۰۰

اجتماعیون - انقلابیون» به تقلید از سوسیال رولوسیون‌های روسی؛ و «حزب دموکرات ایران» و «حزب عدالت» و «جمعیت معارف ایران» که وابسته به آن حزب بود، به فعالیت پرداختند. «حزب عدالت» بعدها به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد. دموکرات‌ها و سوسیال دموکرات‌های ایرانی کوشش زیادی برای دخالت و سازماندهی مبارزات مردم در قفقاز، و همچنین در داخل ایران به خرج دادند. ولی بیشتر این تلاش‌ها به شکلی عامیانه، من درآوردی و التقاطی - که از برنامه‌های احزاب سوسیال دموکراتیک اروپایی الهام گرفته شده بود - انجام می‌گرفت. (۳)

از سوی دیگر، در داخل ایران نیز از اواخر سده نوزدهم میلادی بازرگانان و ملاکان بزرگ دست به تأسیس شرکت‌های سهامی بازرگانی، راه‌سازی، و بافندگی زده بودند. با پایه‌گذاری و استقرار مؤسسات خارجی در ایران - که برای خارجیان امتیاز بود - کارخانه‌های کوچکی نیز با سرمایه‌های ایرانی درست شد. بدین سان، با پدیدار شدن طبقه‌ی سرمایه‌دار، طبقه‌ی کارگر در داخل ایران نیز به‌عنوان یک نیروی اجتماعی - هرچند کوچک و نوجوان - پا به عرصه حیات گذاشت.

### تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر ایران

انقلاب ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ خورشیدی) در روسیه‌ی تزاری جرقه‌ی بود که به‌انبار باروت جامعه‌ی بحران‌زده‌ی ایران زده شد. با آغاز انقلاب مشروطه، برخی روشنفکران برخاسته از طبقات مرفه، پرچم آزادی‌خواهی را به‌اهتزاز درآوردند؛ و کوشیدند تا با بسیج زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه، قدرت دولتی را از چنگ حکمرانان واپس‌گرا بگیرند و با قانون‌مداری پارلمانی پیش زمینه‌ی مناسبات «دموکراتیک» سرمایه‌داری را جایگزین سازند. به هر حال، شورش‌های عمومی هر روز بیش‌تر و گسترده‌تر می‌شد. سرانجام نظام خودکامه‌ی قاجار عقب‌نشست. فرمان سلطنت مشروطه، در تاریخ ۱۴ مردادماه ۱۲۸۵، به‌دست مظفرالدین شاه امضا شد. دومه بعد نخستین نشست مجلس شورای ملی در ۱۳ مهرماه گشایش‌یافت. (۴) قانون اساسی ایران - که بر مبنای قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک تهیه شده بود - ۹ دی‌ماه ۱۲۸۵ (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶) درست یک هفته پیش از مرگ مظفرالدین شاه به‌تصویب رسید.

الگوی روشنفکران ایران، انقلاب‌های دموکراتیک و سیستم پارلمانی در اروپا بود. انبوه مردم ایران نیز که از مناسبات پیشین به‌ستوه آمده بودند، به‌فراخوان مشروطه‌خواهان پاسخ مثبت دادند. در اندک زمانی تعداد زیادی انجمن‌های خودگردان توده‌ی - به‌ویژه در آذربایجان و نواحی شمالی ایران - برای نگرانی از انقلاب پا گرفتند.

در واقع انجمن تبریز، مانند پارلمان و «مجلس شورای ملی» نبود و همانند شوراها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اعمال قدرت می‌کرد؛ هم قانون‌گذار بود؛ هم نقش اجرایی داشت، هم مسلحانه اقدام می‌کرد و هم به قضاوت می‌نشست. اما به‌جز در چند مورد، این شکل از «مجلس ملی» و برتری دموکراسی مستقیم مردمی - نسبت به نظام پارلمانی - آن‌طور که لازم و شایسته بود در سراسر ایران فراگیر نشد.

سوسیالیست‌های ایرانی و غیرایرانی - که از سرزمین‌های قفقاز برای کمک به انقلاب آمده بودند - نقش مهمی در سازماندهی

انقلابیان آذربایجان و دیگر نقاط ایران ایفا کردند؛ از جمله «مرکز غیبی» تبریز - که سهم زیادی در جنبش مقاومت آذربایجان ادا کرد - با کمک سه نفر از سوسیال دموکراتیک‌های ایرانی به‌نام‌های مشهدی اسماعیل، مشهدی محمدعلی‌خان و مشهدی حاجی‌خان - که از باکو آمده بودند - سازماندهی شد:

رهبران علنی و شناخته‌شده‌ی «مرکز غیبی» علی مسیو، حاج علی دواچی و حاج رسول صدقیانی بودند (۵)

مرکز غیبی با توجه به تجربه‌ی که از شکست سوسیال دموکرات‌های روس، پس از انقلاب ۱۹۰۵ داشت، به‌ایجاد ارتش مردمی، متشکل از نیروهای داوطلب در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان دست زد. (۶)

طبقه‌ی کارگر جوان ایران نیز در گرماگرم فرایند انقلاب دست به‌کار شد؛ و برای نخستین بار کوشید که خود را به‌عنوان طبقه‌ی مستقل اجتماعی سامان دهد. در سال ۱۲۸۵ ه.ش. نخستین اتحادیه‌ی کارگری ایران در چاپخانه‌ی کوچکی در تهران به‌رهبری محمد پروانه تشکیل شد. (۷)

بدین سان، زحمتکشان ایران دوش به‌دوش دیگر طبقات اجتماعی مشروطه‌خواه، علیه مشروطه‌خواهان سلطنت‌طلب، زمین‌دار و روحانی به‌مبارزه برخاستند. اما یگانگی مبارزاتی طیف گوناگون مشروطه‌خواهان دوام چندانی نیافت. چشم‌انداز جنبش ملایان و توانگران - کاملاً - با جنبش عامیان و کم‌چیزان تفاوت داشت. مردمی که از جان خود بی‌زار شده بودند؛ و برای آبیاری نهال مشروطه به‌خیابان‌ها گام گذاشته بودند، مأموران دولتی را دوش به‌دوش گزمه‌ها و قداره‌بندان روحانیان، اعیان و زمین‌داران می‌دیدند. اشاره شد که مردم به ناچار در مناطقی که زمینه‌ی اجتماعی فراهم بود - عمدتاً شمال کشور - دست به مبارزه زدند؛ آن‌ها انجمن‌ها ساختند و مسلح شدند؛ و کارهای سیاسی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی جامعه را - خود - به‌دست گرفتند: مردم انقلابی حاج میرزا حسن - مجتهد شهر - را از شهر بیرون کردند. شیخ فضل‌الله نوری - فقیه بلند پایه‌ی مشروطه‌خواه - را به‌دار آویختند؛ و محمدعلی میرزا - ولی‌عهد - را به‌سفارت‌خانه‌های خارجی فراری دادند.

البته در آغاز جنبش انقلابی، بسیاری از شاهزادگان، اشرافیان و روحانیان برای حفظ نظام کهن، به‌ظاهر مشروطه‌خواه شده بودند؛ کسانی چون شاهزاده فرمانفرما یا امام جمعه - سید ابوالقاسم - و ده‌ها نفر دیگر. ترفندهای آخوندهای مشروطه‌خواه از برابر دیدگان مأموران خارجی مقیم ایران پنهان نمانده بود. سرگرد سایکس - افسر انگلیسی - از مشهد گزارشی بدین مضمون فرستاده بود:

«حکمرانان مذهبی مردم مشهد... واقعا تا مغز استخوان ارتجاعی هستند. آن‌ها تاکنون در شکل‌گیری و مذاکرات انجمن محلی شرکت داشته‌اند؛ اما نه از منظر تمایل به اصلاحات، بل که فقط در جهت کنترل جنبش مردمی. جنبشی که نمی‌تواند مهارکنند؛ و می‌ترسند که در صورت عدم دخالت آن‌ها شکلی به‌خود بگیرد، که شاید منجر به درهم‌فروریختن قدرت‌شان بشود.» (۸)

### انقلاب مشروطه و چند فراز از جنبش نوپای کارگری

اشاره شد که به موازات مبارزات مردم و در فراز و نشیب انقلاب



فعالیت‌های جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه به ایران اعزام شده بود- و همگام با مشروطه‌خواهانی، همچون: سردار محیی و سپهسالار تنکابنی در انقلاب شرکت داشت - چنین گفته بود:

«قرن‌ها خوانین و ملاکان و فئودال‌ها به‌نام استبداد و قلدری، مردم ایران را می‌چاپیدند؛ و غارت می‌کردند. اکنون که ایران

مشروطه شده، همان اشخاص به‌نام مشروطه و قانون، زیر سایه‌ی رژیم تازه، بر مردم بدبخت می‌تازند؛ و دارایی آنان را به‌یغما می‌برند. پس چه فرق کرد؟ همان اشخاص سابق دوباره مصدر همان کارها شده‌اند. منتها به‌نام مشروطه و قانون خیانت می‌کنند.» (۱۲)

### ایران و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه

پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه سبب فروپاشی استبداد تزاری شد. انقلاب اکتبر موجب شد که دست تزاریسم از ایران کوتاه شود. براساس پیمانی که پس از آغاز جنگ جهانی اول - ۱۹۱۴ م- میان دولت‌های هم پیمان روسیه تزاری، یعنی فرانسه و بریتانیا منعقد شده بود - مشهور به پیمان سایکس-پیکو منعقد در سال ۱۹۱۶ م- قرار بر این بود که روسیه نیمه‌ی شمالی امپراتوری عثمانی را تصاحب کند؛ و نیمه‌ی جنوبی آن بین بریتانیا و فرانسه تقسیم شود. در مورد ایران نیز توافق کرده بودند که در مناطق ایران بی‌طرف مورد توافق نخستین و پیشین خود که در سال ۱۹۰۷ منعقد شده بود (تهران و اصفهان و مناطق مرکزی) را از بین بردارند و در واپسین معامله‌ی خود لحاظ کرده و بین خود تقسیم کنند. (۱۳) براساس پیمان جدید، قرار گذاشته بودند که روسیه‌ی تزاری اصفهان، یزد و شمال بلوچستان؛ و انگلستان تمام جنوب ایران را تسخیر و به سرزمین‌ها و مستعمرات خود ملحق کنند. در واقع، پیمان ماه مه ۱۹۱۶ سایکس - پیکو میان انگلستان و فرانسه، توافق پیشین - ۱۹۰۷- را با روسیه تزاری تکمیل می‌کرد. آن‌ها حتا نفت عراق را پیشاپیش تقسیم کرده بودند؛ و قسمتی از خاک امپراتوری عثمانی را به ایتالیا - هم‌پیمان خود در جنگ جهانی اول - بخشیده بودند.

اما «معجزه» ای رخ داد که هرگز در محاسبات جهان‌خواران آن دوران پیش بینی نشده بود؛ پیروزی انقلاب سوسیالیستی و روی کار آمدن شوراهای کارگران و دهقانان در روسیه؛ انقلاب کارگری روسیه تاریخ ایران و جهان را زیرورو کرد و به گونه‌ای دیگر رقم زد؛ دولت نوپای شوراها تمام قراردادهایی را که روسیه تزاری با انگلستان و فرانسه پنهانی بسته و به ایران تحمیل کرده بود، افشا و همگی را یک جانبه لغو کرد. کمونیست‌ها، که این انقلاب را رهبری کردند، از همان هنگام بستن قرارداد پنهانی روسیه تزاری و انگلستان - در سال ۱۹۰۷ م- به افشاگری جهان‌خواران و

مشروطه، سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر در جریان بود. در ۳۰ آبان‌ماه ۱۲۸۵ (۲۱ نوامبر ۱۹۰۶) نخستین اعتصاب کارگری ایران برای افزایش دست‌مزد، از سوی ماهی‌گیران انزلی علیه لیاژانف - صاحب امتیاز روسی شیلات - به‌راه افتاد. در فواصل سال‌های ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸ علاوه بر چاپ چیان، اتحادیه‌های قالی‌بافان کرمان، کارگران واگن‌های اسبی و تلگراف چیان تشکیل شدند. سوسیال دموکرات‌های مشهد در تابستان ۱۲۸۶ در بیانیه‌ی خواهان حق اعتصاب، آموزش رایگان و اجباری برای همگان و هشت ساعت کار روزانه شدند. در پاییز ۱۲۸۷ حدود ۱۵۰ نفر از کارگران تبریز دست به اعتصاب زدند.

رهبران جنبش کارگری تبریز حتا با کارل کائوتسکی و دیگر رهبران جنبش سوسیال دموکراسی اروپا تماس داشتند؛ و درباره‌ی چگونگی سازماندهی جنبش انقلابی راه‌نمایی می‌خواستند. کائوتسکی - مهمترین نظریه پرداز سوسیال دموکراسی - به آن‌ها سفارش کرده بود به سبب عدم رشد اقتصادی کشور، هنوز پرولتاریای معاصر صنعتی در ایران به وجود نیامده است؛ و سوسیالیست‌ها باید در مبارزه‌ی دموکراتیک عمومی توده‌ها شرکت کنند. اما برخی از سوسیالیست‌های ایرانی به این نظرات با تردید می‌نگریستند؛ در پاسخ به رهبران جنبش کارگری اروپا، یکی از مبارزان تبریز به‌نام واسو در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ (آبان‌ماه ۱۲۸۷) نامه‌ی به پلخانف - سوسیالیست روسی - نوشت؛ و در صحت این نظریه‌ی کائوتسکی تردید کرد. وی ضمن تأیید عدم وجود صنایع ماشینی مدرن و کارگران صنعتی، همانند اروپا، نظرات خود را بدین‌گونه ابراز داشت:

«اما در ایران پرولتاریا، یعنی اشخاصی که فاقد ابزار کاراند؛ و نیروی کار و دانش خود را به کارفرمایان می‌فروشند، وجود دارد. در این صورت آیا سوسیال دموکرات‌ها حق دارند از متشکل کردن کارگران و مبارزه برای دستمزد آنان خودداری ورزند؟» (۹)

در سال ۱۲۸۹ کارگران چاپخانه‌های تهران «اتحادیه‌ی سراسری کارگران صنعت چاپ» را سازمان‌دهی کردند؛ و روزنامه‌ی به‌نام «اتفاق کارگران» منتشر ساختند. خردادماه همان سال، چاپ چیان دست به اعتصاب پیروزمندی زدند، که به‌عنوان «نخستین تظاهر جنبش اشتراکی یا سوسیالیستی در ایران» یاد شده است. (۱۰)

از همان آغاز جنبش انقلابی، کارگزاران طبقات مرفه، در مانده و ناتوان از کنترل ژرفای انقلاب، و هراسان از تضمین قانون مداری و استقرار حقوق دموکراتیک مردم، اردوی «دموکراسی» را ترک کردند؛ و با اردوی دشمن و «استبداد» به مصالحه برخاستند. در آن لحظات تاریخی سرنوشت‌ساز، بورژوازی ایران بر سر اساسی‌ترین تکالیف دموکراتیک انقلاب ایران، با اقشار و طبقات واپس‌گرا سازش کرد؛ به جای جمهوری خواهی، با دستگاه پوسیده‌ی سلطنت قاجار هم‌دست شد؛ به جای ملغا کردن سیستم ارباب - رعیتی، با اشراف و زمین‌داران کنار آمد؛ به جای نهادینه‌سازی جدایی دین از دولت، با روحانیت شیعه ساخت و پاخت کرد؛ و حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی را زیر پا گذاشت. به‌طوری که، اگر محمدعلی شاه مستبد مجلس شورا را به‌توپ نمی‌بست، خود سرمایه داران و «بازاریان، کسبه و پیشه‌وران، ضد مجلس قیام می‌کردند و آن بساط را برمی‌چیدند». (۱۱)

سرگی اورژونیکیدزه - انقلابی گرجی، که برای سازمان‌دهی

مخالفت با سیاست های استعماری علیه ایران برخاسته بودند. (۱۴) در این راستا و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه - در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۷ - نخستین تصمیم درباره سیاست خارجی دولت کارگری، تحت عنوان "فرمان صلح" - مصوب دومین کنگره ی شوراهای سراسر روسیه - اعلام شد. این فرمان خواهان اتمام کشتار جنگ جهانی اول بر پایه ی "صلحی عادلانه و دموکراتیک" ملل اروپا بود؛ افزون بر آن، این فرمان، لغو پیمان های سرّی میان دولت های درگیر در جنگ جهانی را اعلام داشت و تعهد نمود که تمامی پیمان های آتی "کاملاً آشکار در نزد جهانیان" به مذاکره گذاشته خواهد شد. رهبران دولت کارگری شوروی - به رغم اختلافاتی که در تاکتیک داشتند - در پیمان صلح معروف به «برست لیتوفسک» با «قدرت های مرکزی» که شامل امپراتوری اتریش-مجارستان، امپراتوری عثمانی، بلغارستان و به سرکردگی امپریالیسم آلمان می شدند - تاریخ آغاز گفتگوها ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷ - به گفتگو نشستند و به توافق رسیدند. نمایندگان شوراهای کارگری روسیه به وعده خود عمل کردند و صفحه جدید و درخشانی در تاریخ دیپلماسی آشکار جهان گشودند. اقدامات حزب بلشویک و شوراهای سراسری روسیه، با حسّ همدردی و همدلی عظیم کارگران آلمان و سراسر اروپا روبرو شد. پیش از آن، انتشار معاهدات رژیم تزاری و دولت های انگلستان، فرانسه و غیره، از توطئه های آنان برای تقسیم «غنائیم جنگی» جهان پرده برداشته بود. انتشار اسناد مربوط به پیمان های دوران جنگ (تحت پوشش مکاتبات دیپلماتیک و تلگرام های گدگذاری شده میان دولت ها) در روزنامه ی ایزوستیا، به تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷، آغاز شد و هم چنین در فاصله ی دسامبر ۱۹۱۷ تا فوریه ۱۹۱۸، به شکل جزواتی به چاپ رسید. چندی بعد با انتشار این اسناد در روزنامه بریتانیایی "منچستر گاردین" به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷، هیاهویی در آن کشور و ایالات متحده به راه افتاد. سیاست دولت انقلابی شوروی در خاورمیانه و شرق نیز مبتنی بر اصل «حق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم» بود؛ در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷ لنین رهبر دولت کارگری، فراخوان زیر را برای کارگران و مردم ستم دیده و استعمار شده ی خاورمیانه و شرق منتشر ساخت: ما آن پیمان های سرّی که قسطنطنیه (استانبول) را به روسیه تزاری بخشیده بود را پاره کردیم؛ آن قرارداد تجزیه ی ایران ناپود شد؛ آن قرارداد تجزیه ترکیه ناپود شد؛ قرارداد الحاقی ارمنستان لغو شد؛ برای مردم استعمارزده ی شرق؛ از حالا به بعد اعلام می شود که باورهای شما، سنت های شما، ملیت شما و نهادهای فرهنگی شما آزاد و غیرقابل تعرض خواهند بود. بروید زندگی ملی خود را بدون ترس و غل و زنجیر سامان دهید... شما باید به اربابان کشور خود تبدیل شوید... سرنوشت شما در دستان خودتان است.

در همان روز بیانیه تروتسکی - کمیسار امور خارجه دولت کارگری شوروی - پیرامون انتشار معاهدات محرمانه انتشار یافت: در هفت ماه نخست انقلاب، ما به وعده ی جامه ی عمل می پوشانیم که وقتی حزب ما درگیر مبارزه بود، به انجام آن متعهد شده بود. دیپلماسی پنهانی، ابزار ضروری اقلیتی مالک است؛ اقلیتی که ناگزیر است تا به منظور فریفتن اکثریت جامعه، این ابزار را به نفع خود به کار گیرد. امپریالیسم، با نقشه های سیاه اش برای پیروزی، و

با اتحادها و معاملات غارتگرانه ی خود، نظام دیپلماسی پنهان و محرمانه را به منتهی درجه ی خود رسانید. مبارزه علیه امپریالیسم، که در حال نابود و تباہ ساختن مردمان اروپاست، هم زمان مبارزه ای علیه دیپلماسی سرمایه داری نیز هست. دیپلماسی که به اندازه ی کافی دلیل برای ترس از توجه افکار عمومی دارد. مردم روسیه، و مردمان اروپا و سراسر جهان، می باید از حقایق درباره ی اسنادی که به وسیله ی صاحبان سرمایه ی مالی و صنعتی، به طور پنهانی و سرّی و از طریق {نمایندگان} پارلمان و دیپلمات ها جعل و ساخته شده است، آگاه شوند. مردمان اروپا بهای حق دسترسی به حقایق را با فداکاری های بی شمار و ویرانی های اقتصادی در جهان پرداخت کرده اند... دولت کارگران و دهقانان {شوروی}، هم دیپلماسی پنهانی و هم دسایس، اسرار و دروغ های آن را فسخ می کند. ما چیزی برای پنهان کردن نداریم. برنامه ی ما، بیان گر خواسته های شورانگیز میلیون ها نفر از کارگران، سربازان، و دهقانان است. ما می خواهیم تا آن جایی که امکان پذیر است، حاکمیت سرمایه واژگون گردد. با افشای عملکرد طبقات حاکمه در نزد تمامی مردم جهان، ما پیامی را به کارگران می رسانیم که بنیان تغییرناپذیر سیاست خارجه ی ما را تشکیل می دهد: "پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!"

دولت جوان کارگری شوروی به وعده خود عمل کرد و براساس «حق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم تا سرحد جدایی» خودمختاری و حتا استقلال مردم فنلاند، لهستان، استونی، لاتوی، لیتونی، بلوروس و اکراین را پذیرفت و به رسمیت شناخت.

در این راستا، و کمتر از دوماه پس از پیروزی انقلاب کارگری اکتبر، لئون تروتسکی در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ م. (۱۲۹۶ خورشیدی) رسماً مردم ایران را آگاه کرد که شوروی همه ی عهدنامه های سرّی بین روسیه تزاری و امپراتوری بریتانیا را یک جانبه باطل می کند و آن چه که از ایران دزدی شده بود را به ملت ایران باز می گرداند.

این دوره ای است که به دنبال خروج نیروهای روسیه از ایران، نیروهای استعماری انگلیسی از فرصت استفاده کرده بودند و تا بهار سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خورشیدی) مناطق زیادی از خاک ایران را به اشغال خود درآورده بودند. اما با این وجود، دولت کارگری شوروی در اعلامیه ای - به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ م. - دوباره اعلام کرد: جمهوری شوراهای کارگری تمام تعهدات مالی ایران را - که با روسیه ی تزاری منعقد شده است - باطل اعلام می کند؛ شوروی برای همیشه هرگونه دخالت درعواید ایران را از خود سلب می کند؛ دریای مازندران پس از تخلیه ی کشتی های انگلیسی، برای همه ی کشتی هایی که با پرچم ایران سیر کنند، آزاد خواهد بود؛ مرز بین دو کشور براساس اراده ی ساکنان نواحی مرز نشین تعیین خواهد شد؛ همه ی امتیازاتی که پیش تر به دولت یا افراد روس داده شده، لغا می گردد؛ راه آهن ها، پست و تلگراف به مردم ایران بازگردانده می شود. هرگونه ترتیباتی - که مردم ایران را در وضع نامساعدی قرار دهد یا حاکی از دخالت در امور ایران باشد - ملغا و بلاثر خواهد شد.

دولتمردان ایرانی جیره خوار انگلیس البته این فراخوان آزادی خواهانه و ضد استعماری دولت کارگری شوروی را از مردم پنهان کردند. در عوض، وثوق الدوله - نخست وزیر ایران - دوماه پس از دریافت



فراهم کردن امکانات بهداشتی و آموزشی برای زحمتکشان - به اجرا درخواهد آورد. (۱۶) سیدضیا تلاش داشت تا خود را مخالف قرارداد انگلیس و ایران معرفی کند و قول داد که با شوروی پیمان دوستی امضا کند. در آن ایام، مشاورالملک انصاری - که پیش‌تر به فرمان مشیرالدوله به مسکو رفته بود - پیمان دوستی ایران با دولت کارگری شوروی را امضا کرد. سیدضیا البته مانع این کار نشد. (۱۷)

اما کار سیدضیا نگرفت؛ زیرا وابستگی او به انگلستان برای

همگان آشکار شده بود. اشاره شد که انگلستان در پی یافتن چهره های قابل اطمینان اما گمنام تری بود که از طبقات حاکمه ی ایران برنخاسته باشند؛ گزینه بعدی انگلیس رضاخان بود. بدین سان، رضا خان رفته رفته مدارج ترقی را با حمایت انگلستان در دستگاه دولتی پیمود؛ پس از برکناری سید ضیا، قوام‌السلطنه - که از زندان کودتاگران آزاد شده بود - در تاریخ ۱۴ خردادماه ۱۳۰۰، به سمت نخست‌وزیری ایران برگزیده شد. قوام‌السلطنه نخست‌وزیر و رضاخان سردار سپه - وزیر جنگ در آن دوران - برای تقویت حکومت مرکزی و ساماندهی ارتش جهت مقابله با رشد آزادی خواهی مردم، به بهبود وضعیت و بنیه‌ی مالی دولت نیاز داشتند؛ به همین سبب، از دکتر محمد مصدق کمک خواستند و مصدق به ریاست وزارت دارایی منصوب شد.

چندی پس از ماجرای «قضیه لاهوتی» از طرف اعتلاءالسلطنه - وزیر پست و تلگراف - به دکتر مصدق پیشنهاد شد، که به آذربایجان برود؛ و به عنوان والی آن استان به برقراری نظم یاری رساند. چندی پیش از آن، دکتر مصدق به عنوان والی فارس، «لیاقت» خود را در سرکوب شورش مردم تنگستان، که با هماهنگی کنسول انگلیس «ماژور هوور» انجام گرفت، نشان داده بود. البته مصدق برای سرکوب شورش لاهوتی و برقراری اقتدار حکومت مرکزی، به فرماندهی قوای انتظامی در آذربایجان نیاز داشت؛ رضاخان، وزیر جنگ، نیز به پشتیبانی از مصدق برخاست. بعدها روشن شد که انتصاب مصدق با حمایت «سرِ پرسی لورن»، وزیرمختار انگلستان، صورت گرفت. مصدق شخصا اعتراف کرده است: (۱۸)

«یک روز صبح همین آقای جم - که آن وقت رئیس انبار غله بود - آمد؛ و گفت: سفیر انگلیس به شما سلام فرستادند؛ و گفتند من شما را پیشنهاد کردم بروید آذربایجان.» (۱۹)

دکتر مصدق که پشتیبانی دولت های ایران و انگلستان را داشت برای سرکوب شورش لاهوتی به آذربایجان عازم شد. وی این مأموریت را برای جلوگیری از تأثیر «تبلیغات چپ‌ها» میان مردم، به خوبی انجام داد. (۲۰)

این دوره‌ی است که رضاخان به منظور به چنگ آوردن قدرت، با

یادداشت دولت شوروی، قرارداد معروف استعماری ۱۹۱۹ م. را با دولت انگلستان امضا کرد.

## جنگ، انقلاب و آگاهی سوسیالیستی

جنگ ویرانگر جهانی و انقلاب کارگری روسیه، آگاهی سیاسی کارگران، سربازان و دهقانان جهان را به نحو چشم گیری افزایش داد و عامل مهم آغاز مبارزات انقلابی مردم زحمتکش در پهنه گیتی شد. در آن ایام، جنبش‌های توده‌ای متعددی نیز علیه دولت مرکزی ایران به راه افتاده بود. خطر فراگیر شدن مبارزات مردم در سرتاسر کشور وجود داشت و این امر مقامات انگلیسی را سخت نگران ساخت. اما حکومت ایران به سبب فساد بی‌اندازه‌ی خاندان قاجار ناتوان بود؛ و خطر فروپاشی کل دستگاه دولتی می رفت؛ فرمانده هیأت نظامی انگلستان، طی گزارشی - که برای سفیر آن کشور فرستاد - چنین نوشت:

«عقد قرارداد (۱۹۱۹ م.) این اعتقاد را تقویت کرده است که انگلستان - در حقیقت - از دشمن موروثی ایران، یعنی روسیه، بهتر نیست؛ و این حس را پرورانده است که حضور انگلستان را بایست به هر قیمتی از کشور ریشه کن کرد. شورش‌های آذربایجان، گیلان و مازندران از همین احساس سرچشمه گرفته‌اند. رواج تبلیغات بلشویکی هم مدیون همین احساس است.» (۱۵)

خطر گسترش انقلاب به دیگر مناطق همجوار ایران - به ویژه مستعمره مهم انگلستان شبه قاره‌ی هند - وجود داشت. از این روی، سیاستمداران انگلیس در پی چاره‌جویی برآمدند. بدین سان، انگلستان - که خود عامل مهم بستن پیمان سایکس - پیکو برای تجزیه و اضمحلال کشور ایران بود - استراتژی سیاسی اش را تغییر داد. کارگزاران امپریالیسم بریتانیا، این بار با صدوهشتاد درجه تغییر سیاست، تمام کوشش خود را برای تقویت دولت مرکزی ایران - به عنوان سپر حفاظت جغرافیایی-سیاسی منافع انگلستان در هندوستان - به کار بستند. در واقع، با قاطعیت می توان گفت که بقاء ادامه ی حیات و تضمین «استقلال و تمامیت ارضی» دو کشور ایران و ترکیه، مستقیماً و بدون هیچ شک و شبهه‌ی مدیون فروپاشی تزاریسم به دست کارگران و دهقانان فقیر روسیه، و استقرار جمهوری شورایی و دموکراسی کارگری در اکتبر ۱۹۱۷ است.

## شوروی و رضاخان

استعمار پیر و مکار انگلیس، پس از تغییر استراتژی خود درباره ایران، البته در پی یافتن مهره یا مهره‌هایی قلدر و گوش به فرمان می‌گشت که از عهده‌ی وظیفه‌ی سرکوب جنبش های محلی، نابودی شورش‌های گریز از مرکز و سامان یابی دولت مرکزی ایران - به مثابه عامل حفاظت و مانع ژئوپلیتیکی استعماری گسترش کمونیسم به هندوستان - برآیند. مهره‌هایی انتخابی امپریالیسم انگلیس، سیدضیا و رضاخان بودند.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خ - فوریه ۱۹۲۱ - سیدضیا و رضا خان را به مسند قدرت نشاند. سیدضیا ی آخوند یک شبه عمامه و عبا را از تن درآورد، کلاه و سرداری پوشید و بی درنگ دست به کار شد. وی برای این که برنامه و سیاست‌های تبلیغاتی کمونیست‌های ایرانی را خنثا کند، قول داد که تغییراتی را - از قبیل: اصلاحات ارضی، و

برنامه‌ی حساب‌شده در امور دولتی دخالت می‌کرد. وی مزورانه خود را جمهوری‌خواه می‌نامید؛ و از هیچ حیل‌هایی - حتا از تظاهر به دین‌مداری - برای رسیدن به مقاصد جاه طلبانه‌ی خود کوتاهی نمی‌کرد. ترفندهای ملی‌گرایانه و جمهوری‌خواهانه‌ی رضاخان بسیاری از کمونیست‌های ایرانی و حتا رهبران بین‌الملل سوم - کمینترن - را گیج کرده و فریب داده بود.

رضاخان پس از مدتی به نخست‌وزیری رسید. او در جایگاه نخست‌وزیر و با پشتیبانی انگلستان، از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده و به سود خود، پیش‌زمینه‌ی سیاسی لازم را برای براندازی خاندان پوسیده‌ی قاجار و استقرار پادشاهی استبدادی خود آماده ساخت.

### انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و جنبش کارگری-سوسیالیستی ایران

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ موجب سرنگونی تزارسم و شکوفایی دوباره شوراها در سراسر روسیه شد. اما در ماه فوریه رهبری شوراهای کارگران و زحمتکشان روسیه به احزاب و سازمان‌هایی واگذار شد که خواهان حفظ نظام موجود و مناسبات سرمایه‌داری بودند. در فرایندی ۸ ماهه، شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان فقیر - تحت رهبری حزب بلشویک - در ماه اکتبر به سمت تسخیر قدرت سیاسی گام برداشتند. این دوره‌ی پر فراز و فرود هشت ماهه‌ی انقلابی، به مانند انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تأثیرات مهمی بر روی کارگران و زحمتکشان جهان - و البته ایران - گذاشت؛ پیروزی انقلاب اکتبر اوج شکوفایی این تأثیرات بود. به ویژه، بر روی کارگران و مهاجران ایرانی مقیم ایالات جنوبی روسیه که خود همواره در پیوند تنگاتنگ با جنبش سوسیالیستی روسیه قرار داشتند.

در آن ایام، حزب عدالت از دفتر مرکزی خود در مدرسه‌ی تمدن واقع در محله‌ی صابونچی شهر باکو کارزار گسترده‌ای را میان کارگران و مهاجران بی‌چیز ایرانی مقیم آذربایجان و قفقاز سازماندهی کرد و حتا تعدادی از اعضای قدیمی حزب دموکرات مقیم شهر باکو را پیش از انقلاب اکتبر - در ماه مه ۱۹۱۷ - متقاعد کرد تا به حزب عدالت پیوستند. روزنامه‌ی حزب عدالت، برای دوره‌ی کوتاهی «بیرق عدالت» نام داشت. ولی به نشریه‌های دوزبانه‌ی فارسی-آذری حریت و یولداش (رفیق) تغییر نام داد. از اقدامات موثر فعالان حزب عدالت در این دوره این بود که کنسولگری ایران در شهر باکو را اشغال کردند؛ معترضان از نمایندگی دولت ایران می‌خواستند مالیات‌های سالانه درخواستی از کارگران مهاجر ایرانی را لغو کند و خود کارگران نماینده‌ی دایمی در کنسولگری به عنوان مسئول رسیدگی به امور روزمره کارگران مهاجر داشته باشند. مقامات کنسولگری سرانجام به خواسته‌های معترضان تن دادند؛ اسدالله غفارزاده از سوسیال دموکرات‌های قدیمی ایران که با حزب بلشویک از نزدیک در ارتباط بود از سوی کارگران مهاجر به عنوان معاون کنسولگری ایران در باکو انتخاب شد. اسدالله غفارزاده برای مدتی دبیر اول حزب عدالت بود.

انقلاب سوسیالیستی در روسیه و تحولات دوره‌ی پس از جنگ جهانی اول سبب رشد جنبش کمونیستی - کارگری در داخل ایران نیز شده بود. تنها در استان آذربایجان، کمونیست‌های ایرانی تا اوایل فروردین‌ماه ۱۲۹۹ (اواخر مارس ۱۹۲۰) توانسته بودند، صدها

نفر را به عضویت تشکیلات خود درآوردند. این عده دایم با مرکز خود در شهر باکو تماس داشتند. کمونیست‌های آذری جبهه‌ی واحدی با حزب سوسیال دموکرات - به رهبری غلامحسین رضازاده - تشکیل داده بودند. (۲۱) کورت ووسترو کنسول آلمان در تبریز از حزب کوچک سوسیال دموکرات ایران حمایت می‌کرد. تا مارس ۱۹۲۰ حزب سوسیال دموکرات آلمان با حکومتی ائتلافی به رهبری باور قدرت داشت. به احتمال زیاد و به همین سبب، کنسول حکومت آلمان در تبریز از سوسیال دموکرات‌های ایرانی پشتیبانی می‌کرد.

رشد جنبش کمونیستی در مناطق شمالی ایران به شدت مأموران انگلیسی را نگران ساخت؛ و سبب شد آن‌ها از نزدیک تحولات آذربایجان را دنبال کنند. پس از تجربه‌ی گیلان، به نظر می‌رسید که ارتباط و همکاری شیخ محمد خیابانی و ملی‌گرایان دموکرات آذربایجان با کمونیست‌ها ممکن شده است.

شیخ خیابانی با یاری آخوندهایی چون: حاجی سید المحققین، قدرت زیادی کسب کرده بود؛ اما، به نظر انگلیسی‌ها کمونیست‌های ایرانی می‌خواستند با شاخه‌ی حزب دموکرات تبریز، وحدت ایجاد کنند. نگرانی مأموران انگلیسی هنگامی تشدید شد که دریافتند دموکرات‌های تبریز به رهبری خیابانی در تاریخ ۲۰ فروردین‌ماه ۱۲۹۹ (۹ آوریل ۱۹۲۰) قیام کرده‌اند. تمام خبرچینان انگلیسی که در گیلان و آذربایجان فعالیت می‌کردند - و روابط میرزا کوچک‌خان با باکو را زیر نظر داشتند - گزارش‌های خود را به سرگرد ادموند می‌دادند. سرگرد سی. ج. ادموند، افسر امنیتی و دست‌یار کاردار سیاسی کنسول انگلیس در رشت، شخصا برای کسب اطلاعات بیش‌تر به آذربایجان سفر کرد.

سرگرد ادموند در تاریخ ۶ اردیبهشت‌ماه (۲۶ آوریل) به تبریز رسید. وی بی‌درنگ با مخالفان شیخ خیابانی به گفت‌وگو نشست. ادموند با احمد کسروی - که از رهبران جناح اقلیت حزب دموکرات بود - ملاقات کرد؛ و از وی خواست که شیخ محمد خیابانی را برکنار کند. (۲۲) کسروی نه می‌خواست و نه می‌توانست که به چنین کاری دست بزند. (۲۳)

ادموند در ۱۱ اردیبهشت‌ماه (اول ماه مه روز جهانی کارگر) به دیدار شیخ محمد خیابانی رفت. نگرانی‌های سرگرد ادموند پس از این دیدار برطرف شد. شیخ محمد خیابانی به‌وی اطمینان داد که هوادار بلشویک‌ها نیست. حتا به عکس، دموکرات‌های زیرفرمان او مصمم هستند که فعالیت‌های کمونیست‌ها را همانند فعالیت واپس‌گرایان - منظور شیخ محمد خیابانی هواداران و ثوق‌الدوله بود - محدود کنند. افزون بر این، شیخ محمد خیابانی به ادموند گفته بود که حزب دموکرات دلبستگی زیادی به انگلستان دارد؛ چرا که آن کشور به ایران «قانون اساسی» مشروطه را داده است. (۲۴)

در آن دوره ناوگان ژنرال دنیکن - فرمانده نیروهای ضد کمونیستی ارتش سفید روسیه - رو به فرار گذاشته و به بندر انزلی پناه آورده بود. در پی تعقیب آن‌ها، نیروهای ناوگان ارتش سرخ شوروی به رهبری راسکولنیکف در تاریخ ۲۸ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۹ (۱۸ مه ۱۹۲۰) شهر انزلی را به تصرف خود درآوردند. چند روز پس از پیاده‌شدن نیروهای ارتش سرخ در انزلی، شیخ محمد خیابانی سرکوب کمونیست‌های آذربایجان را آغاز کرد. در تاریخ ۹ خردادماه همان سال (۳۰ مه) افراد مسلح حزب دموکرات در آذربایجان با پشتیبانی نیروهای

**چند روز پس از سرکوبی کمونیست‌ها و  
سوسیالیست‌های آذربایجان، نخستین کنگره‌ی  
حزب کمونیست ایران (فرقه‌ی عدالت) در انزلی  
برگزار شد. فرقه‌ی عدالت در آن کنگره به حزب  
کمونیست تغییر نام داد.**

ولی عده ای نیز از مباحثات و مداخلات «سوسیالیستی» منشویک‌ها، سوسیال رولیسونرها و حتا آنارشیست‌های روسی تاثیر گرفته بودند؛ به عبارت دیگر درک واحدی از مفهوم سوسیالیسم بین کادرهای حزب کمونیست وجود نداشت.

کنگره انزلی با حضور ۴۸ نفر - که به نمایندگی از سوی ۶۰۰۰ عضو فرقه‌ی عدالت در قفقاز، آسیای میانه، گیلان و آذربایجان آمده بودند - تشکیل شد. به جز چند ارمنی، تقریباً همه‌ی نمایندگان آذری بودند. در اسناد موجود از کنگره آمده است که ۲۷ نفر نماینده از ترکستان، داغستان، گرجستان، باکو و گنجه اعزام شده بودند. ۲۴ نفر نماینده از شهرهای مختلف ایران - ۵ نفر از تبریز، ۴ نفر از خلخال، ۳ نفر از خوی و سلماس، ۳ نفر از اردبیل، ۲ نفر از رشت، ۲ نفر از مشهد، ۱ نفر از مرند، ۱ نفر از قزوین، ۱ نفر از آستارا، ۱ نفر از مازندران، ۱ نفر از تهران - در کنگره شرکت داشتند. البته قرار بود که ۵۱ نفر نماینده و ۹ نفر مهمان در کنگره حضور داشته باشند. ولی این کنگره با حضور ۴۸ نفر از نمایندگان حزب عدالت برگزار شد؛ ۳ نفر به عللی به کنگره نیامده یا شاید اعتبارنامه‌های آنان تصویب نشده بود. به هر حال ۴۸ اعتبارنامه نمایندگان با رای قطعی به تصویب رسید. ۶۰ درصد نمایندگان، کارگر و کارآموز، ۱۷ درصد صنعت‌گر و پیشه‌ور، و ۳ درصد نیز روشنفکر و سرباز بودند. (۲۷)

به هر حال، جناحی از نمایندگان حاضر در حزب - به رهبری سلطانزاده - معتقد بود که حزب کمونیست باید مبارزات دموکراتیک و ضد دولتی را همزمان با مبارزات ضدامپریالیستی به پیش ببرد. برای این اساس، سه شعار: مبارزه علیه انگلستان، حکومت شاه و رؤسای ایلات و زمین‌داران بزرگ را به عنوان سه شعار اصلی آن دوره پیشنهاد کرد. سلطانزاده تأکید می کرد که اگر حتا یکی از این شعارها کنار گذاشته شود، انقلاب ایران شکست خواهد خورد.



محلّی شهربانی به دفاتر نشریات طرفدار کمونیست‌ها حمله‌ور شدند؛ و بسیاری از فعالان کمونیست را دستگیر کردند. گزارش سرکوب کمونیست‌ها به دست دموکرات‌های آذربایجان، ادموند را خوشحال کرد: «دموکرات‌های وفادار به قول خود، هیچ کاری را برای خفه کردن جنبش بلشویکی نیمه‌کاره رها نکردند.» نورمان - دیپلمات انگلیسی - نیز خیلی زیاد تحت تأثیر رفتار دموکرات‌های تبریز قرار گرفت. (۲۵)

ساختمان کنسول‌گری آلمان نیز به سبب پنهان‌شدن حسین رضازاده و ابوالقاسم اسکندری - دو تن از رهبران سوسیال دموکرات - به محاصره‌ی نیروهای شیخ محمد خیابانی درآمد. کنسول آلمان از جمله کسانی بود که به دست مهاجمان، کشته شد.

### کنگره اول حزب کمونیست ایران

چند روز پس از سرکوبی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های آذربایجان، (خردادماه ۱۲۹۹خ، ژوئن ۱۹۲۰م.) نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست ایران (فرقه‌ی عدالت) در انزلی برگزار شد. فرقه‌ی عدالت در آن کنگره به حزب کمونیست تغییر نام داد. ناگفته نباید گذاشت که حزب بلشویک روسیه نیز در تاریخ ۱۹۱۸ به حزب کمونیست تغییر نام داده بود.

حزب کمونیست ایران - در ادامه‌ی روند فعالیت حزب عدالت - به سازماندهی و عضوگیری کارگران و مهاجران ایرانی - به ویژه نفتگران و دیگر کارگران صنایع و معادن - ساکن قفقاز و ترکستان مشغول بود. در واقع، شهر باکو همچنان ستاد اصلی فعالیت‌های حزب کمونیست در خارج از ایران بود.

سلطانزاده در این کنگره به عنوان دبیر اول حزب برگزیده شد. او از سال ۱۹۱۲ به حزب بلشویک پیوسته بود و در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نقش فعالی داشت. سلطانزاده از سال ۱۹۱۹ بنا به تصمیم شعبه خاورزمین بین الملل کمونیست به تاشکند اعزام شده بود تا به بسیج ایرانیان مقیم آن جا پردازد. به هر حال، سلطانزاده نظریه پرداز و سازمانده اصلی حزب کمونیست ایران به حساب می آمد. او در کنگره‌ی نخست حزب در رابطه با استراتژی کمونیست‌ها خاطرنشان کرد:

«از آن جاکه ایران ظاهراً یکی از کشورهای خاور است که طبقه‌ی کارگر بی‌نهایت آبدیده‌ی دارد، باید نخستین کشور خاور باشد و نخستین کشور خاور خواهد بود که پرچم سرخ انقلاب سوسیالیستی را بر ویرانه‌های تاج و تخت شاه برافرازد.» (۲۶)

در این کنگره، میان کمونیست‌های ایرانی اختلاف راهبردی وجود داشت. البته این امر طبیعی بود؛ چون اعضای شرکت کننده در این کنگره از مناطق مختلف روسیه تزاری و شهرهای ایران آمده و دارای بافت طبقاتی، ترکیب اجتماعی و پیشینه‌ی تجربی گوناگون بودند؛ به علاوه، خود حزب کمونیست ایران هم تحت تأثیر حزب بلشویک روسیه پا گرفته بود و از بسیاری جهات «جوان» و فاقد تجربه‌ی کافی بود. افزون بر این، اختلافات موجود در طیف گسترده «چپ» روسیه نیز سال‌ها بر نگرش «سوسیالیستی» کادرهای حزب کمونیست تأثیر گذاشته بود؛ شماری به خاطر نزدیکی با جناح بلشویک - که خود دارای چند گرایش بود - تجربه آموخته بودند.

**سلطان زاده با ارزیابی از ماهیت و کمبودهای جنبش بورژوازی بومی در ایران بر این نظر بود که مبارزه انقلابی می باید از سطح مبارزه ای ملی و ضداستعماری به سطح مبارزه ای طبقاتی فراروید.**



سلطان زاده با ارزیابی از ماهیت و کمبودهای جنبش بورژوازی بومی در ایران بر این نظر بود که مبارزه انقلابی می باید از سطح مبارزه ای ملی و ضداستعماری به سطح مبارزه ای طبقاتی فراروید. جناح دیگر - به رهبری حیدرخان عمواوغلی - معتقد بود که در آن مرحله، نباید علیه زمینداران و سرمایه‌داران فعالیت کرد؛ و دو شعار «مرگ بر انگلیس» و «مرگ بر شاه» کافی است. این جناح، از سوی نماینده‌ی حزب کمونیست شوروی - که در کنگره حضور داشت - پشتیبانی می‌شد. (۲۸) به‌رحال، سلطان‌زاده پس از مباحثات فراوان، بیش‌ترین رأی کنگره را درباره‌ی موضع خود آورد. در پایان کنگره، اعلام شد که حزب کمونیست با جنگلی‌های گیلان جمهوری سوسیالیستی تشکیل داده است. (۲۹) البته حزب عدالت از مدت‌ها پیش در پی آن بود که با جنگلی‌ها ارتباط مستقیم بگیرد؛ آن حزب در سال ۱۹۱۸ هیأتی متشکل از ۱۸ نفر از اعضای حزب را به رهبری اسدالله غفارزاده برای برقراری تماس با میرزا کوچک خان به گیلان فرستاده ولی موفق به ایجاد ارتباط نشده بود.

سلطان زاده بلافاصله پس از کنگره اول حزب کمونیست ایران، به همراه نیک بین و عوض زاده به عنوان نمایندگان منتخب حزب در دومین کنگره بین الملل کمونیست (کمینترن) - که در فاصله‌ی ماه‌های ژوئیه و اوت ۱۹۲۰ برگزار شد - به مسکو رفت.

باید به این نکته‌ی مهم تاریخی اشاره کرد که تصمیمات گرفته شده در کنگره اول حزب کمونیست - اکثراً مبتنی بر تزه‌های سلطان زاده - مورد موافقت و تأیید خط سیاسی دفتر حزب کمونیست آذربایجان شوروی نبود. چون که دوماه ونیم بعد از تاریخ کنگره اول حزب و بلافاصله پس از کنگره زحمتکشان شرق باکو در سپتامبر ۱۹۲۰، و طی یک اقدام شبه کودتایی و بوروکراتیک، ۱۲ نفر از ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی - از جمله سلطان زاده رهبر منتخب حزب کمونیست - از ترکیب رهبری حزب برکنار شدند؛ و سلطان زاده به مسکو منتقل گردید. البته مداخله‌ی چنین بوروکراتیک، از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران پذیرفته نشد. رهبری منتخب بر موجودیت قانونی خود پافشاری کرد. اما ایستادگی در مقابل دخالت غیردموکراتیک حزب کمونیست آذربایجان به جایی نرسید؛ بدین سان، حیدرخان عمواوغلی و جناح راست حزب کمونیست ایران رهبری حزب کمونیست را به‌دست گرفتند. در تسلط جناح راست، اعمال نفوذ بلشویک‌های قفقاز، به ویژه کسانی، چون: استالین - کمی‌سار امور ملیت‌های دولت شوروی - و همچنین، اورژونیکیدزه - عضو هیأت ریاست گروه تبلیغات و عملیات ملل شرق - بی‌تأثیر نبود. نکته مهم دیگر، و همان‌طور که اشاره شد، این بود که بسیاری از فعالان کارگری و سوسیالیستی

ایرانی در قفقاز - دستکم تا پیش از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ - تحت تأثیر و در رابطه با جناح منشویک حزب سوسیال دموکرات یا حزب سوسیال رولسیونر روسیه بودند؛ و بسیاری به باورهای نظری و سیاسی و تشکیلاتی آن دو حزب گرایش داشتند.

البته با برگماری جناح حیدرخان عمواوغلی، پیوند سست میان کمونیست‌ها و چریک‌های جنگلی مذهبی - زمین‌دار تقویت شده بود. حزب کمونیست ایران با رهبری حیدرخان اعلام کرد:

«به دلیل توجه به اهمیت بورژوازی محلی و نفوذ روحانیان در بین دهقانان، اتحاد همه‌ی نیروهای ملی مترقی را مستحکم خواهد کرد.» (۳۰)

در سال ۱۹۲۱ م. (۱۳۰۰ خورشیدی) حیدرخان عمو اوغلی از طرف حزب کمونیست ایران با نیرویی، متشکل از انقلابیان کمونیست ایرانی و غیرایرانی، برای کمک به سازماندهی مبارزات «جنبش جنگل» وارد گیلان شد؛ اما به‌طور مرموزی به‌دست جنگلی‌ها سر به‌نیست شد و خود قربانی سیاست «اتحاد همه‌ی نیروهای ملی مترقی» گردید. (۳۱) چندماه پیش از این عمل جنایت‌کارانه، مصطفی صبحی، بنیان‌گذار حزب کمونیست ترکیه - و چهارده نفر از اعضای رهبری آن حزب نیز به‌دست کمال آتاتورک «ملی‌گرا» در زمستان ۱۹۲۱ م. (۱۲۹۹ خورشیدی) کشته شده بودند.

### دستاورد و ناکامی حزب کمونیست

با وجودی که احزاب متشکل در بین الملل سوم (کمونیست) در گسست از مبانی پایه‌ی نظری، برنامه‌ی ای و تشکیلاتی بین الملل دوم (سوسیال دموکرات) شکل گرفته بودند اما هنوز در مراحل اولیه‌ی سامان‌یابی خود به سر می‌بردند؛ البته به جز حزب بلشویک روسیه. افزون بر این، عدم شفافیت‌های نظری پیرامون تکالیف دموکراتیک در شرق و بی‌تجربگی عملی و تشکیلاتی اغلب اعضای «طیف» ناهمگون و بی‌تجربه حزب کمونیست ایران، سبب دوگانگی مداخله‌ها - و در مواردی با اعمال نفوذ ناپجای کمونیست‌های آذربایجان و ماوراقفقاز - می‌شد. حزب تازه تاسیس (ژوئیه ۱۹۲۱) کمونیست چین نیز - به ویژه در رابطه با مداخله‌های کمینترن و همچنین بی‌تجربگی کادرها - مشکلات مشابهی داشت. این ناهمگونی و تشتت، در بیشتر سازمان‌ها و حزب‌های عضو - و یا نزدیک به - بین الملل کمونیست موجود بود؛ رزا لوکزامبورگ نیز به این نقصان اشاره کرده بود.

به‌هر حال، آن چه را که می‌توان اثبات کرد، این است که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، بسیاری از گرایش‌های ملی‌گرا، اصلاح‌طلب، سازش‌کار و مذهبی، در سطح جهانی نیز خود را سوسیالیست نامیدند. حتا تعداد زیادی نیز به‌عضویت احزاب کمونیست درآمدند. به‌اضافه، می‌دانیم که بسیاری از رهبران مذهبی و ملی‌گرا نیز به‌کنگره‌ی زحمتکشان شرق در باکو - سپتامبر ۱۹۲۰ - دعوت شده بودند. حزب کمونیست ایران نیز از این روند مستثنا نبود. اما آمار و اطلاعات دقیقی از تعداد، سابقه‌ی فعالیت، ترکیب طبقاتی، تعلق‌گرایی، و حوزه‌ی فعالیت جغرافیایی اعضای حزب کمونیست ایران - به‌خاطر تصفیه‌ها و پاکسازی‌های دوران استالینی - در دسترس نیست؛ گرایش‌های حزب کمونیست ایران به‌رهبری ابوکف وجود داشت که برنامه‌اش

از یک برنامه‌ی ناسیونالیستی فراتر نمی‌رفت. میرزا کوچک‌خان و بسیاری از جنگلی‌های مذهبی نیز تمایلات سوسیالیستی پیدا کرده بودند. کوچک‌خان در پیامی به لنین اظهار داشته بود:

«جمهوری سوسیالیستی ایرانی، به‌نام انسانیت و مساوات همه‌ی ملل، از شما و همه‌ی سوسیالیست‌های وابسته به انترناسیونال سوم درخواست کمک می‌کند، تا ما و همه‌ی ملل ضعیف و ستمدیده از یوغ ستم‌گران ایرانی و انگلیسی آزاد شویم. ما قویاً ایمان داریم به این‌که، همه‌ی جهان تحت حکومت سیستم ایده‌آل انترناسیونال سوم قرار خواهد گرفت.» (۳۲)

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، رضاخان با ادعای جمهوری‌خواهی و تجددطلبی توانست بسیاری کمونیست‌ها را - به خاطر ناروشنی راهبردی مبارزاتی تکالیف در کشورهای پیشاسرمایه داری بفریبد - و زمینه را برای سلطنت خود فراهم آورد. البته این در کنگره چهارم کمینترن (۱۳۰۱ خورشیدی - ۱۹۲۲ م.) بود که تازه این تکالیف - دموکراتیک در شرق - با مداخله‌های چندساله‌ی نظری - سیاسی مبارزاتی از شمار کمونیست‌های مانابندرا روی و سلطان زاده و با همکاری لنین، جمع‌بندی شد؛ این آخرین کنگره‌ی بین‌الملل کمونیست بود که لنین در آن حضور داشت. پس از مرگ لنین، و با قدرت گرفتن بوروکراسی، بسیاری از جمع‌بندی‌ها و مواضع انقلابی - به ویژه در مورد تکالیف دموکراتیک در شرق - نادیده گرفته و به دست فراموشی سپرده شد و در ظرف مدت کوتاهی با سیاست‌های «جبهه خلقی»، سازش طبقاتی و وحدت استراتژیک با «بورژوازی ملی» کمینترن استالینی جایگزین شد. به هر حال، و بدون تردید، مواضع سیاسی خام و دوپهلوی آغازین بین‌الملل کمونیست درباره‌ی «مسأله‌ی ملی» و نقش نیروهای اجتماعی و طبقاتی در شرق، به تقویت سیاسی آتاتورک در ترکیه و رضاخان در ایران منجر شد. (۳۳)

اشاره شد که دو ماه ونیم پس از کنگره نخست حزب کمونیست ایران «کنگره شرق باکو» در سپتامبر ۱۹۲۰ برگزار شد. حیدرخان عموآغلی به نمایندگی از ایران و آقازاده به نمایندگی از افغانستان در هیئت رئیسه کنگره حضور داشتند.

### سلطان زاده در فاصله دو کنگره حزب

سلطان زاده پس از برکناری از دبیراوری حزب کمونیست ایران، به خاطر دانش و اطلاعات گسترده خود به عضویت هیات اجراییه بین‌الملل سوم - کمینترن - درآمد. او در سال ۱۹۲۱ به عنوان یکی از مشاوران نزدیک لنین، به ریاست اداره

خاور نزدیک در کمیسرهای امور خارجه در مسکو کار می‌کرد. در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۲ سلطان زاده به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران در کمینترن انتخاب شد.

اشاره شد که در آن دوره بخش مهمی در بین‌الملل کمونیست، و به تبع آن در حزب کمونیست ایران، رضاخان را فردی جمهوری‌خواه، مترقی و رهبر جنبش‌های بومی بخش ملی می‌دانست. سلطان زاده نوشتارهای گوناگونی در نقد سیاست زین بار مسئولان شوروی نسبت به رضاخان می‌نوشت ولی تأثیر کارساز نداشت. یکی از نشریات رسمی بین‌الملل کمونیست، مقاله‌یی به سال ۱۹۲۴ م. درباره‌ی رضاخان به نام «از دیکتاتوری نظامی تا دولت ملی» نوشت؛ و رضاخان را - که در آن ایام نخست‌وزیر بود - چنین نامید: «رهبر جنبش انقلابی - ملی ایران؛ مردی که موفق به تضمین استقلال ایران شد.» (۳۴)

به هر حال، جناح چپ حزب کمونیست ایران چهره‌ی واقعی رضاخان را به درستی تشخیص داده بود؛ ولی به سبب اعمال نفوذ کمینترن، و مقاومت جناح راست، قادر نبود اقدام کارسازی انجام دهد. به جز سلطان زاده، در جناح چپ افرادی چون: لادین (برادر نیما یوشیج)، لطیف‌زاده‌ی اردبیلی و یوسف افتخاری فعالیت داشتند و مخالف کسانی، چون: آخوندزاده و دیگر طرفداران سیاست‌های رسمی کمینترن بودند. (۳۵) بدین سان، جنبش کارگری - کمونیستی در سازماندهی جنبش مقاومت علیه رضاخان بخاطر سردرگمی و چنددستگی، نقش ارزنده‌یی ایفا نکرد.

بنابراین سلطان زاده در این دوره - ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۷ میلادی و ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۶ خورشیدی - وظیفه‌ی مهمی در هدایت حزب کمونیست ایران نداشت. او تا کنگره دوم حزب در سال ۱۳۰۶، نتوانست کار مهمی در امور اصلی حزب کمونیست ایران - که نظاره‌گر قدرت‌گیری رضاخان شده بود - انجام دهد. سلطان زاده بیشتر در امور مربوط به کمینترن و فعالیت‌های حزب در اروپا نقش



مهمی داشت. او چندین کتاب نوشت؛ «ایران معاصر»، «امپریالیسم انگلیس در ایران»، «نفت و ذغال سنگ و کارگران» از جمله عناوین این کتاب هاست. همچنین، سلطان زاده سرپرستی ترجمه ی چندین کتاب مارکسیستی از جمله «مزد، بهاء، سود»، «کار و سرمایه» و «مانیفست کمونیست» را به عهده داشت. باید اشاره کرد که سلطان زاده طی سال



حیدر عمروزل

دوماه ونیم بعد از تاریخ کنگره اول حزب و بلافاصله پس از کنگره زحمتکشان شرق باکو در سپتامبر ۱۹۲۰، و طی یک اقدام شبه کودتایی و بوروکراتیک، ۱۲ نفر از ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی - از جمله سلطان زاده رهبر منتخب حزب کمونیست - از ترکیب رهبری حزب برکنار شدند؛ و سلطان زاده به مسکو منتقل گردید.

کارگری با تیراژی بین دو تا دوهزار و پانصد نسخه انتشار یافت. (۳۶) شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌یی کارگران ایران در سال ۱۹۲۲ میلادی، به‌عضویت بین‌الملل سندیکاها ی سرخ «پروفینترن» در آمد. همچنین، محمد دهگان - رهبر اتحادیه‌های کارگری ایران - در تحریریه‌ی ماهنامه‌ی پروفینترن عضو شد.

روزنامه‌ی «حقیقت» نیز به‌تبع حزب کمونیست ایران، سیاست روشنی نسبت به‌رضاخان نداشت؛ گاهی او را یک ملی‌گرای مترقی می‌نامید. روزنامه حقیقت نوشته بود: «رضاخان از اشراف نیست؛ رعیت ندارد؛ لقب ندارد.» (۳۷)

با وجود این برداشت سیاسی خام، روزنامه‌ی حقیقت در سازماندهی جنبش کارگری نقش کلیدی داشت. این روزنامه، کارزار گسترده‌یی را علیه امپریالیسم انگلیس و طبقه‌ی حاکم ایران به‌راه انداخته بود؛ به‌ویژه، در افشای عملکرد ملایان و واپس‌گرایان مقالات تندی می‌نوشت.

مدرس روحانی سرشناس، بانفوذی که در میان کسبه‌ی بازار داشت، عده‌یی او باش تهرانی را جمع کرده بود. او گروهی را علیه روزنامه‌ی حقیقت تشکیل داد؛ وی با تحریک حکومت مرکزی، برآن بود تا جلوی انتشار حقیقت را بگیرد؛ از همین روی، به‌سوزاندن این روزنامه در خیابان‌ها و اماکن عمومی دست زد. سرانجام احمد قوام نخست وزیر جدید با استفاده از تحریکات واپس‌گرایان، در تابستان ۱۳۰۱ دستور بستن دفاتر چهارده روزنامه‌ی رادیکال و ضدحکومتی را - که علیه انگلستان و کارگزاران ایرانی‌اش مقاله می‌نوشتند - صادر کرد. مدرس از توانایی‌های سرکوبگرانه و ضدکارگری احمد قوام السلطنه به‌خوبی آگاه بود؛ و او را «شمشیری تیز و ضروری برای نبرد» نامیده بود. (۳۸)

روزنامه‌ی حقیقت نیز در شمار روزنامه‌های توقیف شده بود. با یورش به آزادی مطبوعات، اتحادیه‌ی کارگران چاپ، اعلام داشت: توقیف روزنامه‌ها باعث بیکاری ۵۰۰ کارگر شده و تنها راه باقی‌مانده اعتصاب است. بدین سان، کلیه‌ی کارگران چاپ دست به اعتصاب زدند. بر اثر اعتصاب یک‌پارچه‌ی چاپ‌چیان، حتا روزنامه‌های دست راستی و طرفدار دولت نیز منتشر نشدند. احمد قوام ناگزیر دستور بازداشت رهبران اتحادیه

های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ - در فرایند نهایی قدرت‌گیری بوروکراسی استالینی - دربخش ایجاد انستیتوی بانکداری شوروی و سردبیری مجله بانکداری شوروی به کار مشغول شده بود.

در این دوره، باید به احسان الله خان دوستدار - از رهبران جمهوری گیلان - که پس از شکست جنبش جنگل در سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۱ م) به همراه ۶۰ نفر از جنگلیان به شوروی گریخته بود نیز اشاره شود. او به همراه محمدجعفر کنگاوری، احمد مسافر و آشوری گروهی را به اسم «کمیته انقلاب آزادکننده ایران» سامان داده بود. دفتر مرکزی این گروه در حومه شهر باکو قرار داشت. فعالیت نسبتاً محدود این گروه توسط برخی از رهبران حزب کمونیست آذربایجان - از جمله نریمان نریمانف - پشتیبانی می‌شد. در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۱ خورشیدی) احسان الله خان با مشاهده ی قدرت یابی روزافزون رضا خان که در آن هنگام وزیر جنگ بود، دو نامه ی سرگشاده به وی نوشت. او در هر دو نامه به رضاخان این «وظیفه ی تاریخی» را یادآور شد که «جنبش آزادی خواهانه در سراسر جهان روبه گسترش است و برتری امپراتوری بریتانیا به پایان خواهد رسید». احسان الله خان به رضاخان توصیه کرد که از تغییر شرایط سیاست جهانی و از حمایت تاکتیکی که حکومت شوروی از وی به عمل می‌آورد بهره گیرد - آن گونه که طرفداران کمال آتاتورک در ترکیه بهره بردند - و با فراخوان به ایجاد «جمهوری ملی ایران» به جنبش برای تغییر و انقلاب بپیوندد و به حاکمیت مستبدانه و فاسد دودمان قاجار و دستگاه مذهبی ایران پایان دهد. البته مدتی از نوشتن این نامه ی سرگشاده نگذشته بود که مقامات شوروی به احسان الله توصیه کردند که در امور ایران دخالت نکنند!

### پیشگامان جنبش نوین کارگری ایران

پس از تشکیل احزاب کمونیست در شرق - و به‌ابتکار بین‌الملل کمونیست - بسیاری از فعالان جنبش کارگری - سوسیالیستی، برای شرکت در کلاس‌های کادرسازی به نام «کوتو» (موسوم به دانشگاه زحمتکشان شرق) به‌شوروی رفتند. در میان این عده، شمار قابل توجهی از کمونیست‌های جوان ایرانی نیز دیده می‌شدند. بعدها، بیشتر این دسته از فعالان کارگری آموزش دیده در «کوتو»، سهم مهمی در سازماندهی مبارزات کارگران ایران ایفا کردند.

پاییز ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی) شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌یی کارگران ایران تشکیل شد. دوماه بعد (۸ دی ماه) نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی «حقیقت» به‌عنوان ارگان شوروی اتحادیه‌های





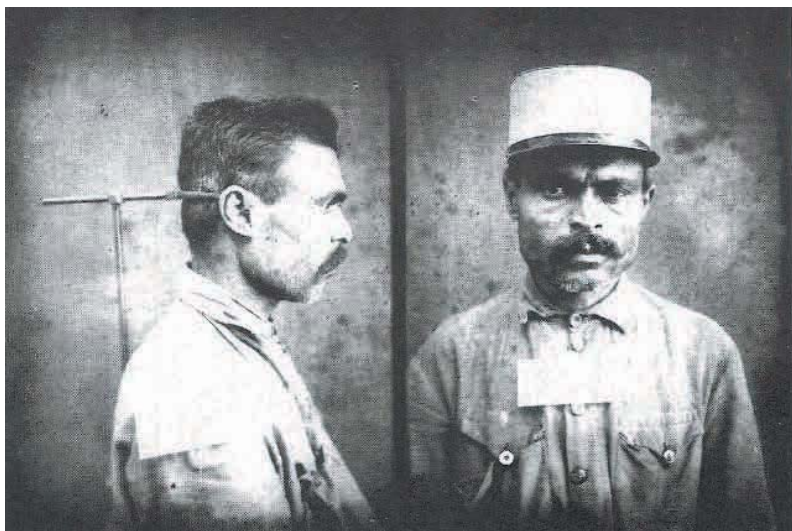
را داد؛ و کارگران اعتصابی با زور سرنیزه به سر کار بازگردانده شدند. رهبران اتحادیه‌های کارگران ایران، بی‌درنگ جلسه‌ی اضطراری تشکیل دادند؛ و در کلیه‌ی مراکز تولیدی و صنعتی تحت پوشش اتحادیه‌های کارگری اعتصاب عمومی را اعلام کردند. با آغاز اعتصاب عمومی، قوام شتابان عقب نشست؛ و فرمان داد تا کارگران دربند را آزاد کنند. همزمان، تمام روزنامه‌های توقیف شده کارشان را از سر گرفتند. جنبش جوان کارگری ایران، برای نخستین بار به‌عنوان تنها نیروی اجتماعی پی‌گیر در نبرد برای دموکراسی، مَهر خود را بر حرکت‌های مردمی کوبید. اعتصاب کارگری نمایان ساخت که می‌توان با اتکا و پشتیبانی جنبش جوان کارگری، آزادی بیان، مطبوعات، تشکل و اعتصاب را در جامعه تضمین کرد. اعتصاب کارگران چاپ، در دوره‌ی به‌وقوع پیوست، که جنبش کارگری-سوسیالیستی ایران رو به‌گسترش نهاده بود.

سلطان زاده که ریاست اداره خاور نزدیک در کمیسرهای امور خارجه را در مسکو داشت یک سال پیش از اعتصاب کارگران چاپ - در سال ۱۹۲۱ - ۱۳۰۰ خ - گفته بود که حزب کمونیست ایران دارای چهار کمیته مجزا و تعدادی حوزه‌های محلی است و تعدادش به ۴۵۰۰ نفر می‌رسد؛ البته سلطان زاده پذیرفته بود که این رقم کمتر از تعداد کمونیست‌ها در هنگام اتحاد حزب با انقلابیان جنگلی است. وی شکاف و اختلاف نظر در کادر رهبری حزب را یکی از علت‌های این کاهش نیرو عنوان کرد. سلطان زاده حتی خاطرنشان ساخت که انتشار نشریه کمونیست در رشت متوقف شده است. ولی او به این نکته نیز اشاره کرد که به رغم کاهش اعضای حزب، مبارزه پیرامون مسائل کارگری باعث شده است تا ۴۰۰۰ نفر کارگر و عضو اتحادیه را به سوی حزب کمونیست جلب کند.

کریم نیک‌بین - دبیر حزب کمونیست ایران - یک سال بعد در نشست کنگره‌ی چهارم بین‌الملل کمونیست (پاییز ۱۳۰۱ خورشیدی) اعلام کرد: در حال حاضر حزب کمونیست، ۱۰۰۰ عضو دارد. همچنین اتحادیه‌های کارگری سراسر ایران، ۱۵۰۰۰ عضو دارند؛ که حدوداً ۱۲۰۰۰ نفر از آن‌ها در تهران زندگی می‌کنند. کمونیست‌ها ثابت کرده‌اند که به‌مراتب از احزاب بورژوازی قوی‌تراند. اظهارات کریم نیک‌بین درباره‌ی تعداد اعضای حزب کمونیست، به‌نظر می‌رسد با اظهارات سال پیش سلطان زاده تفاوت جدی دارد؛ از دست دادن

۳۵۰۰ عضو در طی یک سال! گزارش کمیسیون کنترل بین‌المللی کمینترن در همان کنگره نیز اظهارات نیک بین را تایید می‌کند؛ بر مبنای گزارش ابرلین نماینده آلمان - از طرف کمیسیون کنترل بین‌المللی - تعداد اعضای حزب کمونیست ایران تنها به یک هزار نفر می‌رسید که تازه نیمی از آن‌ها حق عضویت هم نمی‌پرداختند. به هر حال این نکته درست بود که حزب کمونیست بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران به‌شمار می‌آمد؛ و همان‌طور که اشاره شد از هنگام انقلاب اکتبر بسیاری از کارگران و ایرانیان مقیم مناطق قفقاز و آسیای میانه با بلشویک‌ها در دوران انقلاب و سپس صفوف ارتش سرخ جنگیدند - و به ویژه پس از این که شوروی در جنگ داخلی پیروز شد - به‌حزب کمونیست ایران پیوسته بودند. (۳۹)

در کنگره پنجم کمینترن - از ۱۰ ژوئن تا ۸ ژوئیه ۱۹۲۴ - پتانیتسکی عضو هیئت شوروی - در هنگام ارائه گزارش کمیسیون کنترل بین‌المللی اشاره کرد که تعداد اعضای حزب کمونیست ایران به ۶۰۰ نفر کاهش یافته است؛ این فرایند ناکامی حزبی چهارساله، دلایل گوناگونی داشت: نداشتن کادرهای لازم مجرب و بی‌تجربگی اعضای پایه‌ای حزب، شکست جنبش جنگل، سرکوب کمونیست‌ها به دست شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، شکاف راهبردی در رهبری حزب، مداخله‌های نابجا و در مواردی مخرب تشکیلاتی برخی از رهبران شوروی و کمینترن، شکست انقلاب‌های اروپا، ناروشنی راهکار و راهبرد انقلابی پیرامون تکالیف انقلاب‌های شرق - و به ویژه، حمایت از رضاخان و عدم مبارزه صحیح و نفهمیدن به موقع ماهیت واقعی ترفندهای او - همگی دست به دست هم داده و به کاهش اعضا و روند از دست دادن نفوذ حزب کمونیست ایران منجر شده بود؛ به این فهرست می‌توان آغاز سرکوب‌های فعالان کارگری و کمونیست‌ها به وسیله‌ی رضاخان را نیز افزود. دلیل مهم دیگری نیز در بستر داخلی بین‌الملل کمونیست وجود داشت؛ پیش از این اشاره شد که هزاران نفر در دگرگونی‌های ناشی از



اوضاع آشفته‌ی پس از جنگ جهانی و به‌پشتیبانی پیروزی و اعتبار انقلاب اکتبر، به‌عضویت احزاب وابسته به‌بین‌الملل کمونیست در آمدند. در سه کنگره‌ی نخست بین‌الملل کمونیست (۱۹۱۹، ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱) مباحثات بر سر تفکیک و تمایز گرایش سوسیالیسم انقلابی با دیگر گرایش‌های مدعی سوسیالیسم در جریان بود. و سرانجام این مباحث به‌انشعابات بسیاری از احزاب سوسیالیست منجر شد. در واقع، بین‌الملل کمونیست پس از کنگره‌ی سوم شکل واقعی به خود گرفت؛ قطع‌نامه‌ی «شرایط عضویت در کمینترن» تازه در کنگره‌ی دوم به‌تصویب رسیده بود. (۴۰) و کنگره‌ی سوم، نخستین کنگره‌ی بود که شرکت‌کنندگان در آن، به نمایندگی از احزابی معرفی شدند که ۲۱ شرط عضویت در بین‌الملل کمونیست را پذیرفته بودند. در کنگره چهارم بود که تازه «تزهایی در باره‌ی مسئله‌ی شرق» به تصویب رسید. به هر حال، پس از کنگره‌ی چهارم -۱۹۲۲م- این تصمیمات جنبه‌ی عملی نیافت و به‌جایی نرسید؛ چرا که به‌دنبال شکست انقلاب اروپا - به ویژه در آلمان - و انحطاط شوروی، بورکراسی بر کمینترن چیره شد، و راهکارها و راهبردهای انقلابی و انترناسیونالیستی پیشین نادیده گرفته شد؛ سرانجام بین‌الملل کمونیست هم بازیچه‌ی دست بوروکراسی شد و به سرنوشت شوروی -انحطاط- دچار گردید.

### نگاهی کوتاه به‌چگونگی انحطاط انقلاب در شوروی

برای تشریح دلایل این شکست‌های تاریخی، باید قدری به‌عقب رفت. شوراهای کارگران و دهقانان فقیر روسیه، در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت سیاسی را از دست حکومت بورژوازی کرنسکی خارج کردند. حزب بلشویک - که بعدها به‌حزب کمونیست تغییر نام داد - رهبری این انقلاب اجتماعی را به‌دست گرفت. با استقرار حکومت کارگری، گسترده‌ترین شکل دموکراسی در تاریخ بشریت بنا شد. کمیته‌های کارخانه و محله در کنار شوراهای کارگری، سربازی و دهقانی، در شهرها، سربازخانه‌ها و روستاهای عمده‌ی روسیه، بررسی، واریسی و اداره‌ی کلیه‌ی امور جامعه را به‌دست گرفتند. برای نخستین بار در تاریخ - اگر کمون پاریس را که عمر کوتاهی داشت و تنها در یک شهر مستقر شد، به‌حساب نیاوریم - بیش‌تر زحمتکشان یک جامعه - خود - سرنوشت سیاسی‌شان را در چارچوب دموکراسی کارگری در دست داشتند.

دولت کارگری سریعاً دست به‌اقداماتی زد که سالیان دراز پارلمان (دوما) تزار و حکومت بورژوازی کرنسکی روسیه جرأت و جسارت مطرح‌کردن‌شان را نداشتند. بیش‌تر تکالیف عقب‌افتاده‌ی دموکراتیک جامعه‌ی روسیه در عرض مدت کوتاهی به‌دست کارگران و زحمتکشان انجام گرفت. مذاکرات صلح آغاز و به جنگ امپریالیستی خاتمه داده شد. شوراهای دهقانی حل مسأله‌ی ارضی را در دستور کار خود گذاشتند. جدایی دین از دولت به‌طور رسمی جنبه‌ی قانونی یافت؛ و تمام امتیازات کلیسای ارتودوکس ملغاً شد. ملیت‌های گوناگون کشور وسیع و پهناور شوروی از حق تعیین سرنوشت - تا سرحد گسست یا پیوست داوطلبانه با جمهوری شوراهای کارگران و زحمتکشان - برخوردار شدند؛ از جمله چند سرزمین - فنلاند، اکرائین، بلوروس، لتونی، لیتوانی و لهستان که سال‌ها زنجیر استعمار روسیه‌ی تزاری را به‌گردن خود حس

می‌کردند - از این حق بهره مند شدند؛ و آزادانه اعلام استقلال یا خودمختاری کردند. حکم اعدام لغو شد. درجات نظامی در ارتش برچیده شد. حکومت شوراها به‌عنوان نخستین کشور جهان، حقوق زنان را در تمام عرصه‌های قانونی و اجتماعی با حقوق مردان - و نه فقط داشتن حق رأی - برابر ساخت؛ دولت کارگری با پشتیبانی و تضمین آزادی مباحثات فرهنگی، هنری و آمیزش تجارب و مکاتب گوناگون، موجب شکوفایی فرهنگ و هنر مدرن شد:

«در واقع سراسر جهان، گذشته از ادبیات، از رونق سینما و تئاتر، نقاشی پیشرو، هنر پلاکات نگاری و پیکرتراشی، روان‌شناسی و روان‌درمانی، تحلیل اقتصادی و تاریخ نویسی شگفت زده شده بود. این شکوفایی حتا از سال‌های طلایی جمهوری وایمار - که امکانات مادی به‌مراتب بیش‌تری در اختیار داشت - افزون‌تر بود.» (۴۱)

اما بورژوازی «دموکرات» و طبقات شکست‌خورده‌ی روسیه و سیاستمداران «متمدن» سرمایه داری جهانی نیز در برابر جسارت کارگران و زحمتکشان روسیه بیکار ننشسته بودند. بیش از چهارده ارتش خارجی - در برخی کشورها حتا با حمایت فعالانه‌ی رهبران احزاب سوسیال دموکرات و بورکراسی اتحادیه‌های کارگری-، با یاری بازماندگان ارتش «سفید» ارتجاعی تزاری - دولت کارگری نوپا را از همه سو محاصره کردند. این حادثه، در تاریخ جنگ‌های جهان بی‌سابقه بود؛ دولت نوین کارگران و دهقانان از سوی تمام قدرت‌های نظام کهن، مورد هجوم قرار گرفت. برای بقای دموکراسی نوپای شورایی، چاره‌ای به جز ایستادگی و مبارزه باقی نمانده بود؛ قانون جنگ، قهر ارتجاعی و منطق خشونت بار نظام کهن سرمایه داری به نظام نوین کارگری تحمیل شد؛ شوراهای کارگران و دهقانان، به ناچار، مدت سه سال به‌نبرد با جهان سرمایه‌داری برخاستند. در کشتارگاه سرمایه، میلیون‌ها کارگر و زحمتکش کشته شدند. البته دولت کارگری شوروی قهرمانانه از این جنگ نابرابر و بی‌نظیر، پیروز بیرون آمد؛ اما کارگران شوروی بهایی گران برای پیروزی‌شان پرداختند. بخش مهمی از کارگران پیشرو و سوسیالیست در جنگ داخلی جان باخته بودند، یا برای چرخاندن جامعه‌ی درهم فرو ریخته و نیمه ورشکسته‌ی ای که از بورکراسی تزاریستی به ارث رسیده بود، در اداره‌ها و دفترهای دولتی مشغول به کار گردیده و به ناگزیر جزئی از بورکراسی حاکم شده بودند؛ کارها به‌علت بی‌تجربگی‌شان به‌کندی و با اشکال به پیش می‌رفت. بخش مهمی از صنایع و کشاورزی شوروی - که از ویرانی‌های جنگ جهانی اول سالم مانده بود - طی جنگ داخلی نابود شد. قحطی بیداد می‌کرد. کارگران و زحمتکشان گرسنه‌ی شوروی برای نجات جان خود شهرها را ترک می‌کردند؛ و عازم روستاها می‌شدند. بدین سان، اجلاس شوراها به مثابه دموکراسی مستقیم و نظارت کارگران، دهقانان، سربازان تق و لق در مواردی حتا تعطیل شده بودند. باقی مانده‌ی اقتصاد شوروی در محاصره‌ی امپریالیسم قرار داشت و تقریباً ناکارآمد گردیده بود. عقب افتادگی صنعتی و تاریخی کشور پهناور روسیه نیز مزید بر علت بود. در این میان، پاره‌ی افراد جاه‌طلب و سودجو که خود در گذشته مخالف انقلاب سوسیالیستی و بلشویزم بودند، با آشکارشدن پیروزی کمونیست‌ها در جنگ داخلی، بافرصت طلبی در میان صفوف حزب کمونیست و دستگاه

دولتی جای گرفتند.

ویرانی کشاورزی و صنایع، محاصره و انزوای اقتصادی و سیاسی، قطعی و عقب افتادگی، و از میان رفتن بهترین کادرهای جنبش سوسیالیستی، دست به دست هم دادند؛ و زمینه را برای دلسردی و واگذاری سیاسی کارگران و زحمتکشان روسیه و در نتیجه انزوای پیشگامان انقلابی و سوسیالیست آماده کرد؛ بدین سان، شرایط برای روی کار آمدن لایه ی محافظه کار درون طبقه ی کارگر، و جلوگیری از احیا دموکراسی شورایی، و در نتیجه، گسترش دیوان سالاری فراهم شده بود؛ انترناسیونالیسم کارگری بلشویسم رنگ باخت و ناسیونالیسم بورکراسی استالینیسیم پررنگ شد؛ یأس عمومی جایگزین امید انقلابی شد. بازماندگان ضدانقلاب شکست خورده و بوروکرات‌های نوپای محافظه کار، پس از مدت کوتاهی رهبری سیاسی خود را در سیمای یکی از بلشویک‌های قدیمی، یعنی جوزف استالین یافتند. بخش مهمی از لایه ی بوروکراتیکی - که بعدها میراث‌خوار خوش نامی و اعتبار انقلابی بلشویسم شد - از میان این عده برخاست. بدین سان، تمامی این عوامل مهم دست در دست هم دادند و پیش زمینه ی عینی شکست دموکراسی کارگری را در شوروی فراهم آوردند. اصل انترناسیونالیسم کارگری و «انقلاب جهانی» رنگ باخته و تز ناسیونالیستی بورکراسی درباره امکان ساختن «سوسیالیسم در یک کشور» پررنگ شد؛ استالین و شرکا این دروغ پرهیزکارانه را اختراع کرده بودند. با ارائه این تز، انزوای پیشگام مبارز کارگری، کنارزدن سوسیالیست‌های انقلابی و تحمیل لایه های عقب افتاده ی توده های مایوس آسان تر می شد.

البته به روی کار آمدن بورکراسی دلایل دیگری هم یاری رساند؛ بی تجربگی و اشتباهات اولیه ی رهبران شوراهای کارگری و حزب کمونیست - در مواردی ناخواسته و تحمیلی - به روند پیروزی بورکراسی ضدانقلابی نیز کمک کرده بود؛ در واکنش به کشتارهای دسته جمعی، و اقدامات وحشیانه ی ارتش‌های سفید ارتجاع داخلی و دموکراسی سرمایه ی جهانی، حکم اعدام بازگردانده شد. (۴۲)

این شوراهای کارگری، دهقانی و سربازی بودند که تحت رهبری حزب بلشویک، پس از سرنگونی و درهم کوبیدن مقاومت نظامی دولت سرمایه داری، اجرای گسترده ترین شکل «دموکراسی مستقیم» را تضمین کردند و حتا مجلس مؤسسان را به راه انداختند؛ اما به پیشنهاد بلشویک‌ها، حمایت اس آرهای چپ (حزب سوسیال رولیسینور چپ)، و آنارشویست‌ها، مجلس مؤسسان به سرعت بسته شد. این عمل هم از نخستین اشتباهات بزرگ و اقدامات غیردموکراتیک بلشویک‌ها و دولت کارگری به حساب می آید. (۴۳)

البته این سیاست بلشویک‌ها مورد انتقاد برخی از سوسیالیست‌های انقلابی - مانند رزا لوکزامبورگ که در آن وقت در زندان قیصر آلمان بود - نیز قرار گرفت. رزا لوکزامبورگ بر این باور بود که با وجودی که دولت نوپای کارگری هنوز جا نیفتاده بود، ولی به جای بستن آن مجلس، گزینه ی انتخاباتی بهتری را می توانست به مرحله ی اجرا بگذارد؛ بلشویک‌ها با نظارت و چیدمان انتخابات متکی بر شوراهای می توانستند نحوه ی گزینش نامزدهای نمایندگان و چگونگی انتخابات جدید برای «مجلس مؤسسان»، را نسبت به دوره ی پیشین، تغییر دهند؛ انتخابات جدیدی که بازتابی واقعی از

آگاهی عمومی مردم در دوره ی پسوانقلابی قدرت یابی شوراهای باشد، و بیانگوی اراده ی اکثریت مردم و «حق رأی همگانی» در جامعه ی نوین باشد؛ جامعه ای که تجربه ی قرن‌ها استبداد تزاری را پشت سر گذاشته بود، در چارچوب «دموکراسی شورایی» و نظارت حکومت کارگران و دهقانان، با برپایی مجلس مؤسسان، به تمرین دموکراسی می پرداخت و به حق تعیین سرنوشت خود نزدیک می شد.

باید به عنوان یک حقیقت تاریخی اذعان کرد که بدون رهبری حزب بلشویک، شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را به دست نمی گرفتند؛ با پیروزی انقلاب کارگری، ابزارهای تولید عقیدتی و انتظامی و نظامی بورژوازی روسیه به نحو تعیین کننده ای صدمه دید؛ در چندماه نخست پس از انقلاب با وجودی که شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان کاملا بر روی اداره ی جامعه نوین کنترل نداشتند اما در اغلب شهرهای بزرگ، روستاهای دور و نزدیک و سربازخانه های مهم با پشتیبانی گسترده ی عموم مردم روبرو بودند. بلشویک‌ها، با یاری اس آرهای چپ و آنارشویست‌های انقلابی نیروهای هوادار نظم کهن را شکست داده بودند و می توانستند انتخابات مجلس مؤسسان واقعا دموکراتیکی را تحت نظارت دموکراسی شورایی برگزار کنند؛ بلشویک‌ها می بایست کارگران، زحمتکشان و توده ی مردم را به تداوم مبارزه برای آزادی احزاب، برگذاری انتخابات جدید و اجرای حق رأی عمومی، و تعیین ترکیب شکل نمایندگی، و حدود و ثغور وظایف نمایندگان منتخب کل جامعه - و نه فقط شوراهای - در مجلس مؤسسان متقاعد می کردند؛ دولت کارگری در واقع استقرار و استمرار مجلس مؤسسان را می توانست تضمین کند. اما این کار را نکرد و به غلط در مجلس مؤسسان را بست. طرفه این که ژنرال‌ها و سیاستمداران پشتیبان نظام سرمایه داری در روسیه - همان کسانی که مدت‌ها از برپایی مجلس مؤسسان طفره می رفتند - پس از آن که نتوانستند شوراهای کارگری را تابع سیاست‌های خود سازند؛ و از قدرت رانده شدند، از این اشتباه بلشویک‌ها سود بردند و مزورانه به نام «مجلس مؤسسان» سخن گفتند و بیانیه ضد دموکراسی شورایی منتشر کردند. امپریالیسم و ارتجاع شکست خورده - با ترفند دادخواهی - به بسیج نیروهای ضدانقلابی ارتش سفید، یورش به دستاوردهای انقلاب کارگری و توجیه کشتار حامیان دولت و شوراهای کارگری پرداختند! چکیده ی درس‌های این تجربه ی تلخ چیست؟ بدون تردید طبقه ی کارگر هیچ گاه از عقاید بورژوازی هراس ندارد؛ به ویژه آن گاه که دولت «سرمایه داری» را واژگون کند و کنترل نیروهای انتظامی و امنیتی، ارتش و دستگاه‌های اداری، تملک بانک‌ها، و انحصار تملک وسایل تولید - از جمله مالکیت ابزارهای تولید عقیدتی مانند نظام آموزشی، رسانه های همگانی و تبلیغی، و سالن‌های نمایش و اجتماعات و غیره - از دست بورژوازی خارج شده باشند.

البته اشتباهات و سیاست‌های نادرست کمونیست‌ها تنها به بستن مجلس مؤسسان محدود نشد. کمونیست‌ها رفته رفته احزاب سیاسی را به سبب مشکلات ناشی از جنگ داخلی - و سایر موانع عینی برشمرده در پیش - غیرقانونی اعلام کردند و برای مبارزه با جاسوسان و خراب‌کاران ضدانقلابی، سازمان امنیت و ضدجاسوسی



یکی از مهم‌ترین اشتباهات حزب کمونیست، غیرقانونی کردن «موقت» و جلوگیری از فعالیت سازمان یافته‌ی گرایش‌ها و جناح‌های درون حزبی بود. ضرورتی که بعدها به‌دست استالین تبدیل به‌فضیلت شد.



از راست به چپ، زینوویف، کامنف، رایکوف و استالین

«چکا» را به‌وجود آوردند؛ بی‌شک، مسئولیت آغاز و تداوم کشت و کشتارها به‌گردن بورژوازی شکست خورده روسیه و ارتش کشورهای امپریالیستی متجاوز بود. نخستین کشتار پس از اکتبر ۱۹۱۷ را ضدانقلابیان «سفید» در مسکو انجام دادند؛ در مسکو پیروزی شوراها و شکست طرفداران حکومت موقت به‌سرعت پیروزی در پتروگراد نبود و نبرد خونین دو طرف چند روز بیشتر ادامه یافت. پیش از مسکو، در پتروگراد، «سرخ»ها پس از خلع سلاح و حبس نظامیان «سفید» مخالف شوراها، وقتی که زندانیان قول دادند که علیه انقلاب فعالیتی نخواهند کرد، همگی را آزاد کردند. اما در مسکو «سفید»ها دغدغه‌ای برای حفظ جان زندانیان «سرخ» نداشتند؛ در هنگامه‌ی قیام و جنگ و گریز در مسکو، بلشویک‌های مستقر در کرم‌لین به نیروهای سفید تسلیم شدند. «کمیته حفظ امنیت مردم» که توسط نیروهای ضدانقلابی «سفید» اداره می‌شد، به تسلیم شدگان قول داده بود که به جان‌شان تعرض نخواهد کرد. اما نظامیان «سفید» بدون لحظه‌ای درنگ تمام کارگران «سرخ» اسیر را در کنار دیوار کرم‌لین صف کرده و به رگبار مسلسل بستند؛ این نخستین اعدام دسته‌جمعی پس از انقلاب اکتبر بود و «سفید»ها مسئول آن هستند؛ نبرد خونین در مسکو تا حدود یک هفته ادامه یافت و سرانجام شوراها کارگری پیروز شدند. ولی با این وصف، «کارگران سرخ» دست به انتقام جویی علیه نیروهای تسلیم شده‌ی «سفید» نزدند؛ شوراها مسکو تحت رهبری بلشویک‌ها، نظامیان و عاملان جنایت کرم‌لین را پس از خلع سلاح، بدون مجازات آزاد ساختند؛ و بلافاصله «کمیته انقلابی نظامی» شوراها کارگران و دهقانان روسیه اعلام کرد: تمامی ساکنان مسکو «شهروندان محترم و آزاد» شوری هستند. در شش ماه نخست پس از انقلاب و پس از ایجاد «چکا» تنها ۲۲ نفر اعدام شدند اما در دیری نپایید که در واکنش به جنایات ارتش سفید، در شش ماه دوم سال ۱۹۱۸ ۶۰۰۰ نفر از ضدانقلابیان اعدام شدند. به‌هرحال شمار کشته‌شدگان توسط «ترور سرخ» در برابر شمار کسانی که طی جنگ داخلی قربانی «ترور سفید» شدند قابل مقایسه نیست؛ در سبیری، آسیای میانه، قفقاز و ماورای قفقاز، جلگه‌ی ولگا، اکرائین، روسیه سفید، لهستان، و جنوب روسیه و... صدها هزار نفر به‌دست ضدانقلابیان و ارتش سفید قتل عام شدند. فقط در فنلاند، ژنرال آلمانی مانرهایم در ماه مه ۱۹۱۸ بیش از ده هزار نفر از کارگران را قتل عام کرد و تا ماه ژوئیه ۵۰۸۰۰ نفر را به زندان انداخت. در باکو، ملی‌مذهبی‌های حزب مساوات با یاری ارتش اشغالگر انگلستان، شاهومیان و ۲۵ نفر دیگر از کمیسیارهای بلشویک را دستگیر و در ۲۰ سپتامبر بدون محاکمه اعدام کردند. هرکارگر و کشاورزی که مشکوک به نزدیکی به انقلابیان و بلشویک‌ها، ارس‌آرهای چپ و آنارشویست

های انقلابی می‌شد بی‌درنگ تیرباران و مثله می‌شد. در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ یکی از اعضای اس‌ار راست، زنی به‌نام دورا کاپلان، به لنین تیراندازی کرد. در همان ماه اوت، تروریست‌های حزب اس‌ار راست، قصد انفجار قطار معروف رهبر ارتش سرخ - تروتسکی - در خطوط راه آهن کازان را داشتند، اما ناکام ماندند؛ تعدادی از رهبران برجسته حزب بلشویک به نام‌های ولودارسکی، اریتسکی و ناخیمسون ترور شدند. در ۲۵ ماه نوامبر یک گروه از قزاقان ضدانقلابی، اعضای شورای تگناروگ را گردن زدند و... این یک حقیقت تاریخی است که در واکنش به کشتارهای وحشیانه‌ی ترور سفید، «ترور سرخ» در جنگ داخلی آغاز شد. در واقع «قانون» خشونت جنگی و وحشی‌گری‌های نیروهای ارتجاعی، سیاست «قهر انقلابی» و برخورد سرسختانه را به بلشویک‌ها تحمیل کرد. سازمان چکا - کمیسیون فوق‌العاده تمامی روسیه برای مقابله با ضدانقلاب و خرابکاری - برای همین منظور درست شد. ساماندهی «چکا» یک ضرورت نظامی و امنیتی بود. اما، در فرایند کشتارهای ارتش سفید و اشغالگران خارجی بود که نظارت مستقیم بر روی اعمال «چکا» رفته‌رفته از دست شوراها کارگری خارج شد. اصولاً تاریخ تمامی انقلاب‌ها نشان داده است که در هر جامعه‌ی پس‌انقلابی ضرورت برپاساختن نهادی که بتواند در برابر حاکمان از قدرت رانده‌شده‌ی مسلح به‌مقابله‌ی قهرآمیز برخیزد، امری عاجل و حیاتی است. اما باید توجه داشت که در چارچوب دموکراسی شورایی، نظارت و رسیدگی دقیق شوراها مسلح کارگری شرط اصلی مبارزه با ضدانقلاب مسلح است؛ تجربه‌ی تاریخی نشان داد که عدم توجه کافی و نبود نظارت دقیق می‌تواند خشونت را نهادینه کند و سرانجام به دموکراسی کارگری و جنبش سوسیالیستی لطمات سهمگین و جبران‌ناپذیر وارد سازد. یکی دیگر از مهم‌ترین اشتباهات حزب کمونیست - که بازهم به خاطر اثرات ناشی از جنگ داخلی و نیروهای متجاوز خارجی به آن حزب تحمیل شد - غیرقانونی کردن «موقت» و جلوگیری از فعالیت سازمان‌یافته‌ی گرایش‌ها و جناح‌های درون حزبی بود. ضرورتی که

**در عرض مدت کوتاهی به جای جسارت بلشویکی،  
دموکراسی شورایی و انترناسیونالیسم کارگری،  
محافظه کاری استالینی، بورکراسی جمعی و  
شوونیسم روسی نشست؛ چابکوسی، توطئه و باندبازی،  
افترازی، کیش شخصیت و جاه طلبی استالینی  
جایگزین بی پروایی، یکرنگی نقادانه، آزادی بیان نظر  
و ایجاد گرایش، احترام رفیقانه، و انقلابی گری لنینی  
شد.**

و بین الملل کمونیست آشکار شد؛ در عرض مدت کوتاهی به جای  
جسارت بلشویکی، دموکراسی شورایی و انترناسیونالیسم کارگری،  
محافظه کاری استالینی، بورکراسی جمعی و شوونیسم روسی  
نشست؛ چابکوسی، توطئه و باندبازی، افترازی، کیش شخصیت و  
جاه طلبی استالینی جایگزین بی پروایی، یکرنگی نقادانه، آزادی  
بیان نظر و ایجاد گرایش، احترام رفیقانه، و انقلابی گری لنینی  
شد.

بوروکراسی استالینی با استفاده از سیاست «ساختمان سوسیالیسم  
در یک کشور» به نبرد با اصل انقلاب جهانی کمونیست‌های انقلابی  
شوروی برخاست. این تز، انزوای کامل کارگران و زحمتکشان شوروی  
و شکست پرولتاریا را در دیگر کشورها تکمیل و تضمین می‌کرد.  
از آن پس وظیفه‌ی احزاب عضو بین‌الملل کمونیست، سازماندهی  
مبارزات کارگران و زحمتکشان کشورشان برای رهایی از زیر یوغ  
استثمار طبقاتی و ستم اجتماعی نظام سرمایه‌داری نبود؛ بل که  
به عکس، این احزاب می‌بایست از بناکردن «ساختمان سوسیالیسم  
در شوروی» در برابر هجوم سرمایه‌داران کشورشان، حمایت می  
کردند و تمام فعالیت‌های خود را معطوف به تحقق این استراتژی  
سازش کارانه می‌ساختند. البته دستگاه عظیم تبلیغاتی استالینیستی  
با ادعای پاسداری از ارزش‌های بلشویکی مداخلات خود را سامان  
می‌داد؛ ولی آن بورکراسی برای جانداختن تز ساختمان سوسیالیسم  
در یک کشور، به تلقین دوباره‌ی توجیهات نظری شکست خورده‌ی  
«منشیوسم» سوسیال دموکراتیک، از قبیل: آماده نبودن پرولتاریا،  
یا عدم رشد نیروهای مولده، اتخاذ استراتژی انقلاب دو مرحله  
ای، تشکیل جبهه‌ی خلق (وحدت طبقاتی با بورژوازی ملی‌گرا،  
یا به اصطلاح دموکراتیک) و جداسازی مکانیکی برنامه‌ی حداقل و  
حداکثر، دست به کار شد. البته پیروزی کارگران و زحمتکشان روسیه  
در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، این نظریه‌های اصلاح طلبانه و سازش کارانه  
را به بوته‌ی فراموشی سپرده بود. اما با غلبه‌ی بوروکراسی محافظه‌کار،  
آن نظریه‌های غیرمارکسیستی، دوباره احیا شدند. از آن پس اصل  
انقلاب جهانی، تنها برای جلوگیری از حمله‌ی نظامی امپریالیسم  
به منافع قشر بوروکرات در شوروی به کار گرفته شد؛ انترناسیونالیسم،  
مفهومی یک‌جانبه و شعارگونه یافت؛ و به ابزاری برای توجیه و  
زدوبند با دولت‌های سرمایه‌داری آماده برای معامله با شوروی، و  
در نتیجه فریب کارگران، تبدیل شد.

به‌طور مسلم، پیش از روی کارآمدن استالینیسم، همان‌طور  
که اشاره شد حزب کمونیست شوروی (و کمینترن لنینی) نیز  
اشتباهات سیاسی و نظری زیادی داشت؛ فراموش نباید کرد که  
پیروزی انقلاب کارگری به رهبری بلشویک‌ها و سرنگونی تزاریسیم،  
نخستین تجربه‌ی دموکراسی شورایی بود و برداشت‌های نظری،  
برنامه‌ای و سیاسی اغلب اندیشه‌ورزان حزب بلشویک نیز هنوز  
ریشه در سنن انحرافی سوسیال دموکراسی اروپایی داشت. به همین  
سبب کنکاش پیرامون تجربیات ۱۵۰ ساله‌ی جنبش جهانی  
سوسیالیستی، همچنین، دلایل بروز اشتباهات در برنامه‌ی حزب  
کمونیست شوروی، و به تبع، دیگر احزاب کمونیست، به یکی از  
عاجل‌ترین وظایف سوسیالیست‌های انقلابی و جنبش کارگری  
در دوره‌ی آتی تبدیل شده است. اما، همان‌طور که اشاره شد،  
این اشتباهات در روند شکست انقلاب اکتبر تعیین‌کننده نبودند.

بعدها به دست استالین تبدیل به فضیلت شد. در صورتی که حق  
گرایش و حق جناح درون تشکیلاتی، همواره از اصول ضروری و  
پایه‌ای بلشویک‌ها بود؛ خود بلشویسم «جناحی» بود در حزب  
سوسیال دموکرات روسیه.

اما پرسش اساسی تاریخی این است که آیا انقلاب اکتبر و استقرار  
دولت کارگری از همان آغاز محتوم به شکست بود؟ بی شک، پاسخ  
به این پرسش منفی است. زیرا اگر انقلاب کارگری در چند کشور  
مهم و پیشرفته‌ی دیگر پیروز می‌شد، سرنوشت انقلاب روسیه، و  
به تبع آن اروپا و جهان، چیز دیگری می‌شد. لنین و تروتسکی  
به خوبی آگاه بودند که ادامه‌ی انزوای شوروی، سرانجامی به جز  
شکست انقلاب کارگری و بازگشت به سرمایه‌داری ندارد. سال‌های  
۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ م. دوره‌ی بی‌ست که برای شکست یا پیروزی جنبش  
کارگری - سوسیالیستی جهانی سرنوشت ساز و تعیین‌کننده بود. با  
سرکوب شوراهای کارگران و زحمتکشان - بازم با دخالت ارتش  
بیگانه و یاری ارتجاع داخلی - انقلاب مجارستان به شکست انجامید.  
جنبش‌های کارگری نسبتاً توانمند آلمان، ایتالیا، فرانسه، بریتانیا،  
هلند، بلژیک، فنلاند، اتریش و اغلب کشورهای اروپایی ناکام ماندند.  
به ویژه، شکست سه انقلاب پی‌درپی در آلمان - که بخش عمده  
شکست‌شان ناشی از خیانت تاریخی احزاب کارگری سوسیال  
دموکراتیک بود - ضربه‌های جبران‌ناپذیری را به آینده‌ی بشر زد. در  
واقع، احزاب رفرمیست سوسیال دموکراتیک - در فرانسه و انگلستان  
و به ویژه در آلمان - نقش اساسی در انزوای طبقه کارگر روسیه و  
روی کارآمدن بوروکراتیسم استالینی ایفا کردند. این رهبران حزب  
سوسیال دموکرات آلمان بودند که دولت بورژوازی آن کشور را از  
خطر انهدام به دست شوراهای کارگری و سربازی نجات دادند.  
پرولتاریای آلمان ناکام شده بود؛ جنبش کارگری آن کشور، با وجود  
تحمل چند شکست ولی هنوز سازمان یافته و پرتوان باقی مانده  
بود و قابلیت برخاستن را داشت؛ بورژوازی آلمان نیز با وجودی که  
در چند نبرد پیروز شده بود اما هنوز توان شکست کامل و نابودی  
آن نسل از کارگران مبارز و متشکل را نداشت. بدین سان، طبقه  
حاکم آلمان چاره‌ای به جز رویکرد به نازیسم نداشت و همان مسیر  
بورژوازی ایتالیا - یعنی توسل به فاشیسم - برای سرکوب جنبش  
انقلابی و استقرار نظم سرمایه‌داری را سیری کرد. بدین علت بود که در  
دو کشور آلمان و ایتالیا، فاشیسم و نازیسم جایگزین لیبرالیسم  
بورژوازی شد.

در پی شکست‌های پرولتاریای اروپا، جو ناامیدی و سرخوردگی  
جنبش کارگری بر کارگران و زحمتکشان شوروی نیز مستولی شد؛  
و با محاصره و انزوای شوروی، رفته‌رفته علایم انحطاط دولت کارگری



**در کنگره ی چهارم قطع‌نامه‌ی جداگانه‌ی درباره‌ی مسأله‌ی ارضی به‌تصویب رسید؛ که در آن شعار مرکزی، شعار تشکیل شورا در روستاهاست؛ و نه تقسیم، یا ملی‌کردن ارضی. شوراهای روستایی می‌بایست به‌مثابه‌ی ارگان‌های کنترل دهقانان بر تولید روستایی عمل می‌کردند.**

پیوندهایی که بورژوازی بومی را به‌عناصر ارتجاعی فئودالی متصل می‌سازد، به‌امپریالیست‌ها اجازه می‌دهد که به‌وسیله‌ی بهره‌برداری کامل از هرج و مرج فئودالی، رقابت میان نژادها و قبایل مختلف، تضاد بین شهر و ده، و مبارزه میان اقشار و فرقه‌های ملی - مذهبی (در چین، ایران، ... و کردستان) جنبش توده‌یی را متلاشی کنند. تز سوم - که از عمده‌ترین مطالبات توده‌های زحمتکش در کشورهای تحت سلطه به‌شمار می‌آید - به‌مسأله‌ی ارضی مرتبط بود. این تز اعلام کرد که حتا تنها در چارچوب مبارزه برای وحدت ملی و استقلال دولتی - به‌مثابه اهداف اساسی جنبش رهایی‌بخش ملی - بایست انقلاب ارضی رادیکال را نیز خواهان شد؛ می‌بایست برای مصادره‌ی تمام املاک زمین‌داران بزرگ، سرنگونی کامل مناسبات فئودالی و افشای تمام احزاب بورژوا - ملی‌گرا - که بر سر مسأله‌ی زمین تزلزل نشان می‌دهند - مبارزه کرد:

«تنها یک انقلاب ارضی متعهد به‌مصادره‌ی املاک زمین‌داران بزرگ، می‌تواند توده‌های وسیع دهقانان را - که عامل کلیدی در مبارزه علیه امپریالیسم‌اند - به‌قیام برانگیزاند. هراس ملی‌گرایان بورژوا از خواست‌های ارضی و تلاش آن‌ها برای آبکی کردن‌شان - به‌هر وسیله‌ی ممکن - مانند موارد: هندوستان، ایران، مصر، نشانگر پیوند نزدیک بورژوازی بومی با زمین‌داران بزرگ فئودال - بورژوا و وابستگی فکری و سیاسی اولی به‌دومی‌ست. نیروهای انقلابی باید با استفاده از این‌تردیدها و تزلزل‌ها، سازش‌کاری‌های رهبران بورژوازی جنبش‌های ملی‌گرایانه را تمام و کمال افشا کنند. دقیقاً همین سازش‌ها هستند که راه را بر سازماندهی و بسیج توده‌های زحمتکش می‌بندند.» (۴۴)

به‌علاوه، در همان کنگره، قطع‌نامه‌ی جداگانه‌ی درباره‌ی مسأله‌ی ارضی نیز به‌تصویب رسید؛ که در آن شعار مرکزی، شعار تشکیل شورا در روستاهاست؛ و نه تقسیم، یا ملی‌کردن ارضی. شوراهای روستایی می‌بایست به‌مثابه‌ی ارگان‌های کنترل دهقانان بر تولید روستایی عمل می‌کردند. تز سوم در واقع شبیه به موضعی بود که سلطان زاده در کنگره ی نخست حزب کمونیست ایران درباره ی چگونگی برخورد با «جنبش انقلابی گیلان» اتخاذ کرده بود.

تز چهارم آن سند، به‌جنبش کارگری در شرق پرداخته است. بین‌الملل کمونیست برای دومین بار (پس از کنگره‌ی دوم) خاطر نشان ساخت که به‌سبب ضعف جنبش کارگری در اغلب کشورهای شرق، در ابتدا، رهبری جنبش در دست روشنفکران ملی‌گرای بورژواست؛ و آن‌ها با سوءاستفاده از اعتبار سیاسی و اخلاقی شوروی در میان کارگران، به‌اهداف بورژوا - دمکراتیک خود پوششی سوسیالیستی یا کمونیستی داده‌اند؛ و باید با این جریان مبارزه کرد؛ زیرا بورژوازی بدین وسیله نخستین گروه‌های کارگری را از انجام تکالیف واقعی‌شان منحرف می‌سازد. به‌عنوان نمونه، به‌برخی

شکست انقلاب در اروپا و انزوای پرولتاریای روسیه، عامل سرنوشت ساز انحطاط شوروی شد. در شکست انقلاب های کارگری اروپا، بی شک، نقش رهبری اپورتونیست و رفرمیست احزاب سوسیال دموکرات تعیین کننده بود.

### انقلاب در شرق و مباحثات کمینترن

اشاره شد که بلشویسم آغازگاه کوشش انقلابی برای گسست بنیادین از مفاهیم سیاسی، تشکیلاتی، برنامه ای و نظری سوسیال دمکراتیک و منشویسم بود؛ تقریباً کلیه مباحث اساسی و کلیدی آغازین در بین الملل کمونیست (کمینترن) پیرامون این موضوع ها متمرکز شده بود. از جمله مهمترین دستاوردهای چهار کنگره ی نخست بین الملل کمونیست، جمع‌بندی منازعه ها و مباحثه ها درباره ی نقش بورژوازی ملی‌گرا، مسأله‌ی ارضی، و به‌طور کلی، تکالیف تاریخی حل‌نشده‌ی مربوط به انقلاب‌های «دموکراتیک» در کشورهای شرق بود. این موضوع که رهبران کمینترن درباره ی راه کارها و راهبردهای انقلابی در کشورهای شرق خط مشی مشخصی نداشتند، در بیانیه ها، گفتارهای نخستین و کردارهای گوناگون و متضاد آنان به خوبی دیده می شد. در آن ایام - سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ - احزاب کمونیست در بیش‌تر کشورهای شرق، گروه‌های کوچکی بودند؛ و مبارزات توده‌یی علیه استعمار - تقریباً در همه جا - به‌دست بورژوازی رهبری می‌شد. کنگره چهارم کمینترن از جوانب متعددی مهم بود و به ویژه از یک جنبه، اهمیتی زیاد یافت: قطع‌نامه‌ی کنگره چهارم بین‌الملل کمونیست (کمینترن) درباره‌ی مسأله‌ی شرق، معرف جمع‌بندی تجربیات کمینترن در دوره‌ی پس از کنگره‌ی دوم (زمان تصویب تزه‌های مربوط به‌مسأله‌ی ملی و مستعمراتی) بود. در هیچ‌یک از قطع‌نامه‌های این کنگره - که در پاییز ۱۳۰۱ (ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲) برگزار شد و آخرین کنگره‌یی بود که لنین در آن شرکت داشت - تمایزی میان بورژوازی «ملی» و کمپرادور داده نشد. همه جا بحث درباره‌ی بورژوازی بومی یا ناسیونالیست بود نه بحث درباره بورژوازی «ملی». در این قطع‌نامه تأکید بر این بود که حتا با وجود در تضاد قرار گرفتن بخش‌هایی از بورژوازی بومی با امپریالیسم، در نهایت چیزی جز سازش با امپریالیسم به‌دنبال نخواهد داشت. در این سند از تشدید بحران امپریالیسم و درنتیجه سستی قدرت انحصارات و رشد سرمایه‌ی بومی در شرق، و تقویت جنبش‌های رهایی‌بخش ملی صحبت شده است.

اما در تز بعدی تأکید شده که «همزمان با رشد مبارزه علیه امپریالیسم و تبدیل آن به‌یک جنبش توده‌یی انقلابی»، طبقات حاکم در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره به‌طور فزاینده‌یی توانایی و تمایل به‌رهبری آن را از دست می‌دهند. و توده‌های ستمدیده «فقط به‌واسطه‌ی یک خط مشی پیگیرانه‌ی انقلابی» و «گسست کامل» از همه‌ی کسانی که به‌سبب منافع طبقاتی خود از سازش با امپریالیسم پشتیبانی می‌کنند، به‌پیروزی دست خواهند یافت؛ و این در شرایطی‌ست که کنگره‌ی چهارم کمینترن هدف اساسی جنبش‌های انقلابی - ملی را در آن مقطع تاریخی، دستیابی به «وحدت ملی» و «استقلال دولتی» تلقی می‌کرد؛ اما در ضمن کمینترن تأکید داشت: برای تحقق این خواسته‌های بورژوازی،

از نمایندگان کومینتانگ (حزب بورژوازی ملی‌گرا) در چین - که در مورد سوسیالیسم دولتی موعظه می‌کردند - اشاره می‌شود. افزون بر این، تز چهارم، اهمیت رشد جنبش سیاسی و اتحادیه‌ی طبقه‌ی کارگر را در شرق برجسته می‌کرد؛ و شکل‌گیری احزاب مستقل کارگری را «گام مهمی به‌جلو» می‌دانست. با این تبصره که اکثریت عظیم این‌گونه احزاب، هنوز برای خلاص کردن خود از شر ناشی‌گری، فرقه‌گرایی و نواقص دیگر، باید بسیار کار می‌کردند.

تز پنجم، درباره‌ی وظایف احزاب کمونیست در شرق است؛ کنگره‌ی چهارم بر آن بود که کشورهای شرق از طریق سوخت‌وساز درونی روابط کالایی و نظام سرمایه‌داری، نمی‌توانند پیشرفت کنند. کارگران شرق بایست با کارگران پیروزمند کشورهای پیشرفته متحد می‌شدند، تا از طریق ایجاد «فدراسیون بین‌المللی جمهوری‌های شورایی» بتوانند از مرحله‌ی سرمایه‌داری فراتر روند:

«تکالیف عینی انقلاب در مستعمرات از محدوده دموکراسی بورژوازی فراتر می‌رود؛ زیرا پیروزی قطعی این انقلاب‌ها با حاکمیت امپریالیسم جهانی سازگار نیست.» (۴۵)

بی‌شک، قطع‌نامه‌های کمینترن در زمان حیات لنین، همواره از برتری نظام شورایی نسبت به نظام پارلمانتاریستی بورژوازی یاد می‌کردند. این اسناد تأکید داشتند که دموکراسی بورژوازی در شرق؛ حتی از غرب هم بی‌کفایت‌تر است. بدین ترتیب، برای مردم کشورهای توسعه‌یافته‌ی شرق:

«نظام شورایی، معرف هموارترین شکل انتقال از شرایط ابتدایی زندگی به جامعه‌ی عالی‌تر کمونیستی است؛ که عاقبت جایگزین کل تولید و توزیع اقتصاد جهانی سرمایه‌داری خواهد شد.» (۴۶)

بین‌الملل کمونیست درباره‌ی شرایط شرکت کمونیست‌ها در مبارزات مشترک ضدامپریالیستی به تجزیه و تحلیل پرداخت. در کنگره‌ی چهارم، شعار «جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی»، از ضرورت بسیج تمام عناصر انقلابی و چشم‌انداز یک مبارزه‌ی بلندمدت با امپریالیسم متداول شد. افزون بر آن:

«[او] به‌ویژه به‌دلیل تمایل بورژوازی بومی به‌سازش با سرمایه‌داری خارجی، علیه منافع اساسی توده‌ی مردم است که چنین بسیجی هر چه بیش‌تر اهمیت می‌یابد. همان‌طور که در غرب شعار جبهه‌ی واحد کارگری به‌افشای خیانت سوسیال دموکراسی به‌منافع پرولتاریا کمک کرده و می‌کند، در شرق نیز شعار جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی به‌افشای نوسانات و تزلزلات گروه‌های مختلف ملی‌گرایان بورژوا کمک خواهد کرد.» (۴۷)

مشخصه‌ی اصلی این جبهه‌ی واحد چه بود؟ کمینترن تأکید داشت که نه تنها حفظ استقلال جنبش کارگری در این جبهه حیاتی است، بل که پیش از تأمین و استحکام چنین استقلالی - حتی برای قبولاندن آن به بورژوازی - شرکت در این‌گونه جبهه‌ها مجاز نیست:

«توافقات موقتی با دموکراسی بورژوازی فقط هنگامی مجاز یا لازم است که این جنبش (جنبش کارگری) توانسته باشد استقلال کامل سیاسی خود را تضمین کرده و اهمیت خود را به‌مثابه‌ی یک عامل مستقل قبولانده باشد.» (۴۸)

در آن سند تاریخی نکته‌ی مهمی در مورد نقش ملی‌گرایان بورژوا در ایران و چین آورده شده است: از آن‌جا که این دو کشور مانند هندوستان مستعمره نبودند، امکان معامله میان ملی‌گرایان بورژوا

و یک یا چند قدرت امپریالیستی به‌مراتب بیش‌تر از مستعمرات - مانند هندوستان - وجود داشت. این برداشت - در واقع - بدین معنا و براساس این تحلیل نهاده شده بود که منازعه‌ی میان بورژوازی شرق و امپریالیسم فقط بر سر چگونگی تقسیم بهره‌ی حاصل از استثمار زحمت‌کشان و به‌چنگ آوردن سهم بیش‌تر نیست. آن هنگامی که بورژوازی ملی‌گرا به‌حداقلی از امتیاز - برای مثال: استقلال ظاهری - دست می‌یافت، امور کشور را به‌وضعیت سابق، یعنی زیر نظر امپریالیسم بازمی‌گرداند. به‌علاوه، در همان سند یادآوری شده است که حتی اگر به‌دلیل تناسب قوای موجود، طبقه‌ی کارگر نتواند برنامه‌ی شورایی خود را به‌مثابه‌ی تکلیف فوری روز به‌اجرا درآورد، بایست از خواست‌های دیگری، مانند: الغای تمام حقوق و امتیازات فئودالی، استقرار حقوق زنان و غیره پشتیبانی می‌کرد. در عین حال، بایست همزمان تلاش می‌ورزید، شعارهایی را مطرح می‌کرد که می‌توانست پیوندهای سیاسی میان توده‌های دهقانی و شبه‌پرولتری را با جنبش کارگری تقویت کند. همچنین، یکی از مهم‌ترین وظایف جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی در کشورهای شرق، توضیح ضرورت وحدت با پرولتاریای بین‌المللی و جمهوری‌های شورایی برای توده‌های وسیع کارگر بود. انقلاب مستعمراتی فقط هنگامی پیروز می‌شد و دست‌آوردهای خود را حفظ می‌کرد که با انقلاب کارگری در کشورهای پیشرفته، همراه می‌شد.

نکته‌ی مهم دیگر این بود که در هیچ‌جا تصمیمات بین‌الملل کمونیست گفته نشد در جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی، پرولتاریا و حزب آن بایست در مقابل هجوم امپریالیسم، از بورژوازی بومی - یا ملی‌گرا - دفاع کند. در آن‌جا بحث درباره‌ی جنبش انقلابی بود؛ و نه بورژوازی یا احزاب آن و درست به‌عکس، همه‌جا به‌ضرورت افشای دائمی ملی‌گرایان بورژوا اشاره شده است. قطع‌نامه به‌صراحت تأکید کرده بود:

«در عین حالی که طبقه‌ی کارگر ممکن است - و گاهی اوقات مجبور است - به‌برخی سازش‌های جزئی و موقتی تن بدهد، تا در مبارزه‌ی انقلابی برای رهایی از یوغ امپریالیسم مهلت به‌دست آورد، باید مطلقاً علیه هرگونه تلاش از سوی طبقات حاکم بومی، برای حفظ امتیازات طبقاتی خود از طریق توافقی آشکار، یا مخفی برای تقسیم قدرت با امپریالیسم، ایستادگی کند.» (۴۹)

در آن سند، کمینترن با اشاره به تشدید تضادهای میان امپریالیسم آمریکا و ژاپن در خاور دور، به‌درستی خطر جنگ میان این دو کشور را پیش‌بینی کرده بود؛ تضادی که بیش از ۲۰ سال بعد در جنگ جهانی دوم نمایان شد و خاور دور را به آتش و خون ناشی از جنگ امپریالیستی کشاند.

نکته‌ی مهم پایانی در اسناد تاریخی کنگره‌ی چهارم بین‌الملل سوم (کمونیست)، این بود که آن همایش با انتقاد به بین‌الملل دوم (سوسیال دموکرات) - به‌سبب بی‌توجهی به انقلاب مستعمراتی - همه‌ی احزاب کمونیست در کشورهای پیشرفته‌ی جهان امپریالیستی را به پشتیبانی مادی و معنوی بدون قید و شرط از جنبش‌های انقلابی ضدامپریالیستی و به‌ویژه جنبش کارگری موظف کرد. بی‌شک، اسناد و قطع‌نامه‌های کنگره‌ی چهارم بین‌الملل کمونیست، مهم‌ترین جمع‌بندی تجارب و باارزش‌ترین دستاورد تاریخی پرولتاریای جهانی از هنگام تدوین مانیفست کمونیست تا

لنین حتا پیش از سامان یابی بین الملل کمونیست، در مارس ۱۹۱۸ م. به عنوان یک «حقیقت مطلق» اعلام کرده بود که بدون انقلاب آلمان، انقلاب روسیه نابود خواهد شد.

### بین الملل کمونیست و استراتژی انقلاب جهانی

از بدو پیدایش کمونیسم انقلابی، استراتژی انقلاب جهانی سوسیالیستی، یکی از اصول پذیرفته شده و یکی از بدیهی ترین ارزش های تاریخی جنبش انقلابی طبقه کارگر شناخته می شد. فردریک انگلس در یکی از نخستین اسناد مارکسیسم یعنی جزوه ی «اصول کمونیسم» بر این ارزش بنیادی طبقه کارگر تأکید کرده است:

«صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن - تاحدی - مساوی نموده است. به طوری که، در کلیه ی این کشورها، بورژوازی و پرولتاریا، دو طبقه ی اصلی هستند و مبارزه ی این دو طبقه، مبارزه ی قطعی دوره ی کنونی ست. از این رو، انقلاب کمونیستی، تنها یک انقلاب ملی نیست؛ بل که انقلابی ست که در تمام ممالک متمدن، یعنی دست کم انگلستان، آمریکا، فرانسه و آلمان، در زمان واحد صورت خواهد گرفت.» (۵۰)

بدین سان، استراتژی جهانی انقلاب سوسیالیستی، همواره یکی از وجوه آغازین و مهم برنامه ی جنبش کارگران انقلابی بوده است؛ انترناسیونالیسم به عنوان بخش جدایی ناپذیر مبارزات کارگران، در برابر ترندهای ملی گرایانه ی سرمایه داران شناخته می شد: «از آن جاکه، وضع طبقه ی کارگر در همه ی کشورها یکسان است؛ از آن جا که منافع آن ها یکسان است؛ و از آن جاکه، دارای دشمن واحد و مشترکی هستند، مبارزه ی آن ها باید مبارزه یی مشترک باشد.» (۵۱)

به هر حال نکته یی که از دیدگاه مارکس و سوسیالیسم انقلابی (۵۲) کاملاً روشن بود، سوسیالیسم نیز به مانند کاپیتالیسم خصلتی جهانی دارد و ساختن جامعه ی سوسیالیستی در یک کشور - حتا کشوری پیشرفته - ناممکن است: «روابط بین الملل به یک باره میان کارگران این سه کشور انگلستان، فرانسه و آلمان رشد کرد؛ و نشان داد که سوسیالیسم تنها یک مسأله ی منطقه یی نیست؛ بل که مشکلی بین المللی است؛ و تنها با عمل کارگران سراسر جهان قابل تحقق است.» (۵۳)

متأسفانه بسیاری از تجارب و دست آوردهای جنبش سوسیالیستی - از جمله مفهوم انترناسیونالیسم به مثابه جان مایه ی سوسیالیسم، که مارکس شخصاً سهم مهمی در جمع بندی و تدوین شان داشت - در دوران بین الملل دوم و به دست احزاب سوسیال دموکرات، به شیوه یی مکانیکی از محتوا خالی و به عنوان نظریه ی غالب به بخش عظیمی از جنبش بین الملل طبقه کارگر قبولانده شدند. انترناسیونالیسم کارگری و استراتژی انقلاب جهانی نیز، از جمله: مهم ترین ارزش های بود، که کنار گذاشته شد؛ خیانت تاریخی سوسیال دموکراسی در ۱۹۱۴ و موضع دفاع از «سرزمین پدری» اوج این فرایند بود. پس از خیانت تاریخی رهبری بین الملل دوم و اکثر احزاب سوسیال دموکرات اروپایی در جنگ جهانی اول، لنین و زینوویف از رهبران حزب بلشویک جزو نیروهای انترناسیونالیستی بودند که در اعتراض به سوسیال شوونیسم حاکم بر احزاب سوسیال دموکرات، دست به سازماندهی مستقل جنبش انترناسیونالیستی طبقه کارگر زدند. آن ها

در کنار سایر سوسیالیست های انترناسیونالیست - لئون تروتسکی، کارل رادک و طرفداران رزا لوکزامبورگ، کارل لیبکنخت ... و حتا مارتف و آکسلرود از منشویک های موسوم به انترناسیونالیست و چرنف از رهبران حزب اس ار روسیه - در کنفرانس زیمرالد (۱۹۱۵ میلادی) شرکت کردند و کوشیدند مبانی بنیادین انترناسیونالیستی را حفظ و اشاعه دهند. پیروزی انقلاب کارگری در اکتبر ۱۹۱۷ م. و به وجود آمدن بین الملل سوم - در تداوم اهداف کنفرانس زیمرالد - ورشکستگی برنامه ی سوسیال دموکراتیک را برجسته تر ساخت. این امر نقطه ی عطف مهمی برای بازسازی سنن انترناسیونالیستی جنبش کارگری به شمار می رفت. بدین سان، پس از پیروزی انقلاب کارگری روسیه (اکتبر ۱۹۱۷) بین الملل سوم (کمونیست) یا «حزب انقلاب جهانی» در مارس ۱۹۱۹ اعلام موجودیت کرد. (۵۴)

در دعوت نامه ی فراخوان رهبران گرایش های انترناسیونالیست - شامل امضای لنین و تروتسکی به نمایندگی از حزب کمونیست روسیه - برای ایجاد بین الملل کمونیست در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۱۹ چنین نوشته شده بود:

احزاب و سازمان های امضا کننده زیر اذعان می دارند که ایجاد نخستین کنگره انترناسیونال انقلابی نوین نیاز مبرم و ضروری است. در جریان جنگ جهانی اول و در روند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، احزاب قدیمی سوسیال دموکرات و در کنار آن انترناسیونال دوم، به ورشکستگی کامل رسیدند و دیگر قادر نیستند معرف عناصر بینابینی سوسیال دموکراسی کهن باشند (که «میان» نامیده می شوند) تا اقدامات موثر انقلابی را نشان دهند، ولی در شرایط کنونی امکان دیگری برای مشاهده ی خطوط اصلی سامان یابی انترناسیونال واقعا انقلابی وجود دارد.

«امکان دیگر» البته چیزی به جز ساماندهی بین الملل کمونیست (کمینترن) نبود. لنین، خود در نخستین کنگره ی بین الملل کمونیست چنین گفت:

«دوران نوینی از تاریخ جهان آغاز شده است. بشریت آخرین شکل بردگی را از خود دور می کند: سرمایه داری، یا مزد - بردگی. بشریت برای نخستین بار به طرف آزادی واقعی به پیش می رود... با این که، بورژوازی همچنان به کشتارهایش ادامه می دهد؛ و حتا ممکن است هزاران کارگر دیگر را قصابی کند، پیروزی از آن ما خواهد بود. پیروزی انقلاب کمونیستی جهانی حتمی ست.» (۵۵)

لنین حتا پیش از سامان یابی بین الملل کمونیست، در مارس ۱۹۱۸ م. به عنوان یک «حقیقت مطلق» اعلام کرده بود که بدون انقلاب آلمان، انقلاب روسیه نابود خواهد شد. در همان راستا، لنین در پاسخ به سوسیال دموکرات های «بینابینی»، کسانی چون: کائوتسکی - که سیاست های انترناسیونالیستی حکومت شورایی را به باد انتقاد گرفته بودند - چنین نوشت:

«بلشویسم، در عمل به تکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا

با چنان شدنی کمک کرد، که برای هیچ حزبی در هیچ کشوری تاکنون میسر نشده است... نه تنها انقلاب عمومی اروپا، بل که انقلاب جهانی نیز در برابر انتظار همه نضج می‌گیرد؛ و آن چه به این انقلاب کمک کرده، آن را تسریع نموده و از آن پشتیبانی کرده، پیروزی پرولتاریا در روسیه بوده است. آیا همه‌ی این‌ها برای پیروزی کامل سوسیالیسم کم است؟ البته که کم است. یک کشور واحد بیش از این هم نمی‌تواند انجام دهد؛ ولی این یک کشور، در پرتو حکومت شوروی، با تمام این احوال آن قدر کار انجام داده است که حتا اگر فردا امپریالیسم جهانی حکومت شوروی را به‌فرض از راه سازش امپریالیسم آلمان با امپریالیسم انگلیس و فرانسه درهم خرد کند - حتا در چنین موردی هم، که در حکم بدترین موارد است - تاکتیک بلشویکی، تاکتیکی خواهد بود که فواید عظیمی برای سوسیالیسم به‌بار آورده و به‌رشد انقلاب غلبه‌ناپذیر جهانی کمک کرده است.» (۵۶)

از این روی، باید تاکید کرد که برای رهبران انقلاب روسیه، همچون برای مارکس و انگلس، آن چه «فواید عظیمی» برای سوسیالیسم داشت: کمک به «تکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا» بود. حتا اگر این امر «به‌بهای درهم خوردن حکومت شوروی» تمام می‌شد! بی تردید برای کمونیست‌های انقلابی روسیه و سایر کشورها، امکان ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی - به معنای لغو کار مزدی، از بین بردن دولت و کلیه‌ی نابرابری‌های طبقاتی و اجتماعی - در کشوری واحد ناممکن بود. بنابراین، کل استراتژی و برنامه‌ی رهبران بلشویک - به مانند مارکس، انگلس و رزا لوکزامبورگ - برای تحقق انقلاب جهانی پی‌ریزی شده بود. لنین در ژوئیه ۱۹۲۱ تاکید کرده بود:

«برای ما آشکار بود که بدون یاری انقلاب جهانی، پیروزی انقلاب کارگری غیرممکن است. حتا پیش‌تر از انقلاب [۱۹۱۷ م.]، همچون پس از آن، ما بر آن باور بودیم که انقلاب نیز بلافاصله، و یا دست‌کم خیلی به‌سرعت، در دیگر کشورهای عقب‌افتاده و پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به‌وقوع خواهد پیوست؛ و گرنه همگی ما از بین خواهیم رفت.» (۵۷)

اشاره شد که این نگرش رهبر حزب کمونیست شوروی، نظریه‌ای جدا از گفتمان غالب در جنبش جهانی سوسیالیسم انقلابی نبود. در سند مهمی که در دومین کنگره‌ی بین الملل سوم (۱۹۲۰ میلادی) به نام «انقلاب کارگری و بین‌الملل کمونیست» به تصویب رسید تاکید شده بود: «بین‌الملل کمونیست حزب جهانی قیام کارگری و دیکتاتوری پرولتاریاست». باید خاطر نشان ساخت که امضای سلطان‌زاده رهبر حزب کمونیست ایران در کنار لنین، تروتسکی، زینویف و بوخارین (نمایندگان روسیه)، جان رید (نماینده آمریکا)، روی (نماینده هندوستان)، لائوی سیو چایو (نماینده چین)، روزمر (نماینده فرانسه)، بوردیگا (نماینده ایتالیا)، پانکهرست (نماینده بریتانیا)، مه‌یر و لوی (نمایندگان آلمان) و ده‌ها کمونیست انقلابی دیگر جای گرفته بود.

بدین سان، و به پیروی از اصل انقلاب جهانی، کمونیست‌های ایرانی نیز مداخلات خود را در جنبش‌های کارگران، زحمتکشان

و ستمدیدگان ایران سامان‌دهی می‌کردند؛ جعفر پیشه‌وری - بیست سال پیش از آن که از کارگزاران اصلی رژیم استالینیستی در ایران و مبلغ‌تر ساختمان سوسیالیسم در یک کشور شود - در نشریه «حقیقت» شماره ۱ - دی ماه ۱۳۰۰ خ - با نام مستعار پرویز نوشت: «این هم معلوم است که برای هر فرد آزادی‌خواه، اعم از این که کارگر اروپایی یا رنجبر مشرقی باشد، مدافعه‌ی آزادی و انقلاب روسیه به هر قیمت و فداکاری باشد، واجب و لازم است. برای این که اگر انقلاب روسیه خفه شود، سال‌های دراز می‌خواهد که دوباره برای مظلومان دنیا مرکزی تأسیس شده و تشکیلات بین‌المللی {کمینترن} امروز به عمل آید و وطنی مثل روسیه برای رنجبران (پرولتاریا) و آزادی‌خواهان دنیا به وجود آید. کمونیست‌ها در داخله‌ی روسیه به واسطه‌ی سیاست اقتصادی جدید {نپ}، به سرمایه‌داران گذشت بزرگی کرده و شاید زیاده از این هم بکنند، ولی این دلالت نمی‌کند براین که آن‌ها از مرام خودشان صرف‌نظر کرده‌اند. زیرا کمونیست‌ها تشکیل جامعه‌ی اشتراکی را نمی‌خواهند تنها در روسیه اجرا کنند و غیرممکن بودن آن را از همه بهتر می‌دانند.»

### استالین و انترناسیونالیسم

استالین نیز به مانند سایر کمونیست‌ها درباره انترناسیونالیسم موضع داشت؛ وی حتا پس از روی کار آمدن هم تا مدتی خود را به‌اصل انترناسیونالیسم کارگری پای‌بند نشان داد. استالین در ژانویه ۱۹۲۴ - درست پنج روز بعد از درگذشت لنین - در دومین کنگره‌ی شوراهای کل اتحاد شوروی سوگند خورد، که به‌آرمان انترناسیونال کمونیستی وفادار بماند:

«هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می‌کرد، به‌ما وصیت کرد که به‌اصول بین‌الملل کمونیست وفادار باشیم. سوگند یاد می‌کنیم به‌تو، رفیق لنین! که ما از جان خود دریغ نخواهیم داشت، تا این که اتحاد رنجبران همه‌ی جهان، یعنی انترناسیونال کمونیست را مستحکم سازیم؛ و بسط دهیم!» (۵۸)

در همان سال، بار دیگر، استالین بر ضرورت گسترش انقلاب جهانی، به‌منظور تحقق سازمان دادن تولید سوسیالیستی تاکید ورزید:

«برانداختن قدرت بورژوازی در یک کشور و برقراری حکومت کارگران در آن، هنوز پیروزی کامل، سوسیالیسم را تضمین نمی‌کند... بدون کوشش مشترک پرولتاریای چند کشور پیشرفته، آیا می‌توان این تکلیف را انجام داد؟ آیا می‌توان به‌پیروزی نهایی سوسیالیسم در یک کشور دست یافت؟ نه، چنین چیزی ناممکن است. برای برانداختن بورژوازی، تلاش یک کشور کافی است - تاریخ کشور ما بر این گواهی می‌دهد - برای پیروزی نهایی سوسیالیسم، برای سازمان دادن تولید سوسیالیستی، تلاش یک کشور، به‌ویژه یک کشور دهقانی، همانند روسیه؛ اما کافی نیست. برای این مهم تلاش پرولتاریای چند کشور پیشرفته لازم است.» (۵۹)

اما، استالین به‌فاصله‌ی دو سال (نوامبر ۱۹۲۶) نظریات و ارزش‌های انترناسیونالیستی خود را فراموش کرد؛ و به‌توجیه نظریه‌ی محافظه‌کارانه و ضدسوسیالیستی‌تر «سوسیالیسم در یک کشور» پرداخت:

«حزب همواره این بینش را نقطه‌ی آغاز خود قرار می‌داد، که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور به‌معنای امکان ساختن سوسیالیسم در



شکست جهانی جنبش کارگری - سوسیالیستی - که با انقلاب های آلمان در ۱۹۱۸، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳ شروع شده بود - با شکست انقلاب چین - ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ - و همچنین اعتصاب عمومی انگلستان - ۱۹۲۶ - تکمیل شد. سرانجام با برگزاری کنگره‌ی ششم بین‌الملل کمونیست در سال ۱۹۲۸ م. (۱۳۰۷ خ.) و زیگزاگ و گردش به چپ معروف آن تشکیلات، میخ نهایی انحطاط به تابوت حزب انقلاب جهانی کوبیده شد.

آن کشور است؛ و این مهم را می‌توان با نیروی یک کشور تنها انجام داد.» (۶۰)

البته زیرپا گذاشتن یکی از مهم‌ترین ارزش‌های سوسیالیستی از سوی یکی از قدیمی‌ترین بلشویک‌ها، واقعه‌ی پیش‌پا افتاده نبود. علت این امر را باید بیش‌تر در دگرگونی اوضاع و تغییر شرایط عینی اروپا و جهان جست، تا تحولات درونی شوروی؛ چون که طی این چند سال، بزرگ‌ترین ضربات بر جنبش جهانی کارگران و انقلاب جهانی وارد آمد.

### فرجام جنبش جهانی

پس از فرونشستن واپسین موج انقلابی اروپا در دوران پس از خاتمه ی جنگ جهانی اول و پس لرزه های انقلاب اکتبر - به ویژه شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳ - فضای یأس و نومیدی در اروپا، و به تبع آن در شوروی، حاکم شد. این فضای سیاسی به انزوای سوسیالیسم انقلابی و رشد محافظه کاری در شوروی و دوباره برگشت بازتاب آن فضای نومیدی در پهنه ی اروپا و جهان برای چندسالی کمک شایان و سرنوشت ساز کرد. لنین آغازگر نبرد علیه بورکراسی در دولت شوروی و حزب کمونیست بود. او با این که سخته کرده بود اما تا جایی که توان داشت به مبارزه علیه رشد بورکراسی ادامه داد. پس از کنگره‌ی چهارم - نوامبر ۱۹۲۲ - تروتسکی با پشتیبانی لنین که به شدت بیمار بود، کوشید تا به مقابله سیاست های بورکراتیک روزافزون دستگاه حزبی و دولتی بپردازد. لنین چندین نامه به تروتسکی نوشت. او پیشنهاد جبهه ی واحدی علیه رشد بورکراسی در حزب کمونیست و دولت شوروی را داد. لنین بر آن بود که با یاری تروتسکی علیه بورکراسی حزبی مبارزه کند. وی در واپسین ماه های زندگی خود نامه هایی به تروتسکی نوشت. برای نمونه، لنین در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۲ در هنگامی که سخت بیمار بود این نامه را به منشی خود لیدیا فوتیوا دیکته کرد:

رفیق تروتسکی

گمان می‌کنم که ما کاملاً به توافق رسیده‌ایم. من از شما می‌خواهم که در پلنوم، همبستگی مان را اعلام کنید. من امید دارم که تصمیم‌مان مورد قبول واقع شود، زیرا برخی از کسانی که در اکتبر علیه آن رای دادند، تا حدی و یا کاملاً به سوی موضع ما رسیده اند.

اگر به هر دلیلی تصمیم‌مان پذیرفته نشد، باید تقاضای خود را به گروه کنگره ی شوراها ارائه کنیم و اعلام کنیم که موضوع را به کنگره حزب ارجاع می‌دهیم.



در آن صورت، به من اطلاع دهید، باید ان را در بیانیه ام ارسال کنم. ارادتمند، لنین

پی‌نوشت: اگر این مسئله در پلنوم حاضر پذیرفته نشد (که البته انتظار ندارم، و در مقابل، البته شما باید با همه توان از طرف هردویمان اعتراض کنید) من فکر می‌کنم، در هر صورت باید از کنگره شورها درخواست کنیم و بخواهیم که به کنگره حزب ارجاع داده شود، زیرا بیش از این، درنگ به هیچ وجه قابل تحمل نیست. شما می‌توانید تمام مطالبی را که برایتان فرستادم تا پس از پلنوم نگه دارید

در همان اوان - طی هفته های آخر ۱۹۲۲ و هفته نخست ۱۹۲۳ - لنین «وصیت نامه» معروف خود را نوشت و خواهان برکناری استالین از مقام دبیرکلی حزب کمونیست شوروی شد. لنین می‌خواست در کنگره دوازدهم حزب که قرار بود در آوریل ۱۹۲۳ برگزار شود، علیه رهبران بورکراسی حزبی «بمب» منفجر کند. اما او یک ماه قبل - ماه مارس - دچار سکتی دیگری شد و تا پایان زندگی خود - ژانویه ۱۹۲۴ - نتوانست کاری انجام دهد.

تروتسکی نیز در پاییز ۱۹۲۳ نامه‌ی بی‌به کمیته ی مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست نوشت و به رشد بورکراسی هشدار داد. این سرآغاز نبرد علنی «اپوزیسیون چپ» به رهبری تروتسکی برای دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر بود. اما اپوزیسیون چپ در منازعات درونی اتحاد جماهیر شوروی شکست خورد و منزوی شد. شکست این اپوزیسیون - نخست به دست رهبری سه نفره زینوویف، کامنف و استالین، و سپس به دست جناح بوخارین و استالین - در حزب کمونیست شوروی به‌انزوای این جناح در

بین‌الملل کمونیست نیز منجر شد. البته تروتسکی و اپوزیسیون چپ برای مدت کوتاهی در سال ۱۹۲۶-۲۷ با زینویف، کامنف و کروپسکایا علیه بورکراسی قدرت یافته ی پیرامون جناح استالین-بوخارین متحد شدند و جبهه ای به نام «اپوزیسیون متحد» ایجاد کردند. اما، این جبهه ی ائتلافی نیز شکست خورد و جناح زینویف و کامنف تسلیم بورکراسی شدند.

با پیروزی جناح استالین - بوخارین در شوروی، سیاست‌های این جناح بر بین‌الملل کمونیست نیز چیرگی یافت. چند سالی از برگذاری کنگره ی پنجم بین‌الملل - ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۴- می‌گذشت؛ و برگذاری کنگره ی ششم به تعویق می افتاد. در این دوره، دو واقعه ی مهم در جنبش بین‌المللی کارگری اتفاق افتاد؛ که می توانست به برخواست دوباره جنبش کارگری و سوسیالیستی و رشد ارزش های کمونیسم انقلابی - انترناسیونالیستی و انزوای بورکراسی کمک شایان کند. اما بین الملل کمونیست که در آن هنگام زیر نظارت جناح استالین - بوخارین قرار گرفته بود سهم مهمی در ناکامی‌شان ایفا کرد: انقلاب چین در سال ۱۳۰۶- ۱۳۰۴ خورشیدی (۱۹۲۷-۱۹۲۵ میلادی) و اعتصاب عمومی بریتانیا در سال ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۶ میلادی). به ویژه، در چین، جنبش کمونیستی و کارگری آن کشور آسیب های زیادی از سیاست های حاکم بر کمینترن دید: حمایت از رهبر بورژوازی بومی چین «چیانگ کای چک» و سیاست بلوک چهار طبقه مبنی بر وحدت پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی. این سیاست ناگوار پیش در آمدی بود بر سیاست ضد کمونیستی «جبهه خلق» استالین و شرکا. کار به جایی کشید که دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی که در آن هنگام تحت نظارت جناح استالین - بوخارین قرار داشت به حزب کمونیست چین دستور داد تا به عنوان عضو وابسته affiliated به حزب بورژوایی کومینتانگ - با رهبری چیان کایچک - بپیوندند؛ و همان حزب بورژوایی چین، رسماً به عنوان حزب «هوادر» و عضو افتخاری بین الملل کمونیست معرفی شد! و حتی پسر چیانگ کایچک را برای آموزش به آکادمی نظامی مسکو فرستادند! جناح استالین - بوخارین، در بیشتر اوقات سیاست های خود در قبال انقلاب چین را از هیئت اجراییه بین الملل کمونیست - و هواداران اپوزیسیون متحد به رهبری تروتسکی و زینویف - پنهان می کرد.

استالین در مارس ۱۹۲۷ در یک سخنرانی که - برای کارمندان حزب در مسکو- ایراد کرد به انتقادهای «اپوزیسیون متحد» پاسخ داد که «ما چیانگ کایچک را به طور کامل در دستار خود داریم و وقتی از وی استفاده کردیم، هم چون لیمویی فشرده شده به دور می اندازیم». هنوز از این سخنرانی مدت کوتاهی نگذشته بود که گزارش یورش ارتش چیانگ کایچک به شهر شانگهای به مسکو رسید؛ یورش خونباری که منجر به قتل عام ده ها هزار نفر از کارگران و کمونیست های چین شد!

بدین سان، شکست جهانی جنبش کارگری - سوسیالیستی - که با انقلاب های آلمان در ۱۹۱۸، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳ شروع شده بود - با شکست انقلاب چین - ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ - و همچنین اعتصاب عمومی انگلستان - ۱۹۲۶ - تکمیل شد. سرانجام با برگذاری کنگره ی ششم بین‌الملل کمونیست در سال ۱۹۲۸ م. (۱۳۰۷ خ.) و

زیگزاگ و گردش به چپ معروف آن تشکیلات، میخ نهایی انحطاط به تابوت حزب انقلاب جهانی کوبیده شد.

در همین دوران با قدرتمند شدن روزافزون دهقانان ثروتمند (کولاک‌ها) و سرمایه داران و دلالان (به خاطر دوره ی پس از سیاست نپ) کل حاکمیت بوروکراسی نیز در داخل شوروی به مخاطره افتاد. این مسأله باعث انشعاب در جناح بوخارین - استالین شد. استالین با حذف جناح بوخارین، سلطه ی نهایی لایه ی بوروکراسی پیرامون خود را بر شوروی و بین الملل کمونیست تثبیت کرد.

بی شک، سهم و نقش احزاب سوسیال دموکراتیک وابسته به بین‌الملل دوم (و بین‌الملل دو و نیم) در شکست انقلاب های اروپا - ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ - تعیین کننده بود. خیانت سوسیال دموکراسی در انزوای پیشگام کارگری، انهدام قدرت شوراها و چیرگی بوروکراسی در شوروی کارساز شد. خیانتی که سرانجام به پیروزی ضدانقلاب استالینی انجامید؛ و در شکست جنبش کارگری جهانی غیرقابل جبران شد. شکست پیشگام کارگری در اروپا و شوروی مسیر تاریخ را عوض کرد. بوروکراسی شوروی با استفاده از تز «ساختمان سوسیالیسم در یک کشور» به ویران سازی ارزش های پذیرفته شده ی جنبش جهانی - انقلابی طبقه ی کارگر دست زد و بیشتر اسناد، مدارک، خاطره ها، عکس ها و فیلم های دوران انقلاب و جنگ داخلی سوزانده یا سانسور شد. تاریخ نگاری دوران انقلاب برچیده و به شکل دلخواه بوروکراسی بازنویسی شد. جناح استالین سرانجام برای نابودسازی سنن انقلاب اکتر به تصفیه ی خونین جناح های مخالف خود در شوروی و بین‌الملل کمونیست روی آورد.

### حزب کمونیست ایران در فرایند انحطاط شوروی

اشاره شد که از همان آغاز سامان یابی حزب کمونیست ایران، بر سر برخورد درست با بورژوازی بومی اختلاف وجود داشت. به ویژه، این اختلافات در نحوه ی برخورد با چگونگی روی کار آمدن رضاخان تاثیرات مهمی داشت. تحت تاثیر نظرات سلطان زاده، در برنامه ی این حزب، قید شده بود که با در نظر داشتن ضعف بورژوازی ایران، انقلاب ملی و دموکراتیک باید «لامحاله» [به ناچار] به انقلاب اجتماعی فرا رود. (۶۱) سلطان زاده به عنوان نظریه پرداز اصلی حزب کمونیست ایران، بر ضرورت انقلاب جهانی - حتی برای حل تکالیف دموکراتیک جامعه ایران - تأکید داشت؛ ارزش های ضروری و تکالیفی که در انقلاب مشروطیت به سبب خیانت بورژوازی ایران و سازش با روحانیان، اعیان و زمین داران، حل نشده باقی مانده بودند:

«حزب کمونیست ایران از وضع نیمه فئودال - که باید در آن فعالیت کند - آگاه است. با توجه به اهمیت متقابل آرایش طبقاتی در کشور ما، جایی که امپریالیست های انگلیسی در اتحاد با اشراف زمین دار تمام اقشار مردم را استثمار می کنند، حزب در برنامه ی حداقل خود در درجه ی اول سرنگون کردن قدرت شاهان و مالکان ارضی و رها ساختن ایران از یوغ اقتصادی - سیاسی راهزنان انگلیسی را مدنظر قرار داده است. ما خواهان استقرار آن چنان رژیم هستیم که امکان انکشاف و تبلیغات کمونیستی را به میزان وسیعی فراهم می سازد. ما کاملاً مطمئن هستیم که این امر در کشور عقب مانده یی، چون ایران، تنها وسیله یی است که می تواند به انکشاف انقلاب جهانی



بین‌الملل سوم در همان ایام، ضمن این که رضاخان را نماینده‌ی ملی‌گرایان بورژوا و مترقی می‌دانست، همچنان از او به‌عنوان «رهبر جنبش انقلابی» مردم ایران نام می‌برد. حزب کمونیست ایران نیز همزمان با جنبش کارگری از رضاخان پشتیبانی می‌کرد.

کمک کند. انقلابی که امکان رهایی قطعی خلق‌های ستمدیده را از استثمار سرمایه‌داری فراهم خواهد آورد.» (۶۲)

بدین سان، سلطان‌زاده، همچون کمونیست هندی روی و اغلب سوسیالیست‌های انقلابی دیگر کشورها، حل و تحقق تکالیف دموکراتیک ایران و کشورهای مشابه را در انکشاف و پیوند با انقلاب جهانی کمونیستی می‌دانست. وی در سخنرانی خود در کنگره‌ی دوم کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۰ به‌این نکته تأکید داشت:

«با توجه به‌ضعف بورژوازی، توفان ملی بعدی می‌تواند این کشورها را به‌دامن یک انقلاب اجتماعی بکشد. این است به‌طور کلی اوضاع و احوال در غالب کشورهای شرق. آیا نباید نتیجه گرفت که سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان به‌انقلاب اجتماعی در شرق بستگی دارد؛ چنان که رفیق روی به‌ما اطمینان می‌دهد؟... اگر انقلابیان ایرانی و ترک زنجیرهای اسارت انگلیس زورمند را پاره کنند، بدین جهت نیست که آنان امروز نیرومند گشته‌اند، بل که بدین سبب است که غارتگران امپریالیست قدرت خویش را از دست داده‌اند. انقلابی که در غرب آغاز شد، زمینه را در ایران و ترکیه آماده ساخت؛ و به‌انقلابیان نیرو بخشید. عصر انقلاب جهانی آغاز شده است.» (۶۳)

به هر حال، موضع لنین نیز شبیه موضع سلطان‌زاده بود. لنین در گزارش خود به کمینترن درباره‌ی نقش بین‌الملل کمونیست و اختلافات موجود بر سر چگونگی مبارزات ملی و دموکراتیک در کشورهای عقب مانده و مستعمرات، خاطر نشان کرد:

«این مسأله در کمیسیون مباحثه‌ی زنده‌یی را نه فقط در مورد تزهایی که من به‌آن‌ها اشاره کردم، بل که بیش‌تر درباره‌ی تزهایی رفیق روی - که متفقاً اصلاحاتی را در مورد آن‌ها پذیرفته‌ایم - برانگیخت. مسأله به‌این شکل مطرح شد: آیا باید این مطلب را درست بدانیم که گذار از مرحله‌ی سرمایه‌داری توسعه‌ی اقتصادی در میان ملت‌های عقب مانده‌یی که در راه آزادی گام برمی‌دارند، اجتناب‌ناپذیر است؟ پاسخ ما به‌این پرسش منفی بود. اگر طبقه‌ی کارگر پیروزمند انقلابی، امر ترویج منظم را میان این ملت‌ها رهبری کند، و اگر دولت‌های شوروی با تمام وسایلی که در اختیار دارند به‌کمک آن‌ها بشتابند، در این صورت اشتباه خواهد بود که تصور کنیم عبور از مرحله‌ی سرمایه‌داری برای مردم کشورهای عقب‌مانده اجتناب‌ناپذیر است. ما نه‌تنها باید گروه‌های رزمنده و سازمان‌های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده به‌وجود آوریم، نه تنها باید با آخرین توان خود در ترویج سازماندهی شوراهای دهقانی و به‌کارگرفتن آن‌ها در شرایط ماقبل سرمایه‌داری بکوشیم، بل که کمونیسم بین‌المللی باید این پیشنهاد را با زمینه‌ی تئوریک مناسب مطرح کند؛ که با کمک طبقه‌ی کارگر کشورهای پیشرفته، کشورهای عقب‌مانده می‌توانند با جهش به‌نظام شورایی و از آن جا با عبور از مراحل به‌خصوصی از توسعه، به کمونیسم برسند، بدون

این‌که اجباراً مرحله سرمایه‌داری را طی کنند.» (۶۴)

سلطان‌زاده نیز در تزهایی خود - که در دسامبر ۱۹۲۰ م. منتشر شد - بار دیگر به‌امکان‌پذیری انقلاب سوسیالیستی در ایران، آن هم بدون گذار از مرحله‌ی سرمایه‌داری، و در پیوست با انقلاب جهانی، تأکید کرد:

«این عقیده‌ی حاکم - که انقلاب اجتماعی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره باید از مرحله‌ی یک انقلاب ملی - دموکراتیک گذر کند، درست نیست. مستعمره و نیمه‌مستعمره در رابطه با اقتصاد جهانی یکی از مناطق عقب‌مانده‌ی آن است؛ اما در عین حال از نظر اقتصادی به‌نحو محکمی بدان متصل است. انقلاب اجتماعی از سوی پرولتاریای ممالک سرمایه‌داری پیشرفته باید ضرورتاً طی جریان حوادث، مستقل از درجه‌ی انکشاف آن‌ها، به سایر کشورها گسترش یابد. چنان‌که انقلاب روسیه به‌تدریج به‌کلیه‌ی مناطق عقب‌افتاده‌ی امپراتوری سابق روسیه گسترش یافت.» (۶۵)

اما همان طور که اشاره شد نکات اساسی مربوط به نقش ملی‌گرایان بورژوا - که در تزهایی سلطان‌زاده و قطع‌نامه‌ی کمینترن جمع‌بندی شده بودند - از سوی اعضای کمینترن به‌کار گرفته نشد. (۶۶)

بین‌الملل سوم در همان ایام، ضمن این که رضاخان را نماینده‌ی ملی‌گرایان بورژوا و مترقی می‌دانست، همچنان از او به‌عنوان «رهبر جنبش انقلابی» مردم ایران نام می‌برد. حزب کمونیست ایران نیز همزمان با جنبش کارگری از رضاخان پشتیبانی می‌کرد. یوسف افتخاری در خاطرات خود می‌گوید که برخی از اعضای حزب کمونیست ایران رضاخان را «خودی» می‌دانستند و حتا گویا به رضاخان پیشنهاد کرده بودند که عضو حزب کمونیست بشود! اما رضاخان گفته بود که حالا زود است، چون ایرانیان مسلمان هستند و اگر من {رضاخان} این کار را بکنم ممکن است از ما برگردند و شما کار خودتان را بکنید. به هر حال اتحاد جماهیر شوروی از رضاخان به‌عنوان نماینده‌ی جنبش آزادی‌بخش ملی - که تمایلات ضدامپریالیستی داشت - یاد می‌کرد. (۶۷)

با روی کار آمدن رضاخان به‌عنوان نخست‌وزیر در آبان‌ماه ۱۳۰۲، با توجه به سیاست‌های نادرست بین‌الملل کمونیست در قبال وی، جنبش کارگری ایران از نظر سیاسی خلع‌سلاح شد؛ و قادر به‌سازماندهی ایستادگی جدی برابر اقدامات سرکوبگرانه‌ی رضاخان نبود. همین امر، یکی از مهم‌ترین عللی بود که باعث شد، تا جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران افول کند.

در این دوره هر تلاشی برای سازماندهی اعتراضات کارگری با خفقان روزافزون رضاخانی مواجه می‌شد. روزنامه‌ی حقیقت مدتی بود که توقیف شده بود؛ و به‌جای آن روزنامه‌ی «کار» منتشر می‌شد. شهربانی در سال ۱۳۰۲ خ. اتحادیه‌ی کارگران بندر انزلی را - که یکی از مهم‌ترین اتحادیه‌های کارگری بود - درهم کوبید. بسیاری از رهبران اتحادیه‌ها به‌اتهام کمونیست بودن، دستگیر و به‌تبعید فرستاده شدند. تا سال ۱۳۰۴ خ. (۱۹۲۵ میلادی) کمونیست‌ها در تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، انزلی و کرمانشاه شعباتی داشتند؛ و در چند شهر جنوب نیز شبکه‌های مخفی دایر کرده بودند. آن‌ها به‌تناوب شش روزنامه منتشر کردند:

«حقیقت [پس از توقیف آن، نشریه‌ی کار] در تهران، پیکار در رشت، نصیحت در قزوین، صدای شرق در مشهد، فریاد کارگران

آذربایجان در تبریز، و و بنوار (کارگری) - روزنامه‌ی ارمنی زبان - در تهران» (۶۸)

رضاخان با گسترش جو اختناق، زمینه را برای انقراض سلسله‌ی قاجار و استقرار پادشاهی خود آماده کرد. وی، پس از برپایی سلسله‌ی پهلوی در سال ۱۳۰۴ خ. بی‌درنگ به سرکوب جنبش کمونیستی و تشکیلات کارگری ایران پرداخت.

### کنگره دوم حزب کمونیست ایران

سلطان زاده درآستانه‌ی برگزاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران - ۱۹۲۷ میلادی - نظر خود را نسبت به حکومت پادشاهی جدید رضاخان در مقاله‌ی بی با چنین مضمونی ابراز کرد: حزب در فاصله ۷ سال از برگزاری اولین و دومین کنگره خود توانسته است تلاش‌های دولت {رضاشاه} را برای انحلال حزبی بی اثر سازد. هدف اولین کنگره حزب، مبارزه با امپریالیسم بریتانیا و سلسله قاجاریه بود و همان مبارزه نیز هم اکنون در سال ۱۹۲۷ نیز ضرورت دارد با این تفاوت که مراتب سلسله قاجاریه جای خود را به سلسله پهلوی داده است. این که با پایان سلطه بریتانیا، ایران به آزادی کامل خواهد رسید حرفی است از سرخوش خیالی. زیرا رژیم رضاشاه توسط مالکان و فئودال‌ها حمایت می‌شود و این افراد مانع بزرگی در آزادساختن ایران هستند، و خروج نیروهای انگلیسی از ایران به هیچ وجه به سلطه بریتانیا پایان نداد بلکه انگلیسی‌ها شگرد خود را تغییر دادند. رضا شاه هیچ گونه مبارزه اساسی با امپریالیسم بریتانیا و مالکان فئودال نکرده است. باتوجه به این استدلال کنگره {دوم} حزب باید به بحث بی ثمر درباره نقش آزادی بخش ملی رضاشاه و ماهیت بورژوازی حکومت کودتا (سوم اسفند ۱۲۹۹) خاتمه دهد. همچنین ثابت شد که رضاشاه نه تنها به نهضت آزادی بخش ملی کشور کمکی نکرد بلکه در مدت کوتاهی خود به صورت یک مالک بزرگ درآمد و مناسبات خویش را با اشراف فئودال در زمینه‌های مختلف استوارتر ساخت... فرق نظر ما با دموکرات‌ها و مشروطه خواهان ایران آن است که در همان حال که برای آنها پارلمان مقصد اصلی است، برای ما پارلمان فقط وسیله است. آنها به قوه انقلابی توده‌ها اعتقاد نداشته و به همین جهت سیاست امروزه سازش با حکومت و رژیم، و یا گوشه‌گیری و منفی بافی‌های فیلسوفانه را پیش کشیده‌اند. ولی ما در هیچ یک از جبهه‌ها مبارزه را ترک نکرده و تا محو کردن رژیم کنونی و رسیدن به مقصد اصلی، اسلحه را بر زمین نخواهیم گذاشت. تاکتیک کمونیست‌ها این نیست که باید در انتخابات شرکت کرده و بلوک (اتحاد) عمومی با کلیه مخالفین حکومت حاضر تشکیل داد و از تشکیلات غیرعلنی و مبارزه انقلابی و شورش مسلحانه صرف نظر کرد.

در همان اوان، در اروپا نیز تلاش‌هایی برای ایجاد جبهه‌ی واحدی از لیبرال‌ها و دموکرات‌ها با رهبری کمونیست‌های جوان ایرانی - و با نظارت سلطان زاده - که در اروپا درس می‌خواندند، صورت گرفته بود؛ مرتضی علوی، احمد اسداف و تقی ارانی از جمله کسانی بودند که در گروهی به نام «فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران» فعالیت داشتند. آن‌ها در پاییز سال ۱۳۰۶ جزوه‌ای به نام «بیان حق، اعلامیه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران» منتشر کردند که با الهام از ایده‌های چپ، نظرات خود را درباره‌ی جامعه‌ی آن روز ایران و حکومت

استبدادی رضاشاهی بیان داشتند؛ «فرقه جمهوری انقلابی ایران»، «مقصد اصلی خود را مبنی بر «برهم زدن اوضاع» و «سرنگون کردن اساس» موجود و «درهم شکستن تسلط اجنبی» و «استقرار حکومت ملی» به پشتیبانی «قوه مسلح طبقه‌ی زحمتکش ایران»

اعلام می‌کند؛ این فرقه خود را «پیشقراول» و «علمدار انقلاب ایران» و «توده‌ی زحمتکش» را «قشون انقلاب» می‌داند؛ فرقه «اولین وظیفه خود را در مبارزه با حکومت طبقاتی اشراف، جمع‌آوری قوای اجتماعی و ایجاد تشکیلات منظم حزبی دانسته» و «تمام طبقات زحمتکش ایران را از منورالفکرها تا طبقه دهاقین، کارگران و کسبه» برای مبارزه با «حکومت رضاخان» - که در آن هنگام به تخت پادشاهی نشسته بود - و «درهم شکستن تسلط اجنبی» فرا می‌خواند که «تحت بیرق فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران» متشکل شوند. در پایان اعلامیه‌ی «فرقه»، شعارهای زیر آمده بود: «دهاقین، کسبه، کارگران، منورالفکرها متحد شوید»، «زنده باد ایران آزاد، زنده باد توده‌ی زحمتکش ایران»، «محو باد طبقه اشراف و حکومت رضاخان، زنده باد جمهوری دموکراسی ایران؛ زنده باد انقلاب».

طبیعی بود که این «فرقه» با چنین برنامه و با چنین ترکیبی - به قول دکتر تقی ارانی افراد «نامتجانس» - نمی‌توانست به فعالیت خود ادامه دهد و در سال ۱۳۰۷ فروپاشید.

کنگره دوم حزب کمونیست ایران سرانجام پس از ۷ سال - در فاصله‌ی آذر و دی‌ماه ۱۳۰۶ (۱۹۲۷ م.) - در ارومیه (در واقع نشست این کنگره در شهر رستف در کنار دریای ازوف روسیه انجام شد) برگزار گردید. تقریباً همزمان با این نشست، کنگره‌ی پانزدهم حزب کمونیست شوروی - ۲ دسامبر ۱۹۲۷ - آغاز به کار کرد. پانزدهمین کنگره در هنگامی برگزار شد که بورکراسی استالینی قدرت را به طور کامل در اختیار گرفته بود؛ رسانه‌های رسمی شوروی از کنگره پانزدهم به عنوان «وحدت کامل، انضباط آهنین، وفاداری به لنینیسم و گسترده‌ترین دموکراسی ممکن» حزبی نام بردند. در واقع، در میان ۱۶۶۹ نماینده حاضر که تقریباً همگی از بین کارکنان و دبیران دفاتر حزبی و وفادار به استالین و بوخارین دست چپین شده بودند - از میان یک میلیون و دویست و ده هزار نفر عضو حزب کمونیست شوروی - نماینده‌ای به طور رسمی از سوی «پوزیسیون» مخالف باند حاکم حضور نداشت؛ استالین به عنوان دبیرکل حزب تضمین کرده بود که از طریق شبکه‌ی اداری حزب که تقریباً به طور کامل در کنترل خود داشت - به استثنای شهر لنینگراد که گروه زینوویف هنوز در آن جا دارای

« این که با پایان سلطه بریتانیا، ایران به آزادی کامل خواهد رسید حرفی است از سرخوش خیالی. زیرا رژیم رضاشاه توسط مالکان و فئودال ها حمایت می شود و این افراد مانع بزرگی در آزاد ساختن ایران هستند، و خروج نیروهای انگلیسی از ایران به هیچ وجه به سلطه بریتانیا پایان نداد بلکه انگلیسی ها شگرد خود را تغییر دادند.»

نفوذ بود - هیچ صدای مخالفی در این کنگره شنیده نشود. این کنگره به اتفاق آراء «تروتسکیسم» را به عنوان «گرایش منشیویکی، آماده ی تسلیم به بورژوازی در داخل و خارج از کشور، و در عمل، متحد نیروی سوم - به معنای آن طبقات میانی که به طور علاج ناپذیری ارتجاعی اند- ارزیابی کرد و در نتیجه (اپوزیسیون چپ را) مخالف دیکتاتوری پرولتاریا» دانست. استالین مجموعاً نزدیک به ۷ ساعت در این کنگره سخنرانی کرد. اما هیچ یک از رهبران اصلی «اپوزیسیون چپ» و مخالفان استالین اجازه ی سخنرانی و نقد او را نیافتند. البته به جز کامنف. او که یکی از رهبران جناح اپوزیسیون متحد بود و هنوز به عنوان عضو کمیته مرکزی حق شرکت و سخنرانی در کنگره را داشت، در یک سخنرانی کوتاه که با جاروجنجال و غوغاسالاری حضار دست چین شده ی بوروکراسی همراه بود- به نمایندگی از طرف جناح زینوویف، مراتب تسلیم کامل جناح خود به جناح استالین را اعلام داشت؛ «اپوزیسیون متحد» حزب کمونیست شوروی - و کمینترن - علیه بوروکراسی حزبی و دولتی عملاً فروپاشیده شد. بدین سان، تروتسکی و «اپوزیسیون چپ» تنها جناح جدیدی بود که کماکان به نبرد با بوروکراسی تازه به قدرت رسیده در شوروی ادامه داد.

کنگره دوم حزب کمونیست ایران در چنین شرایطی برگزار شد. این کنگره رضاشاه را دشمن آزادی سیاسی کارگران و دست‌نشاندهی امپریالیسم خواند؛ و پس از ارزیابی از اوضاع جدید سیاسی در ایران، تصمیم گرفت از تمام وسایل مخفی و علنی برای سازماندهی مجدد تشکیلات کارگری - سوسیالیستی استفاده شود. (۶۹)

در آن همایش قطع‌نامه‌یی به تصویب رسید، که بر اساس آن ضبط همه‌ی تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و الغای امتیازات خارجی در دستور کار قرار گرفت. و برای دفاع از منافع ملیت‌های ایران، کنگره، الغای سلطنت و تشکیل جمهوری را خواستار شد. (۷۰) افزون بر این، برنامه اصلاحات ارضی، قطعنامه‌هایی درباره اتحادیه‌های کارگری و سازمان جوانان و سازمان زنان نیز به تصویب رسید.

دومین کنگره‌ی حزب کمونیست، کودتای ۱۲۹۹ خ. را توطئه‌یی انگلیسی خواند. رضاشاه را با چپانگ کایچک رهبر بورژوازی ملی چین و عامل کشتار کارگران و کمونیست‌های چینی در شانگهای - مقایسه کرد. (۷۱) همچنین در این کنگره، نمایندگان حاضر، سلطان‌زاده را - که در گذشته به‌عنوان رهبر حزب طرد شده بود - به‌رهبری کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فراخواندند.

باید خاطر نشان ساخت که با وجودی این که انحطاط بوروکراتیک دولت کارگری در شوروی تکمیل شده بود اما هنوز در احزاب بین الملل کمونیست - کمینترن - گرایش‌های گوناگونی وجود

داشتند که به آرمان‌های سوسیالیستی و انترناسیونالیستی انقلاب اکتبر وفادار مانده بودند. بوروکراسی شوروی مدت زمان بیشتری لازم داشت تا احزاب عضو بین الملل کمونیست - مانند حزب کمونیست ایران - را به طور کامل از وجود تمام گرایش‌های مخالف خود تصفیه و پاکسازی کند

بی شک، فرایند اقدامات رضاشاه - هم اصلاحات و هم سرکوب‌ها - تمایلات سیاسی گوناگونی در جامعه‌ی ایران به‌وجود آورده بود؛ و اعضای حزب کمونیست ایران نیز در تبیین خود از برآیند این اقدامات، جمع‌بندی یکسانی نداشتند. از یک سو، هر گونه اعتراض کارگران و زحمتکشان، حتا بخش‌هایی از هیأت حاکم به‌شدت سرکوب می‌شد. و از سوی دیگر، ثروتمندان و کارگزاران امور دولتی با وجود نداشتن آزادی‌های عمومی، از «اصلاحات» و اقدامات خفقان‌زای سرسلسله‌ی دودمان پهلوی حمایت می‌کردند. صاحب‌نظرانی بودند که برای کاهش قدرت زمین‌داران و ایجاد جامعه‌یی متمرکز، سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی رضاشاه را لازم و ضروری ارزیابی می‌کردند. سلطان‌زاده به‌این دسته از صاحب‌نظران چنین پاسخ داده بود:

«این داوری از آن همه‌ی مدافعان رضاشاه است؛ اما آنان فراموش می‌کنند که برخاست رضاخان بیش‌تر علیه انقلاب است، تا فئودال‌ها. اگر هم چنین اقداماتی صورت گرفت. به‌خواست امپریالیسم انگلیس بود که آرامش و صلح را در داخل کشور و سرحدات هند - که از چند سال پیش در تب و تاب انقلابی غوطه می‌خورند - ضروری می‌دانست. از سوی دیگر، می‌دانیم، سرمایه‌ی خارجی هرگز راهی سرزمین عاری از صلح و آرامش نمی‌شود. تاریخ استعمار در همه‌ی کشورهای استعمارزده گواه است که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در جایی سرمایه می‌گذارند که - به‌اصطلاح پیش‌تر - از امنیت سیاسی، یا دقیق‌تر، از امنیت برای سرمایه‌داران خارجی در جهت غارت بومیان برخوردار باشد. پس رضاخان نیز می‌بایست به‌برقراری صلح و آرامش و ایجاد امنیت به‌سود سرمایه‌داران انگلیس - که مایل به سرمایه‌گذاری در ایران بودند - برآید. در سرزمین «شاه شاهان» پایه‌ی اساسی در راه این صلح و آرامش، جز یک قدرت متمرکز یافته، یعنی یک دولت پلیسی متمرکز نبود. پس همه‌ی دشمنان این سیاست متمرکزبخشی، بی‌رحمانه و بدون کوچک‌ترین ملاحظه سرکوب شدند؛ اما این سرکوب تا جایی ادامه داشت که این یا آن فئودال، تبعیت وفادارانه‌ی خود را اعلام کند. آن گاه می‌توانست از سرنوشت خود آسوده باشد.» (۷۲)

احسان الله خان نیز که تا سال ۱۹۲۸ به خاطر اقدامات رضاخان برای کسب سلطنت، حرفی نمی زد، در سال ۱۹۲۸ سکوت خود را شکست. او رضا شاه را مامور امپریالیسم انگلستان خواند که به دستور و اراده ازباب خود به سلطنت نشسته است.

هیئت حاکمه ی جدید ایران از اقدامات و تبلیغات کمونیست های ایرانی علیه رضاشاه به شدت ناراحت شده و به دوتزان سفیر شوروی در ایران اعتراض کرد. این دوره ای است که بوروکراسی و جناح استالین قدرت را در شوروی به طور کامل در دست داشت. بوروکراسی به اعتراض ایران واکنش مثبت نشان داد و به احسان الله خان و کمونیست های ایرانی - در باکو- دستور توقف فعالیت های سیاسی خود علیه رضاشاه را داد.

“فرق نظر ما با دموکرات ها و مشروطه خواهان ایران آن است که در همان حال که برای آنها پارلمان مقصد اصلی است، برای ما پارلمان فقط وسیله است. آنها به قوه انقلابی توده ها اعتقاد نداشته و به همین جهت سیاست امروزه سازش با حکومت و رژیم، و یا گوشه گیری و منفی بافی های فیلسوفانه را پیش کشیده اند. ولی ما در هیچ یک از جبهه ها مبارزه را ترک نکرده و تا محو کردن رژیم کنونی و رسیدن به مقصد اصلی، اسلحه را بر زمین نخواهیم گذاشت.”

در آن دوره - سال های آخر ۱۹۲۰ - فشارهای بوروکراسی استالینی بر روی شهروندان کمونیست سایر کشورها افزایش یافته بود. کمیته مرکزی شوروی تحت رهبری استالین حکمی صادر کرد و مقامات شوروی را موظف ساخت تا اقدامات لازم برای متقاعد ساختن تمام کمونیست های خارجی ساکن شوروی، مبنی بر پذیرش تابعیت آن کشور را انجام دهند. البته با استقرار و تثبیت پادشاهی رضاشاه - و روابط نسبتا خوب ایران با دولت استالینی - به ایرانیان مقیم آن کشور گفته شد که یا به تابعیت شوروی درآیند و یا به ایران بازگردند؛ به حزب کمونیست ایران گفته شد تا «فعالیت های انقلابی خود را فقط در ایران انجام دهد» و کار میان کارگران و ایرانیان ساکن شوروی را به دست احزاب کمونیست محلی آن جا بسپارد. در آذربایجان شوروی نیز دفاتر خارجی حزب کمونیست ایران بسته شد. تمام اماکن و اموال حزب کمونیست ایران به حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شد. در همان راستا، به تمام کمونیست های ایرانی که در این دفاتر به فعالیت مشغول بودند دستور داده شد تا از فعالیت در مورد ایران دست بکشند؛ به هزاران کارگر ایرانی گفته شد که به حزب کمونیست آذربایجان پیوسته و تابعیت شوروی را بپذیرند.

اشاره شد که جناح چپ حزب کمونیست ایران - که عمدتا شامل اعضای جوان آن حزب می شد - با دیدگاه غالب درباره ی رضاخان مخالف بود. یوسف افتخاری نیز از جمله آن کسانی بود که با زیرکی خاص کوشیده بودند که سیاست رسمی و علنی شوروی در قبال رضاخان را دور زنند؛ به ویژه پس از به تخت نشستن و آشکار شدن چهره واقعی ضدکمونیستی رضاشاه، جناح چپ حزب جان تازه ای به خود گرفته بود. یوسف افتخاری با اطلاع پروفینترن (تشکیلات جهانی کارگری وابسته به بین الملل کمونیست) به شهر آبادان برای سازماندهی کارگران نفت در سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷ م) رفت. او در ظرف مدت نسبتا کوتاهی توانست که نفتگران جنوب را در یک تشکل کارگری که به صورت مخفی سازماندهی شده بود، متشکل کند و اعتصاب معروف اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۹ میلادی) را سازماندهی کند.

به هر حال، تاریخ این اعتصاب هم زمان بود با تثبیت قدرت بوروکراسی استالینی و سیاست تغییر تابعیت شهروندان خارجی مقیم شوروی. اما، بوروکراسی شوروی هنوز سیاست دقیقی درباره حکومت رضاشاه نداشت. افزون بر این، آن اعتصاب همزمان شده بود به انشعاب میان جناح استالین با بوخارین و زیگزاک به «چپ» حزب کمونیست شوروی و کمینترن؛ هنگامی که خبر اعتصاب نفتگران جنوب انتشار

یافت، مقامات کمینترن استالینی کوشیدند تا با فرصت طلبی، کمونیست های پراکنده شده ی ایرانی مقیم شوروی را سازماندهی کنند. سلام الله مددزاده جاوید عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست - و در تماس نزدیک با کمینترن - مأموریت یافت تا به باکو برای سازماندهی کمونیست های ایرانی ساکن شوروی برود. جاوید در گزارشی که به رهبران حزب کمونیست آذربایجان داد - و همچنین به اورژنیکیدزه از یاران نزدیک استالین و عضو کمیته اجرایی کمینترن، و کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی - گله کرد و انتقاد داشت که با سیاست های نادرست خود باعث تضعیف نفوذ جنبش کمونیستی میان کارگران و ایرانیان شده اند. وی با اشاره به نقش انقلابی کمونیست های ایرانی در دوران گذشته و مقایسه آن با حال، تصویر بسیار دردناکی را ترسیم کرد. جاوید چگونگی برخورد احزاب کمونیست آذربایجان و قفقاز را با کمونیست های ایرانی به شدت نکوهش کرد و آن را «فراسوی انتظار» دانست؛ او به ویژه، به نقش مدرسه ایرانی «اتحاد» که از سال ۱۹۰۶ در باکو فعالیت می کرد و به کانون جذب ایرانیان مقیم قفقاز تبدیل شده بود اشاره داشت و حذف تدریس زبان فارسی آن مدرسه را تاسف بار خواند؛ جاوید در این گزارش تاکید کرد که «هم اکنون برخی از ایرانیان کمونیست به نحو قابل فهمی سیاست های شما را با سیاست های همگون سازی قومی رضاشاه مقایسه می کنند». سلام الله جاوید در نامه ی خود به نقش مقامات استالینی آذربایجان شوروی اشاره کرد که در کنش، نه تنها تبعیض میان ایرانیان فارسی زبان و آذربایجانی های بومی می گذارند، بل که حتا این تبعیض را بین آذربایجانی های ایرانی و آذربایجانی های شوروی قائل اند؛ و آذری های ایرانی را «ترک های خارجی» می نامند. این تبعیض از منظر جاوید فقط به «مساوات ها {حزب مذهبی - ملی گرای ترک و مورد پشتیبانی ترکیه وانگلستان} و مأموران حکومت ایران» کمک خواهد رساند تا تبلیغات ضدکمونیستی خود را گسترش دهند و باعث ترک ایرانیان از شوروی شوند. او سیاست تحمیل پذیرش تابعیت شوروی برای ایرانیان را که سیاست جدید بوروکراسی حاکم بود به باد انتقاد گرفت و خاطرنشان ساخت که این سیاست نه تنها باعث طرد کمونیست های ایرانی در میان جامعه ی ایرانیان مقیم شوروی خواهد شد، بل که مانع انجام وظائف انقلابی شان در داخل ایران نیز خواهد گردید. در پایان، سلام الله جاوید سیاست های بوروکراسی استالینی در آذربایجان را در «تضاد واضح» با وظائف انترناسیونالیستی کمونیست ها ارزیابی کرد.

البته پیشنهادها و انتقادهای سلام الله جاوید بی پاسخ نماند. مقامات استالینیستی «بین الملل کمونیست» خواهان تعویض جاوید، نماینده حزب کمونیست ایران، در آذربایجان با نقی تقی اف شدند. جاوید به ایران رفت و پس از مدت کوتاهی دستگیر شد.

### کنگره ششم بین الملل کمونیست:

#### کمینترن در چنگال بوروکراسی

برخلاف چهار کنگره ی نخست بین الملل کمونیست که هر سال در زمان حیات لنین برگزار می شد، چهارسال از نشست پنجم بین الملل می گذشت؛ بوروکراسی تازه به قدرت رسیده ی استالینی برخلاف اساسنامه ی کمینترن، سال به سال کنگره بین الملل



کمونیست را به عقب انداخته بود؛ طی این دوره نسبتاً طولانی، بورکراسی با شکست «اپوزیسیون» قدرت را به دست گرفت.

یک گزارش مشروح - که کمی پیش از کنگره ی ششم بین الملل کمونیست - سال ۱۹۲۸ م - از طرف حزب کمونیست ایران منتشر شد - به بررسی اوضاع ایران از زمان پس از کنگره پنجم - سال ۱۹۲۴ م - پرداخته بود؛ در این گزارش آمده بود که می بایست اقدام هرچه سریع تری در تصحیح خط مشی پیشین نسبت به مسئله ی «شرق» کرد و «نظر درستی نسبت به شاه جدید» گرفت. در این گزارش اشاره شده بود که به رغم این که به ظاهر ایران یک کشور مستقل تلقی می شود ولی در واقع، سرزمینی نیمه مستعمره و تحت انقیاد انگلستان است. شرکت نفت ایران و انگلیس - که مناطق جنوبی ایران را اداره می کرد - عملاً رضاشاه را زیر سلطه خود داشته و او را تا به حال کنترل کرده است؛ انگلستان در جریان جنبش جنگل به رضاخان کمک کرد تا این نهضت را سرکوب کند. در این گزارش «مالکان جدید» به مثابه «یک ترکیب عجیب از فئودال های سابق و بورژوازی کمپرادور» به صورت نیروی عمده حامی شاه توصیف شده بودند. براین اساس، نقش اقتصادی مالکان جدید محدود به عرضه مواد خام در سطح جهانی بود؛ مالکان به خاطر پشتیبانی از رضاشاه، آشکارا از حمایت ارتش برخوردار شده اند که ستون اصلی قدرت رژیم پهلوی است. در این گزارش ذکر شده بود که با وجودی که حزب کمونیست به طور غیرقانونی فعالیت می کند ولی تنها گروه سیاسی متشکل در کشور است زیرا حزب نیرومند دموکرات افول کرده، و اقدامات مربوط به بنیان گذاری احزاب برای شرکت در انتخابات مجلس {پنجم} به شکست انجامیده است. نکته مهم در این گزارش این بود که جنبش اتحادیه های کارگری، دیگر به عنوان یک نیروی سیاسی در ایران شناخته نشده بود زیرا این اتحادیه ها از بین رفته بودند؛ نویسندگان گزارش، رضاشاه را بدین خاطر محکوم کرده بودند؛ زیرا او برای برانداختن دودمان قاجار از وجود این اتحادیه ها بهره برده، و پس از رسیدن به تاج و تخت پادشاهی، آن ها را سرکوب کرده است.

البته سلطان زاده در جریان کنگره دوم به نقد نظرات «فرصت طلبانه» برخی از رهبران حزب پرداخت. این دسته از رهبران حزب براین باور بودند که اقدامات رضاشاه موجب پیشرفت کشور شده {با وجود خفقان حاکم و سرکوب جنبش کارگری - کمونیستی!} و از این رو حزب کمونیست قادر به فراهم آوردن شرایط سرنگونی رژیم رضاشاه نیست؛ ناتوانی حزب در زمینه واژگونی رژیم رضاشاه تنها به ضعف حزب قلمداد نشده بود بل که از منظر این دسته از رهبران، مشارکت حزب در سرنگونی رژیم جدید به معنای «کمک غیرمستقیم به نیروهای ضدانقلابی است»!

کنگره ی ششم کمینترن قرار بود که براساس تصمیمات کنگره های پیشین طرح برنامه ی بین الملل کمونیست را به تصویب برساند. تروتسکی رهبر «اپوزیسیون چپ» که در کنگره ی پنجم بین الملل کمونیست - ۱۹۲۴ م - به اتفاق آرا انتخاب شده بود، پیش از کنگره ششم - برخلاف مقررات - به همراه ۱۸ نفر دیگر از اعضای کمیته اجرایی بین الملل کمونیست اخراج شد؛ چون تنها اجلاس کنگره قادر به اخراج اعضای بین الملل کمونیست بود. باید به یاد

داشت که اغلب اسناد مهم چهار کنگره نخست بین الملل کمونیست توسط لنین یا تروتسکی نوشته و ارائه شده بود؛ از جمله، مانیفست کنگره دوم بین الملل کمونیست توسط تروتسکی نوشته شده بود. اما، اوضاع در کمینترن هم تغییر کرده بود. به هر حال، این روشن بود که اقدام اخراج تروتسکی - و ۱۸ نفر دیگر - برای جلوگیری از ارائه ی برنامه ی «اپوزیسیون چپ» و نقد برنامه ای بود که جناح بوخارین-استالین تهیه کرده بودند؛ در واقع، این برای نخستین بار بود که پیش نویس طرح برنامه ی بین الملل کمونیست به رای گذاشته می شد؛ به همین دلیل، از منظر وظایف کمونیست ها و پرولتاریای جهانی، بحث و نقد درباره ی این برنامه از اهمیت خاص برخوردار بود. اما بورکراسی با اتخاذ روش های غیردموکراتیک مانع پخش عقاید تروتسکی در میان شرکت کنندگان در کنگره شد. در جریان کنگره، برنامه ی پیشنهادی جناح بوخارین - استالین - بدون تغییر اساسی - سرانجام به تصویب رسید. بدین سان، نوشتار نقادانه ی تروتسکی در کنگره ششم مورد بحث قرار نگرفت و متن آن حتا بین نمایندگان پخش نشد؛ و تنها اعضای کمیسیون تدوین برنامه و عده معدود دیگری ترجمه ی ناقص و وضعیفی از متن تروتسکی را به دست آوردند؛ کل بخش «استراتژی و تاکتیک در عصر امپریالیسم» و نیز نامه ی طولانی «اکنون چه؟» از ترجمه حذف شده بود. مسئولان کمینترن، ردگیری دقیقی از نسخه های توزیع شده به عمل می آوردند و بازگرداندن تمام نسخه های نوشته شده ی تروتسکی الزامی بود. بدین سان، نکات مهم ارائه شده از سوی تروتسکی در کمیسیون برنامه بدون هیچ مباحثه ای محکوم گردید. بخش «استراتژی و تاکتیک در عصر امپریالیستی» نوشتار انتقادی تروتسکی در ۱۲ قسمت تنظیم شده بود: ۱- ورشکستگی کامل فصل اصلی برنامه ی پیشنهادی. ۲- ویژه گی های اساسی در ذات استراتژی عصر انقلاب و نقش حزب. ۳- کنگره سوم و تداوم فرایند انقلابی از دیدگاه لنین و از دیدگاه بوخارین. ۴- رویدادهای سال ۱۹۲۳ در آلمان و درس های انقلاب اکتبر. ۵- اشتباهات استراتژیک اساسی کنگره پنجم. ۶- دوران دموکراتیک - پاسیفیست و فاشیسم. ۷- درون مایه های راست گرای سیاست ماورا چپ. ۸- دوره نزول سانتریسم راست گرا. ۹- خصلت مانورگرایی استراتژی انقلابی. ۱۰- استراتژی جنگ داخلی. ۱۱- مساله رژیم داخلی حزب. ۱۲- عوامل شکست اپوزیسیون و چشم انداز آن.

پس از کنگره ششم، بورکراسی، داشتن متن سند تروتسکی را به شدت با زندان و تبعید مجازات می کرد. به هر حال، بخش «استراتژی و تاکتیک در عصر امپریالیستی» چندی بعد به همراه دو بخش دیگر «برنامه انقلاب جهانی یا برنامه سوسیالیسم در یک کشور» و «چکیده انقلاب چین و چشم انداز آن» در مجموعه ای به نام «بین الملل سوم پس از لنین» به چاپ رسید؛ این کتاب یکی از مهمترین اسناد، و شاید بهترین اثری ست از تروتسکی که برای آشنایی با مباحثات و منازعات آن دوره ی مهم تاریخی در جنبش کمونیستی جهانی در دسترس است. نکته مهم این بود که تعداد قابل توجهی از اعضای حزب کمونیست چین که در شوروی به سر می بردند - یا به خاطر برگزاری کنگره ی ششم کمینترن به آن جا آمده بودند - نقش مخرب سیاست های کمینترن به رهبری بوخارین - استالین را در انقلاب چین تجربه کرده بودند. برخی از

## این روشن بود که اقدام اخراج تروتسکی و ۱۸ نفر دیگر، برای جلوگیری از ارائه ی برنامه ی «اپوزیسیون چپ» و نقد برنامه ای بود که جناح بوخارین-استالین تهیه کرده بودند.

آن ها از پیش با بحث های پایه ای تروتسکی درباره انقلاب در شرق آشنایی داشتند و حتا برخی از رهبران و فعالان حزب کمونیست چین به «اپوزیسیون چپ» پیوستند؛ علاوه بر نوشته های تروتسکی پیرامون تجربه انقلاب چین، اثر «تراژدی انقلاب چین» نوشته هارولد آر ایساکز و کتاب «خاطرات یک انقلابی چینی» نوشته وانگ فن-هسی Wang Fan-hsi این فرایند مهم را به خوبی تشریح کرده اند. اما، پرسیدی است که آیا کمونیست های ایرانی نیز با محتوای مباحثات «اپوزیسیون چپ» آشنایی و یا همدلی داشته اند؟ هرچند که بعدها در دوران تصفیه ها و محاکمه های استالینی سلطان زاده و اکثر کمونیست های ایرانی به جرم «تروتسکیست بودن»، اخراج، زندانی، تبعید و اعدام شدند، اما این نکته هنوز دقیقاً مشخص نشده است که چه افراد و گرایش هایی در داخل حزب کمونیست ایران، چه پیش و چه پس از کنگره ششم کمینترن واقعاً به «اپوزیسیون چپ» پیوستند.

به هر حال، در غیاب رهبران «اپوزیسیون چپ»، سلطان زاده در ششمین کنگره بین الملل سوم «کمینترن» درگیر بحث شدیدی با هیلفردینگ دومیناتون و بوخارین - هم پیمان استالین - بر سر ماهیت سرمایه مالی، جنبش های انقلابی و نقش پرولتاریا در کشورهای مستعمره شد؛ بوخارین، که در آن هنگام با کمک جناح استالین عملاً نظریه پرداز اصلی بین الملل کمونیست بود، در حمایت از هیلفردینگ دومیناتون، به مخالفت با سلطان زاده برخاست؛ او با نقل قول از کتاب لنین «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» کوشید تا ثابت کند که نظریه سلطان زاده با نظریه ی لنین تعارض دارد.

سلطان زاده نظرات آن دو نفر را که برتری سرمایه بانکی بر سرمایه صنعتی را در دوره انحصارات، کم بها ارزیابی می کردند، مورد نقد قرار داد و در رابطه با مساله نهضت های انقلابی در مستعمرات اعلام کرد که این زیاد مهم نیست که مباحثات ما حول این مساله انجام شود که آیا کشور معینی چون ایران می تواند از مرحله توسعه سرمایه داری بگذرد یا نه؟ یا این که باید یک رژیم شورایی را فوراً تاسیس کرد و یا بایستی به جای آن یک دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را پس از پیروزی انقلاب جایگزین نمود؟ مهم این است که ما بپذیریم که در عصر امپریالیسم و انقلاب های پرولتاریایی، هیچ انقلاب بورژوازموکراتیکی نمی تواند بدون رهبری طبقه کارگر پیروز شود و این باید در محور ارزیابی های ما قرار داشته باشد. سلطان زاده با استفاده از همین منطق، مخالف یکی دانستن تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشورهای ایران، هند و چین بود و آن ها را به یک گونه ارزیابی نمی کرد؛ از منظر سلطان زاده در بسیاری از این کشورها بالاترین شکل زندگی اجتماعی همراه با عقب مانده ترین جلوه های آن وجود داشت (برداشتی از تر معروف رشد ناموزون و مرکب و نظریه انقلاب مداوم تروتسکی).

و نظریه انقلاب در مستعمرات باید همواره اهمیت استراتژیک این ناموزونی در این گونه سرزمین ها را مورد نظر داشته باشد. سلطان زاده، بر این نظر بود که اصولاً بورژوازی مایل به اتحاد با پرولتاریا و دهقانان نیست و سعی می کند که با مالکان و امپریالیست های خارجی متحد شود و خرده بورژوازی نیز نمی تواند به عنوان یک رکن انقلاب دهقانی کارموتری انجام دهد؛ به این ترتیب پرولتاریا و دهقانان از طریق رهبری حزب کمونیست ایران می توانند سامان یابند و به صورت دونیروی دارای قابلیت فعالیت انقلابی درآیند.

سلطان زاده با استفاده از قطعنامه های چهارمین کنگره بین الملل سوم - درباره تکالیف دموکراتیک در شرق - که در زمان لنین به تصویب رسیده بود، به نقد نظرات بوخارین پرداخت. او به درستی نسبت به نظریه کمینترن درباره نقش بورژوازی در انقلاب دهقانی بدبین بود؛ او بر این باور بود که اصولاً بورژوازی مایل به اتحاد با پرولتاریا و دهقانان نیست و تلاش می کند تا با مالکان و امپریالیست های خارجی متحد شود؛ خرده بورژوازی نیز نمی تواند به عنوان یک رکن انقلاب دهقانی کار موتری انجام دهد. سلطان زاده - به احتمال زیاد بادر نظر داشتن پس زمینه ی تجربه شکست انقلاب چین (۱۹۲۵-۲۷) و نقش حزب بورژوازی کومینتانگ به رهبری چیانکایچک - به این جمع بندی رسیده بود. البته در همان کنگره، یکی دیگر از نمایندگان حزب کمونیست ایران به نام حسن زاده اعلام داشت که احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، احزاب کارگری به معنای واقعی کلمه نیستند. او از حزب کمونیست ایران نام برد که در سال ۱۹۲۲ نیمی از اعضای آن متشکل از عناصر خرده بورژوا بوده اند؛ از منظر حسن زاده همه ی تلاش ها در ایران برای اتحاد یک حزب کارگری و دهقانی در سال ۱۹۲۴ شکست خورده اند و علت آن را نبودن یک جنبش دهقانی معرفی کرد.

بی شک، نمایندگان ایران در کنگره ششم کمینترن از تصمیمات کنگره دوم حزب کمونیست ایران پیروی می کردند؛ به ویژه این که با نمایان شدن چهره ی واقعی رضاخان، و آزمون نادرست بودن ارزیابی خط مشی کمینترن درباره نقش «بورژوازی ملی»، به نظر می رسید تحلیل حزب کمونیست ایران نسبت به نظریه پردازان کمینترن برتری دارد. ولی کمینترن به رهبری استالین-بوخارین نظریات پیشنهادی کمونیست های ایرانی را در پیش نویس نهایی کنگره لحاظ و منعکس نکرد! بورکراسی اجازه چنین کاری را نمی داد.

جناح استالین پس از مدت کوتاهی به خاطر مشاهده ی وضعیت بسیار بحرانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در شوروی موقعیت خود را در خطر دید. بدین سان، جناح استالین که کل ساختار بورکراتیک حزب و دولت را در چنگال داشت با جناح «راست» پیرامون بوخارین به تعارض پرداخت و با «گردش به چپ» تغییر جهت داد. بورکراسی استالینی توانست بوخارین را از سمت های خود در کمینترن و سردبیری پراودا اخراج کند - آوریل ۱۹۲۹ - و سپس او را از دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی - نوامبر همان سال - بیرون راند؛ بوخارین چندی پیش از آن در گفتگویی با کامنف، استالین را با «چنگیزخان» مقایسه کرده و خاطر نشان ساخته بود که او برای از میدان بدر بردن رقیبان خود هر لحظه امکان

دارد که سیاست اش را تغییر دهد.

با انشعاب در بوروکراسی شوروی که با طرد جناح راست به رهبری بوخارین و زیگزاک به‌چپ استالین آغاز شد؛ سیاست اقتصادی استالین که شدیداً متناقض و آشفته بود با شیوه های بوروکراتیک و سرکوبگرانه به مرحله ی اجرا درآمد. بدین سان، استالین پس از درهم شکستن «پوزیسیون چپ»، تسلیم کردن جناح زینوویف و کامنف و سپس حذف جناح بوخارین، در حالی که تا آن زمان - سال ۱۹۲۸ - امکان صنعتی شدن، کشاورزی جمعی و اقتصاد برنامه ریزی شده را نفی و حتی تسمخر کرده بود، گردش به «چپ» کرد. گردش به چپ استالین در سال ۱۹۲۹، باعث ازهم گسیختگی شدید میان صفوف «پوزیسیون چپ» شد؛ بسیاری از اعضای اپوزیسیون چپ به سمت رژیم شوروی که روز به روز بوروکراتیک تر می شد، متمایل شدند و با موجی از تسلیم طلبی از صحنه مبارزه طبقاتی علیه استالین کنار کشیدند؛ افرادی مانند رادک، پرتو براژینسکی، اسمیرنوف، مارچکوفسکی، تراواگانیان و دیگران.

در عرصه اروپا نیز بین الملل کمونیست استالینی مرتکب خطای جبران ناپذیر دیگری شد؛ کمینترن با یکسان دانستن فاشیسم و فرمیسم، به «جبهه واحد کارگری» و مبارزه مشترک احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات علیه نازیسم شدیداً لطمه زد و باعث انشقاق در جنبش کارگری گردید.

به هر حال، از سال ۱۹۳۰ آثار سیاست های بوروکراتیک هیئت حاکمه ی شوروی نمایان شد و آن کشور را به سمت و سوی بحران فوق العاده جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشاند. آغاز این فرایند با تبعید تروتسکی و اخراج، پاکسازی، تبعید و زندانی شدن هزاران نفر از «بلشویک - لنینیست»ها و هواداران «اپوزیسیون چپ» و دیگر جناح های مخالف استالین در شوروی و در بین الملل کمونیست، همراه بود. باید در نظر داشت که «گردش به چپ» زودگذر حزب کمونیست ایران - و بازگرداندن کوتاه مدت سلطان زاده - در چنین فضای سیاسی پیرامون کمینترن منحط شده ی استالینی بود که متحقق شد؛ تنها اعتصاب کارگران نفت جنوب ایران به رهبری کمونیست های ایرانی - یوسف افتخاری، رحیم همداد و دیگران - بود که روند پاکسازی، اخراج و دستگیری آن دسته از کمونیست های ایرانی که به بوروکراسی استالینی در کمینترن کرنش نکرده بودند را برای چند سالی به عقب انداخت.

حزب کمونیست ایران، پس از کنگره ی دوم و پس از کنگره ششم کمینترن، تلاش ورزید تا تشکیلات خود را از نو سازماندهی کند و وحدت و انسجام بیشتری بیابد. به ویژه، آن حزب توجه خاصی نسبت به فعالیت سازمان جوانان کمونیست کرد. کمیته مرکزی اصرار داشت که دفتر مرکزی اتحادیه جوانان کمونیست - که در ۱۳۰۷ش تشکیل شده بود- حضور بیشتری در فعالیت های سیاسی کشور داشته باشد.

در اوایل ۱۳۰۷ش، جناحی در حزب به سرکردگی عبدالحسین حسابی (دهزاد) و حسین شرقی - هر دو از اعضای کمیته مرکزی حزب - و عده ای از طرفداران آنان، بیانیه ای با عنوان «از مجلس چه می خواهیم» منتشر کردند که در تقابل آشکار با نظرات اکثر اعضای حزب کمونیست ایران بود. در نخستین شماره مجله ستاره سرخ، که زیر نظر سلطان زاده منتشر می شد، در بیانیه ای با عنوان «مکتوب

سرگشاده کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به اعضای حزب»، انتشاردهندگان بیانیه ۱۳۰۷ش را فرصت طلب خواند.

حزب کمونیست ایران، پس از کنگره دوم، شعبه های خود را به ویژه در آلمان، اتریش و فرانسه بازسازی یا سازماندهی کرد و نشریات ادواری خود را در اروپا منتشر نمود. ستاره سرخ از سال ۱۳۰۷ زیر نظر سلطان زاده و نزدیک به چهار سال در برلین و وین منتشر می شد. مجله پیکار که در واقع ادامه ستاره سرخ محسوب می شود نیز از نشریات حزب کمونیست ایران بود که با هدایت و نظارت سلطان زاده، و یاری ابوالقاسم ذره، لاهوتی، داراب، محمد امین رسول زاده، و با کوشش مرتضی علوی در برلین و وین (طی سال های ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱) چاپ می شد. در اواسط سال ۱۳۰۸ش، پلنوم کمیته مرکزی در تهران تشکیل شد که مباحث آن درباره اوضاع بین المللی و مبارزات درونی حزب کمونیست شوروی بود. سلطان زاده با هویتی جعلی وارد ایران شده و در این پلنوم شرکت کرد.

با تشکیل کنگره ی دوم حزب کمونیست ایران، یاس و نومیدی حاصل از سرخوردگی خط مشی نادرست پیشین، تا حد زیادی، ترمیم یافته بود؛ تعیین جهت گیری مشخص استراتژیک برضد رضاشاه و پذیرش سیاست سرنگونی نظام حاکم بر ایران با اعزام فعالان کمونیست به ایران همراه بود. تعداد زیادی از این فعالان به شهرهای مهم صنعتی و تولیدی ایران - به ویژه مراکز سنتی شمال، مراکز صنعتی در تهران و اصفهان و صنایع و معادن نفتی آبادان و جنوب - رهسپار شدند. ولی اکثر این اقدامات با دشواری روبرو شد؛ دشواری های کار حزبی و تشکیلاتی در محیط بسته و محدود شهرستان ها و شناخته بودن بسیاری از فعالان کمونیست ایرانی کار را برای شناسایی و دستگیری به دست دستگاه پلیسی رضاشاه آسان کرده بود. اکثر چهره های سرشناس حزب کمونیست دستگیر یا پراکنده شدند. با این وصف، با انتشار خبر اعتصاب کارگران نفت جنوب، مبارزه ی کمونیست ها و طبقه ی کارگر جوان ایران وارد مرحله ی جدیدی شد.

### کارگران جنوب:

#### پیشگامان مبارزه با استعمار

۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۰۸، برابر با اول ماه مه، روز جهانی کارگر، جنبش کارگری نفت جنوب به رهبری یوسف افتخاری (اردبیلی)، رحیم همداد، رمضان کاوه، زهرا صادق، حسن علی ثابتی، وفایی، علی امید، میرایوب شکبیا و... اعتصاب بی سابقه ای را علیه کمپانی نفت انگلیس، و حکومت رضاشاه سازمان دادند. افتخاری و همداد هر دو دوره ی سازماندهی سندیکایی را در دانشگاه زحمتکشان شرق (کوتو) گذرانده بودند. افتخاری از اواسط سال ۱۳۰۶ به خوزستان رفته بود و در پالایشگاه آبادان مشغول به کار شد. رحیم همداد نیز بعداً به او ملحق شده بود. مهم ترین خواست اعتصاب نفتگران یک خواست سیاسی بود. آن ها در مخالفت با تمدید قرارداد نفت - که بنا بود میان رئیس شرکت نفت، «سرجان کدمن» و رضاشاه بسته شود - اعتصاب کردند. مدتی بود که نمایندگان شرکت نفت انگلیس و رضاشاه گفت وگوهای خود را آغاز کرده بودند. روزنامه هایی، از قبیل: «شفق سرخ» و «ستاره ی ایران» در آبان ماه ۱۳۰۷ و در اعتراض به تمدید قرارداد، مقاله هایی نوشتند. (۷۳)

رهبان زندانی بی‌درنگ خواهان شروع اعتصاب شدند. یکی از زنان عضو اتحادیه‌ی کارگران جنوب، به‌نام «زهرا»، رهبری کارگران را به‌دست گرفت. در برابر پالایشگاه آبادان برای آغاز اعتصاب سخنرانی کرد و بی‌درنگ هزاران کارگر نفت جنوب دست از کار کشیدند؛ و با حمایت مردم زحمتکش آن دیار به‌خیابان‌ها آمدند.

مبارزه‌ی تاریخی کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۸ باعث شد که دولت‌های ایران و انگلستان جرأت بستن قرارداد جدیدی را تا چهار سال بعد، یعنی تا سال ۱۳۱۲ خ. (۱۹۳۳ میلادی) نداشته باشند؛ و برای مدت کوتاهی نیز بر روی سیاست بورکراسی تازه به قدرت رسیده در شوروی - نسبت به حزب کمونیست ایران - تاثیر بگذارد.

نکته قابل ذکر این است که تقریباً کلیه رهبران «ملی‌گرا» درباره مبارزات کارگران نفت جنوب سکوت اختیار کرده بودند؛ از جمله دکتر محمد مصدق. او هنگامی که نیروهای استعماری انگلیسی با یاری و همکاری قوای استبدادی رضاشاه، کارگران ایرانی نفت جنوب را سرکوب کردند، خاموش ماند. البته فعالان جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران سال‌ها بود که با «دودوزه بازی‌های» مصدق، آشنا شده و آن را افشا کرده بودند. بنا به یکی از اصول فرهنگ سیاسی طبقه‌ی حاکم ایران، هرکس که در مخالفت با انگلیسی‌ها شهرت می‌یافت، به‌ناگزیر - و در بیش‌تر موارد، به‌نادرست - هوادار آزادی و ترقی خوانده می‌شد. (۷۷) سلطان زاده در نخستین شماره‌ی نشریه‌ی «ستاره‌ی سرخ» ارگان حزب کمونیست - در سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹م.) نوشت:

«در مجلس پیش، باز دکتر مصدق ظاهر فریب و مخالف وجود داشت؛ که گاه‌گاه نق و نقی کرده، ضدو نقیضی به‌هم بافته، قرآن را از بغل بیرون آورده، به‌انگلیس و حکومت شوروی هر دو فحش داده، هم دل توده و هم خاطر دولت انگلیس را به‌دست می‌آورد.» (۷۸)

یکی دیگر از مهم‌ترین اعتصاب‌های کارگری آن دوره، اعتصاب کارگران کارخانه‌ی نساجی وطن در سال ۱۳۱۰ خ. بود. کارگران آن کارخانه در اوج اختناق رضاشاهی، خواهان کاهش ساعت کار روزانه، از ۱۲ به ۹ ساعت و افزایش دستمزد به‌میزان ۴ درصد شدند. رهبری این اعتصاب را یکی از اعضای حزب کمونیست ایران، به‌نام نصرالله اصلانی عهده‌دار بود. دولت به‌خواسته‌های کارگران گردن نهاده؛ این اعتراض کارگری با موفقیت به‌پایان رسید.

استبداد رضا شاهی در ۵ خرداد ۱۳۱۰ قانونی ضد کمونیستی به‌تصویب رساند که فعالیت درون جنبش کارگری را ممنوع می‌کرد. با تصویب این قانون یورش به فعالان کمونیست در داخل ایران ابعاد تازه‌ای یافت. شاید به نظر عجیب بیاید که دقیقاً در همان اوان، فضای فعالیت سیاسی برای کمونیست‌های مخالف استالین در شوروی مشابه و در مواردی شدیدتر از فضای خفقان زای ایران رضاخانی بود؛ فضای خوفناکی که طی پنج سال بعد به نحوی ناورکردنی روز به روز بدتر شد.

به هر حال، پس از آغاز موج جدید و تصویب قانون ضد سوسیالیستی

کارگران نفت جنوب تصمیم داشتند، در روزی که لایحه‌ی تمدید قرارداد نفت به‌مجلس می‌رفت، اعتصاب‌شان را آغاز کنند. بنا بود این اعتصاب، مجموعه‌ی مطالبات اقتصادی و سیاسی را در برداشته باشد؛ اما حادثه‌ی پیش‌بینی نشده، باعث لو رفتن اعتصاب و دستگیری رهبران کارگران شد. کارگران نفت جنوب - که پشتیبانی مردم آبادان و دیگر مناطق نفت‌خیز و صنعتی خوزستان را به‌دست آورده بودند - دست از مقاومت نکشیدند؛ با رهبران محبوس خود در زندان شهربانی تماس گرفتند؛ و به‌چاره‌جویی پرداختند. رهبران زندانی - که تصویب تمدید این قرارداد استعماری را حتمی می‌دیدند - بی‌درنگ خواهان شروع اعتصاب شدند. یکی از زنان عضو اتحادیه‌ی کارگران جنوب، به‌نام «زهرا»، رهبری کارگران را به‌دست گرفت؛ زهرا از زنان مبارز لرستان بود. یوسف افتخاری با نیکی از وی چنین یاد می‌کند: زهرا شخصیتی مبارز داشت. زهرا در برابر پالایشگاه آبادان برای آغاز اعتصاب سخنرانی کرد و بی‌درنگ هزاران کارگر نفت جنوب دست از کار کشیدند؛ و با حمایت مردم زحمتکش آن دیار به‌خیابان‌ها آمدند. کارگران، رهبری جنبش ضد استعماری را در خوزستان عملاً به‌دست گرفته بودند.

هر دو دولت انگلستان و ایران، سراسیمه و هراسان از این حرکت عظیم کارگری، ناوگان و نیروی‌های انتظامی‌شان را برای سرکوب نفتگران و مردم جنوب به‌آن منطقه اعزام کردند. سربازان ایرانی به‌کمک تفنگ‌داران دریایی انگلستان با شمشیر و سرنیزه به‌کارگران یورش بردند؛ و آنان با چوب و سنگ پاسخ دادند. در نتیجه‌ی خشونت‌های نظامیان ایرانی و انگلیسی، بیست کارگر و پانزده سرباز زخمی شدند. اعتصاب و مبارزات کارگران جنوب سه روز ادامه یافت؛ و نفتگران پس از مقاومت دلیرانه و یک نبرد نابرابر مجبور به‌عقب‌نشینی و پذیرش شکست شدند. نزدیک به دویست نفر از کارگران دستگیر و در خرم‌آباد زندانی شدند؛ پس از تحمل سه سال حبس، حق بازگشت به‌خوزستان از آنان گرفته شد. پنج نفر از رهبران کارگران اعتصابی، از جمله: یوسف افتخاری و رحیم همداد به‌زندان قصر در تهران انتقال داده شدند.

خبر اعتصاب کارگران ایرانی در سراسر جهان پخش شد. جراید مصر و هندوستان با انتشار خبر مبارزات زحمتکشان ایران نوشتند: «ما باید مبارزه‌ی ضد استعماری را از کارگران ایرانی یاد بگیریم.» (۷۴)

روزنامه‌ی تایمز لندن در تاریخ ۱۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۸ (برابر با ۸ مه ۱۹۲۹) گزارش داد:

«تحریکات سرخ در ایران... چنین به‌نظر می‌آید که در ۲ مه /دوازدهم اردیبهشت‌ماه/ تحریکات و تبلیغات بلشویکی گسترده‌ی میان کارگران ایرانی پالایشگاه صورت گرفته است. تا ۴ مه /چهاردهم اردیبهشت‌ماه/ چهل و پنج نفر از رهبران [این اعتصاب] دستگیر شدند. اسناد به‌دست آمده حاکی از توطئه گسترده‌ی بلشویکی در تمام مراکز عملیاتی شرکت است.» (۷۵)

یک‌ماه و نیم پس از اعتصاب نفتگران جنوب، سفارت آمریکا در تهران به‌وزارت خارجه‌ی کشور خود گزارش داد:

«شهرت دارد که واحدهای شورایی در چندین شهر خوزستان تأسیس شده است... فعالیت‌های اعمال بلشویک در آبادان کاملاً شناخته شده بود.» (۷۶)



لرد کرزن یکی از مهمترین طراحان سیاست خارجی بریتانیا

و تثبیت رضاشاه، دستگاه بوروکراسی شوروی و کمینترن استالینی نفوذ و موقعیت خود را در ایران در مخاطره دید. کمیته ی اجرایی کمینترن - چند ماه پس از قانون ضدکمونیستی رضاشاه - برای دومین بار پس از ماموریت جاوید، یکی دیگر از اعضای رهبری حزب کمونیست ایران به نام سیفی (عبدالله زاده) را «برای بسیج کمونیست ها و کارگران ایرانی» و «تقویت حزب کمونیست ایران» به

باکو فرستاد. سیفی به باکو رفت و در ماه دسامبر ۱۹۳۱ نشست سه روزه ای را با حضور جمع وسیعی از کمونیست های ایرانی - از جمله سلطان زاده که از مسکو دعوت شده بود - سامان داد. در این همایش حتا افراد غیر کمونیستی مانند ملازاده، که از نزدیکان احسان الله خان دوستدار بود، شرکت داشتند. به نظر می رسید که کمینترن استالینی در نظر داشت تا با همایش باکو «خون جدیدی» را در رگ های حزب کمونیست ایران به جریان اندازد. اما، چنین نشد؛ نشست های این همایش تبدیل به بررسی «انتقادآمیز» فعالیت های گذشته رهبری حزب گردید؛ در واقع، این همایش، نمایش مشابهی بود از صحنه سازی های بوروکراسی شوروی در کنگره پانزدهم حزب کمونیست آن کشور.

نشست باکوی حزب کمونیست ایران - دسامبر ۱۹۳۱ - در چنین فرازی از تاریخ برگزار می شد؛ البته برخی از کادرهای صادق و پایه های حزبی حاضر در آن همایش هنوز تحلیل درستی از ماهیت بورکراتیزه شدن شوروی و کمینترن نداشتند و بسیاری نیز از ناکارآمدی حزب کمونیست ایران ناراضی بودند و در پی علل ناکامی می گشتند. به هر روی، برخی از هواداران استالین «رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای جهان» که در این نشست حضور یافته بودند، از تجربه ی شگردهای تخریب شخصیت، غوغاسالاری و پرونده سازی چندسال پیش حزب کمونیست شوروی (علیه هواداران تروتسکی، زینویف، کامنف و سپس بوخارین)، آموخته بودند و به بهانه ی بررسی دلایل شکست جنبش جنگل - آنهم پس از سپری شدن ده سال! - انتقاد اصلی خود را متوجه ی سلطان زاده کردند. آن ها سلطان زاده را مسئول ناکامی حزب کمونیست معرفی کردند و بحران از هم فروپاشی تشکل های حزبی را ناشی از «عدم شناخت از جامعه ی ایران» و «تحمیل اراده و عزم شخصی» سلطان زاده و نه برمبنای «رهبری جمعی» حزب، معرفی کردند؛ او متهم به دسیسه بازی برای حذف گروه های کمونیست - درون ایران و شوروی - شد و مقصر جلب و «عضوگیری مشکوک و غیرمتعهد» افراد به حزب، خوانده شد. در روز پایانی این همایش، سلطان زاده از سوی داداش حسین زاده متهم شد که به رغم اجازه ی ابراز نظر گروه نمایندگی باکو در کنگره دوم حزب - موسوم به کنگره ارومیه - اما از هر وسیله ای استفاده کرد تا از دادن رأی نمایندگان باکو

جولوگیری به عمل بیاورد. افزون براین، حسین زاده مدعی شد که در سال ۱۹۳۰، سیف الله ابراهیم اف هنگامی که پس از مشورت با اعضای کمیته مرکزی حزب - جوادزاده، حسن اف و رضاف - باکو را به قصد ایران ترک می کرد در نامه ای از سلطان زاده تقاضا کرده بود که کمونیست ها و کارگران ایرانی مقیم شهر باکو را دوباره بسیج و سازماندهی کند. به ادعای حسین زاده، سلطان زاده که در آن هنگام در مسکو به سر می برد، از این پیشنهاد سیف الله ابراهیم اف مبنی بر بسیج کمونیست ها و کارگران قیم باکو استقبال نکرده بود. در این همایش، حتا سلطان زاده را متهم کردند که در هنگام عبور از شهر باکو از دیدار با کمونیست های ایرانی خودداری کرده است، و خارج شدن سلطان زاده از کمینترن - به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران - را نشانه ی ضعف شخصی خود او ارزیابی کردند.

بی شک، سلطان زاده و رهبری حزب کمونیست ایران مرتکب خطا شده بودند. اما، نقش کمینترن در ناکامی حزب کمونیست ایران را نباید نادیده گرفت. به ویژه، سیاست های نادرست جناح راست حزب کمونیست ایران و کمینترن، در مورد ماهیت رضاخان تاثیر زیادی در ناکامی حزب کمونیست ایران داشت. به هر روی، چرایی و چگونگی طرح انتقادات همایش باکو را باید در بستر دیگری نیز مورد ارزیابی قرار داد؛ چون از فرایند استالینیستی برنامه ی جمعی کردن اجباری کشاورزی و «صنعتی شدن» بوروکراتیک یکسال می گذشت و قحطی - از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ - در سراسر شوروی بیداد می کرد و مقصر جلوه دادن دیگران به صورت یک عادت عمومی درآمده بود. سیاست های بوروکراسی شوروی پس از کنگره ششم ۱۹۲۸ کمینترن - به ویژه سیاست گردش به «چپ»، موسوم به «دوره سوم»، که پس از شکست انقلاب چین و اعتصاب عمومی انگلستان اتخاذ شده بود - برآیند فاجعه آمیزی در آلمان داشت: حزب کمونیست از ایجاد جبهه واحد کارگری با حزب سوسیالیست دموکرات علیه حزب نازی سر باز زده و حتا اعلام کرد که نازیسم از سوسیال دموکراسی خطر کمتری دارد. سیاست فاجعه باری که سرانجام موجب تقویت و سپس روی کار آمدن نازی ها شد و انزوا، و شکست غیرقابل جبران تاریخی جنبش کارگری در آلمان و سپس اروپا را فراهم آورد.

پیش از این اشاره شد که بی تجربگی کادرها، عدم برنامه، راه کار و راهبرد صحیح و منسجم، وجود جناح های ناهمگون و حتا متعارض در حزب کمونیست ایران، و سرانجام سیاست های نادرست کمینترن در مورد رضاخان و تکالیف انقلابی در ایران و شرق، پیش زمینه ی ناکامی فعالیت های جنبش کمونیستی ایران، طی فرایند پنج تا شش سال دوره ی نخست بود. با انحطاط شوروی و کمینترن، و استیلای بوروکراسی محافظه کار، مجال رسیدگی انتقادی فراهم نشد و بین الملل کمونیست به عنوان «حزب انقلاب جهانی» عملا فروپاشید؛ افراد مقام پرست، فرصت طلب، سودجو و محافظه کار در تقریبا کلیه ی احزاب کمونیست، به تدریج جایگزین کادرهای از جان گذشته، متعهد، صدیق و مبارز شده بودند؛ اندیشه ورزی جستجوگر و انتقادی، از خودگذشتگی و جانفشانی، انگیزش انقلابی، شکیبایی و آینده نگری کمونیستی، جای خود را به تخریب شخصیت، افترا، پرونده سازی، جاه طلبی، چاپلوسی و نان را به نرخ روز خوردن داده

به موازات قتل عام کمونیست‌ها ایرانی به دست بورکراسی شوروی، اختناق رضاشاهی نیز فرایند آسیب‌پذیری و نابودی سازمان‌های حزب کمونیست مستقر در داخل ایران را آسان کرد. رژیم ایران طی سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ صدها تن از سازمان‌دهندگان جنبش کارگری را دستگیر کرد؛ و دستکم پنج نفر را هم کشت.

صحنه‌گردان اصلی این همایش در باکو بود. در واقع، نویسندگان «بیانیه‌ی» باکو سهم اصلی سیاست‌های رژیم استالینی - به ویژه توسط حزب کمونیست آذربایجان - در وادارسازی کارگران، مهاجران و کمونیست‌های ایرانی به ترک تابعیت، پذیرش اجباری شهروندی شوروی را لاپوشانی کرده و به کلی نادیده گرفته بودند؛ این بیانیه سهم رهبری حزب کمونیست آذربایجان شوروی در جلوگیری از فعالیت‌های فرهنگی فارسی‌زبان‌ها و «همشهری‌ها» را به فراموشی سپرده و به گردن سلطان زاده و رهبری حزب کمونیست ایران انداخته بود؛ همان سیاستی که اغلب ایرانیان مقیم آذربایجان را از فعالیت‌های فرهنگی مدارس وابسته به حزب کمونیست دور و به طرف فعالیت‌های آموزشی کنسولگری ایران در باکو کشانده بود. جعفر پیشه‌وری به این سیاست نادرست رهبری حزب کمونیست آذربایجان شوروی اعتراف کرده است. او در بازجویی‌ها خود در زندان رضا شاه - مهرماه ۱۳۱۷ - در رابطه با دلیل اصلی بازگشت خود از شوروی به ایران در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) می‌گوید که: «{من به اتفاق همسر}م تا سال ۱۳۰۷ در باکو بودم، بعد چون از کار بی‌کار شدم، علتش هم این بود که {مقامات شوروی} به من می‌گفتند یا بایستی تبعه‌ی شوروی بشوید یا استعفا از کار نمائید، من هم از کار استعفا دادم و با عیالم در همان سنه‌ی ۱۳۰۷ به ایران معاودت نمودم».

پس از نشست باکو، سیفی (عبدالله زاده) نامه‌ای سرتی به کمینترن نوشت و رضایت خود را از نشست باکو خاطر نشان ساخت. ارزیابی سیفی از نشست باکو این بود، که به خاطر ناهمگون بودن شخصیت شرکت‌کنندگان، اصول بلشویکی اساساً در این همایش حاکم نبود. او کمونیست‌های ایرانی که در آذربایجان زندگی می‌کردند را به سه گروه تقسیم کرده بود: گروه نخست کمونیست‌هایی بودند که در مناطق نفت‌خیز و صنایع کار می‌کردند و خط مشی و دوره‌های گوناگون حزبی را دیده بودند. سیفی این دسته از کمونیست‌ها را مهم ارزیابی کرده بود. چون آن‌ها «می‌توانند نقش فعالی در جنبش کمونیستی ایران داشته باشند و بایست خیلی زیاد تشویق شوند». دسته‌بندی دوم سیفی از کمونیست‌های ایرانی مقیم آذربایجان شامل کسانی می‌شد که هر چند در صنایع مشغول به کار بودند اما «به خاطر بیسوادی و نداشتن آگاهی سیاسی و انقلابی» به تدریج بی‌تفاوت شده و به همین علت نمی‌توان بر روی آن‌ها به عنوان واسطه‌ای اصلی در جهت اجرای وظایف انقلابی داخل ایران حساب باز کرد. سیفی گروه سوم را «انقلابیان گیلان» معرفی کرد و اظهار داشت هر چند که برخی از این گروه عضو حزب کمونیست ایران هم بوده‌اند اما دارای آگاهی و مبانی انقلابی نیستند؛ زیرا «به فرقه بازی، دسیسه‌بازی، و تبلیغات ضدانقلابی» می‌پردازند.

بود. فضای حاکم بر نشست اعضای حزب کمونیست ایران در باکو را بایستی در پرتو برآیند چنین دوره‌ای نیز لحاظ کرد.

در همایش باکو، سلطان زاده در دفاع از خود این واقعیت تلخ را بیان کرد که بیرون آمدن از کمینترن ربطی به ناکارآمدی وی نداشته است؛ بلکه فقط ناشی از این نکته‌ی ساده بود که اصولاً دیگر کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران وجود خارجی نداشت و طبیعتاً نمی‌توانست نماینده‌ای در کمینترن داشته باشد. در واقع، اغلب نامه‌هایی که سلطان زاده از طریق کمونیست‌های ایرانی به کمینترن فرستاده بود، ناپدید شده بودند. به عبارت دیگر، سلطان زاده اذعان می‌کرد که علاوه بر ازهم‌فروپاشی تشکل‌های سازمانی حزب کمونیست ایران، کسانی که به اسم آن حزب از طرف کمینترن صحبت می‌کنند یا ماموریت می‌یابند، به طور دموکراتیک از جانب کمونیست‌های ایرانی انتخاب نشده‌اند و تنها کارگزاران گمارده از سوی شوروی و کمینترن هستند.

البته سیفی و سایر رهبران حزب که از وضعیت تغییر یافته‌ی کمینترن مطلع بودند، کوشیدند تا فضای ضدسلطان زاده‌ی حاکم بر این همایش را آرام‌تر سازند و به پیشینه‌ی انقلابی و سهم مهم او در تاریخ حزب و انتشار نشریه‌های ادواری در سال‌های ۱۹۲۹-۳۰ در اروپا اشاره کنند.

به هر حال، جو عمومی حاکم بر این نشست طوری بود که سلطان زاده حتا پیشنهاد ترک حزب کمونیست ایران را به اعضای حاضر داد؛ البته از پیشنهاد سلطان زاده استقبال نشد؛ اعضای معترض حزب به سلطان زاده یادآوری کردند که او نخست بایست حزب را بازسازی و سپس آن را ترک کند! به عبارتی دیگر، انتقادکنندگان خود به ارزش‌های نظری، سیاسی و تشکیلاتی سلطان زاده اعتراف می‌کردند. آن‌ها به خوبی آگاه بودند که حزب کمونیست ایران عضوی با توانایی و کارآمدی سلطان زاده در میان صفوف خود ندارد تا مسئولیت خطیر بازسازی آن تشکیلات را به عهده بگیرد.

به هر حال، بیانیه پایانی نشست باکو شامل نوزده منشور می‌شد. محور بیانیه البته مربوط به جمع‌بندی کنش‌ورزی یازده ساله‌ی پیشین رهبری حزب - و تاکید بر نقش سلطان زاده - بود. این بیانیه عملکرد رهبر حزب کمونیست ایران در آذربایجان را به خاطر دوری از کارگران و کمونیست‌های ایرانی مورد انتقاد قرار داد و به اهمیت فعالیت در آذربایجان ایران تاکید کرد؛ رهبری حزب متهم به عدم توجه کافی به نیازهای اعضای آذری حزب، و ضرورت انتشار نشریات ترکی برای این گروه از اعضا شد. نشست باکو خروج بسیاری از کارگران ماهر ایرانی از شوروی که از مجرای کنسولگری ایران انجام گرفت را نتیجه‌ی سیاست‌های نادرست رهبری حزب کمونیست ایران ارزیابی کرد. این بیانیه رهبری را موظف کرد تا اقدامات لازم برای بازسازی حزب در ایران، قردانی از کمونیست‌ها و انقلابیان قدیمی زندانی و تبعیدی، و حمایت مالی از خانواده‌های کمونیست‌های داخل ایران را انجام دهد.

باید پرسید که طراحان اصلی پشت صحنه‌ی همایش حزب کمونیست ایران در باکو چه کسانی بودند و از یورش به رهبر کمونیست‌های ایرانی چه سودی می‌بردند؟ بی‌شک، رهبری استالینی حزب کمونیست شوروی - و به ویژه، حزب کمونیست آذربایجان به رهبری باند مخوف میرجعفر باقراوف عباس اوقلو -

سیفی به نقش مخرب گروه سوم در نشست باکو اشاره کرد. او «سالوس بازی ضدسلطان زاده» ای این گروه را در رقابت های دیرین دو جناح (جناح حیدرعمو اوغلی-نرمان نرمانف علیه جناح سلطان زاده- آقاییف) حزب کمونیست که به تدریج از مباحثات و مداخلات جنبش جنگل شکل گرفته بود، ارزیابی کرد. سیفی تاکید کرده بود که کمینترن و حزب کمونیست آذربایجان بایست مراقب جناح اول (موسوم به جناح حیدرعمو اوغلی- نریمانف) به خاطر «فعالیت های شبه منشویکی» که دارد باشند زیرا اقدامات این جناح منجر به آسیب رسانی به کمونیست های ایران و شوروی می شود.

سیفی در نامه ی محرمانه ی خود از مسئولان امور شرق در کمینترن درخواست کرد تا به حزب کمونیست ایران برای آموزش کادرها و فرستادن شان به ایران کمک کنند؛ چون «برای انجام وظایف انقلابی مان نیاز به کادرهای جوان آموزش دیده داریم.» در واکنش به درخواست سیفی، در سال ۱۹۳۲ کمینترن چندین نفر از جوانان کمونیست ایرانی ساکن باکو را برای دوره های آموزشی ضروری به مسکو فرستاد. این دسته از کمونیست های جوان پس از طی کردن دوره های لازم به ایران رفتند تا به طور زیرزمینی به فعالیت بپردازند. براساس اسناد کمینترن، در این دوره - ۱۳۱۱ به بعد- فعالیت در داخل ایران بسیار دشوار شده بود و تعدادی از این کادرها با سختی های زیاد روبرو شده و مجبور به بازگشت به شوروی شدند؛ این کادرها گزارش مربوط به جزئیات دشواری های فعالیت انقلابی خود در ایران را به کمینترن دادند.

باید خاطر نشان ساخت که بخشی از اعضای حزب کمونیست ایران شناخت کافی به چرایی تغییر استراتژی شوروی و کمینترن و نقش احزاب کمونیست در پهنه ی گیتی نداشتند؛ احزاب کمونیست متشکل در کمینترن، تحت تاثیر بوروکراسی استالینی مدت ها بود که سیاست استراتژی انقلاب جهانی را کنار گذاشته و در چارچوب استراتژی «امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور» تنها به وسیله ای برای بده و بستان های سیاسی با دولت ها امپریالیستی و نیروهای حامی بورژوازی جهانی در جهت تضمین منافع باند حاکم در شوروی بودند؛ استالینیسم از احزاب کمینترن رو به احتضار به عنوان لولوی سرخرمن استفاده می کرد تا بورژوازی جهانی را برای زدوبندهای سیاسی بر سر میز مذاکرات کشانده و یا از حمله نظامی به شوروی برحذر دارد؛ بی تردید، در آن دوران کمینترن از منظر انترناسیونالیستی خواهان بازسازی حزب کمونیست ایران نبود؛ خفقان - و قانون ارتجاعی ۱۳۱۰- رضاشاهی، چرت مسئولان تازه به قدرت رسیده ی امور شرق و خاورمیانه ی کمینترن را برای لحظاتی پاره کرده بود. افزون بر این، کارگزاران بوروکراسی شوروی، با این که قدرت را در دست داشتند، اما اعتماد به نفس سیاسی لازم - به ویژه در اوج قحطی سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ - را نداشتند؛ و بیشتر با پراگماتیسم به دنبال رویدادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می افتادند. نوسان های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در اروپا روزافزون و اوضاع عمومی جهان نابسامان بود؛ روی کار آمدن فاشیسم در ایتالیا، قدرت یابی نازیسم در آلمان، بحران اقتصادی و آغاز موج اعتصاب ها و اعتراض های کارگری در فرانسه، بریتانیا، آمریکا، گسترش موج جمهوری خواهی در اسپانیا، اشغال شمال چین به دست ژاپن و سامان یابی بدیل «اپوزیسیون چپ» در

شوروی و کمینترن، همگی سبب شده بود تا بوروکراسی «دست به عصا» گام بردارد؛ هنوز چند سالی به تثبیت نسبی بوروکراسی و برگذاری دادگاه های فرمایشی و تصفیه های خونین استالینی مانده بود.

بهر حال، از دیدگاه اغلب شرکت کنندگان در همایش سال ۱۳۱۰ باکو این طور به نظر می رسید که این نشست موجب بررسی انتقادی و وارسی ریشه ای، و بازسازی واقعی دموکراسی در حزب کمونیست ایران شده است. اما، فرایند بعدی رویدادها نشان داد که برگذاری همایش باکو، همانا یک واکنش تاکتیکی بوروکراسی مستقر در شوروی و کمینترن نسبت به اوضاع جدید در ایران بود و اصولاً برای ترمیم و بازسازی بنیادین حزب کمونیست جهت مداخله ی انقلابی - راهبردی در داخل ایران سامان نیافته بود. واقعیت امر این بود که حزب کمونیست ایران - همانند کلیه احزاب کمونیست جهان - به خاطر خفقان روزافزون استالینی در فرایند نابودی کامل سیاسی و تشکیلاتی قرار داشت؛ شاید یکی از دلایل ناکامی احزاب کمونیست، از همان آغاز، وابستگی بیش از حد نظری، سیاسی و تشکیلاتی شان به حزب کمونیست شوروی بود؛ چرا که تقریباً تمامی اسناد و مدارک مهم چهار کنگره نخست بین الملل کمونیست، توسط رهبران حزب کمونیست شوروی - به ویژه لنین و تروتسکی - تهیه شده بود.

به هر روی به موازات قتل عام کمونیست ها ایرانی به دست بوروکراسی شوروی، اختناق رضاشاهی نیز فرایند آسیب پذیری و نابودی سازمان های حزب کمونیست مستقر در داخل ایران را آسان کرد؛ رضا شاه با استفاده از دستگاه پلیسی و قانون ارتجاعی خود بقایای جنبش سوسیالیستی - کارگری ایران را نابود کرد. رژیم ایران طی سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ صدها تن از سازمان دهندگان جنبش کارگری را دستگیر کرد؛ و دستکم پنج نفر را هم کشت. (۷۹) اما برآیند زندگی دردناک، پایان داستان تراژیک و سرنوشت شوم اعضای حزب کمونیست ایران در شوروی استالینی رقم خورد.

### چکیده ی بخش نخست:

امپریالیسم انگلستان با کمک به فروپاشی سلسله ی قاجار و روی کار آوردن رژیم خودکامه ی رضاشاه، بیشترین کوشش را برای جلوگیری از گسترش جنبش سوسیالیستی در ایران انجام داد. دوره یی که ناسیونالیست ها، مَهر خاموشی بر لبان نهاده بودند؛ یا میان دربارهای قاجار و پهلوی نوسان می کردند.

انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و آغاز جنبش های آزادی خواهانه و ضداستعماری منطقه، کشور هندوستان را - که یکی از مهم ترین مستعمرات انگلستان به شمار می آمد - به عنوان خطری جدی تهدید کرده بودند. با یاری انگلستان، ایران رضاشاهی همراه کشورهای ترکیه، افغانستان و چین سدی شدند در مقابل رشد جنبش کارگری - سوسیالیستی در هندوستان. ضرورت تقویت دولت مرکزی ایران ناشی از چنین سیاستی بود؛ ولی حزب کمونیست و جنبش کارگری، چون خاری در چشمان امپریالیسم و ارتجاع داخلی - با همه فراز و نشیب، کمبودها و اشتباهاتی که داشت - فعال بود. جنبش کارگری - سوسیالیستی ایران، با تأثیرپذیری از انقلاب روسیه، به عنوان تنها بدیل قدرتمند در برابر دودمان قاجار و پهلوی، می رفت که سهم تاریخی خود را ادا کند.

تجربه نشان داد که در آن برهه ی ده ساله از تاریخ ایران - ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ خ- هیچ نیروی اجتماعی به جز طبقه کارگر جوان ایران، به مبارزه ی پی گیر برای دفاع از دموکراسی علیه استعمار و استبداد اقدام نکرد. این امر را مبارزه های کارگران چاپ و نفت، تحت رهبری کمونیست ها، نشان دادند. روی کار آمدن رژیم های استبدادی رضاشاه در ایران و استالین در شوروی، آن روند و فرآیند تاریخی را متوقف ساخت. جنبش سوسیالیستی و طبقه کارگر جوان و زحمتکش ایران در چنین شرایطی، شکست را متحمل شدند.

ادامه دارد...

## پانویس

۱. انقلاب مشروطه ی ایران، ژانت آفاری [به زبان انگلیسی] صفحه ی ۸۲.
۲. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، صفحه ی ۶. و مقاله ی انگلیسی تورج اتابکی *Incommodious Hosts, Individious Guests*
۳. روش تدوین برنامه ی احزاب سوسیال - دموکرات اروپا، با روش خود مارکس در مانیفست کمونیست منطبق نبود. برنامه ی این احزاب با اقتباس از «برنامه ی ارفورت» حزب سوسیال - دموکرات آلمان در اکتبر ۱۸۹۱ تنظیم شده بود. انگس به نحوه ی تهیه ی این برنامه انتقاداتی داشت. این برنامه خواست های رفاهی، اقتصادی، دموکراتیک و انتقالی طبقه کارگر را به شکلی مکانیکی و تکامل گرایانه از اهداف انقلابی و تاریخی جنبش کارگری، یعنی سرنگونی سرمایه داری، برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و ایجاد جامعه ی سوسیالیستی، جدا ساخته بود (تحت نام دوبرنامه ی حداقل و حداکثر). پذیرش چنین برنامه یی با ساختار تشکیلاتی چنین احزابی - < - منطبق بود؛ و سهم زیادی در رشد و غلبه ی گرایش های بوروکراتیک ملی گرا، سازش کار و اصلاح طلب در درون جنبش کارگری به عهده داشت. برای آشنایی بیشتر با این بحث، رجوع کنید به پلات فرم حداقل نظری، سیاسی و تشکیلاتی، بولتن بحث و مداخلات سوسیالیست های انقلابی.
۴. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه ی ۱.
۵. ستارخان نیز در پیوند نزدیک با - حتی به روایتی عضو - مرکز غیبی بود. وی نخستین مبارزه ی تشکیلاتی سیاسی خود را در مراکز صنعتی قفقاز و در ارتباط با سوسیال - دموکرات های ایرانی آن سوی مرز تجربه کرده بود. ستارخان مدتی به عنوان کارگر عادی در ساختمان راه آهن قفقاز کار کرد. وی پس از آن، چند صباحی در ایروان، و در یک کارخانه ی آجرپزی به عنوان سرکارگر مشغول به کار شد. وی حتا در جنبش کارگری آن دیار و در پیوند با گروه همت (اجتماعیون . عامیون) شرکت داشت. رجوع شود به کتاب «مرکز غیبی تبریز»، نوشته ی صمد سرداری نیا، چاپ شفق .
۶. انقلاب مشروطه ی ایران، ژانت آفاری، صفحه ی ۸۲.
۷. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه ی ۳.
۸. انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری، صفحه ی ۷۷.
۹. اسناد تاریخی، جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد اول، انتشارات مزدک، صفحه های ۲۶-۲۵.
۱۰. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه ی ۳.
۱۱. مشروطه ی ایرانی و پیش زمینه های نظریه ی «ولایت فقیه»، ماشاءالله آجودانی، صفحه ی ۶.
۱۲. شوروی و جنبش جنگل، گریگور یفیکیان، صفحه ی ۴۳۰.
۱۳. بر اساس این قرارداد، شمال ایران تحت نظر روسیه ی تزاری و جنوب ایران تحت نظر انگلستان اداره می شد. مناطق مرکزی، مثل تهران و اصفهان، مناطق بی طرف شناخته شده بود.
۱۴. شوروی و جنبش جنگل، گریگور یفیکیان، صفحه ی ۴۰۹.
۱۵. همان جا، صفحه ی ۱۸.
۱۶. *British Policy in Persia*، صفحه ی ۱۲۵.
۱۷. از سیدضیا تا بختیار، صفحه ی ۲۴۳.
۱۸. خاطرات و تألمات مصدق، صفحه ی ۱۴۴.

۱۹. مصدق در محکمه ی نظامی، صفحه ی ۱۱۶.

۲۰. خاطرات و تألمات مصدق، صفحه ی ۱۴۵.

۲۱. این تاکتیک و اتحاد عمل کوتاه مدت فقط در آن منطقه رخ داد؛ و آن را نباید با «تاکتیک جبهه ی واحد» مصوب کنگره ی چهارم کمینترن - نوامبر ۱۹۲۲ - یکسان شمرد. از سال ۱۹۱۷ تا آن تاریخ، احزاب سوسیال دموکرات (وابسته به بین الملل دو و دو و نیم) در کنار احزاب بورژوازی، تمامی جنبش های انقلابی و اعتراضی کارگران و زحمتکشان اروپا و آمریکا را سرکوب کرده بودند. احزاب سوسیال دموکرات در درهم شکستن جنبش ها و امواج اعتصاب های کارگری ماه مه ۱۹۱۷ انگلستان، انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان و امپراتوری مجارستان - اتریش (که بساط سلطنت برچیده شد) در جمهوری شوراهای مجارستان در مارس ۱۹۱۹ و انقلاب فنلاند، و مبارزات کارگران فرانسه، ایتالیا، آمریکا و چکاسلواکی در سال ۱۹۲۰، نقش مخرب و بازدارنده داشتند. یکی از شعرهای اصلی در کنگره ی اول بین الملل سوم - کمونیست - (ژانویه ۱۹۱۹) به سبب گسترش شرایط انقلابی در اروپا، و برای افشای نقش خیانت کارانه ی احزاب سوسیال دموکرات، مرگ بر «سانترسم و رفرمیسم» سوسیال دموکراسی تعیین شده بود. با عقب نشینی جنبش کارگری و آغاز تهاجم بورژوازی به کل طبقه کارگر در اروپا، با وجود خیانت های بی شمار احزاب سوسیال دموکرات، بین الملل سوم، تاکتیک «جبهه ی واحد کارگری» با آن احزاب را تصویب کرد. به همین علت، اتحاد احزاب کمونیست (عدالت) و سوسیال - دموکرات ایران را - که پیش از اجلاس کنگره ی دوم بین الملل سوم (ژوئیه ۱۹۲۱) و برگذاری نخستین کنگره ی حزب کمونیست ایران به وقوع پیوسته است - بایست از زاویه ی دیگری مورد مطالعه قرار داد. اصولاً عقاید تعداد زیادی از اعضای حزب (کمونیست) به جناح منشویکی حزب «سوسیال دموکرات» روسیه نزدیک تر بود، تا به جناح بلشویکی آن. مداخلات مشترک سیاسی و روابط و آشنایی محلی این دو جناح سوسیالیست، و عدم شناخت و تفکیک لازم درباره ی انکشاف اختلافات میان بین الملل سوم (کمونیست) با بین الملل دوم (سوسیال - دموکرات) به چنین اتحادی منجر شده بود. افزون بر این، تاکتیک جبهه ی واحد برای سازش کاری های رهبری تشکیلات قدرتمند کارگری، وابسته به احزاب سوسیال - دموکرات اروپا لازم بود. در صورتی که در تبریز حزب سوسیال دموکرات نیروی قابل توجهی نداشت، برای آشنایی بیشتر با مباحثات بین الملل سوم، می توانید به کتاب *These Resolutions & Mani-festos of the first four Congresses of the Third International*, Introduction by: Bertil Hessel، مراجعه کنید.

۲۲. خیابانی «آزادی خواه» خود، مخالفان اش را از سر راه برمی داشت. احمد کسروی گفته است: خیابانی پیرامون خود بیست نفر تفنگچیان و آدم کشان را گرد آورده بود؛ و با ایجاد کمیته ی ترور، دست به از میان بردن مخالفان خود می زد؛ سید نعمت الله خان، مدیر روزنامه ی «کلید نجات» - که از آزادی خواهان بود - و حاجی ملک التجار - که به اشتباه کشته شد - از قربانیان ترورهای خیابانی بودند. دکتر زین العابدین و کسروی رهبران جناح اقلیت حزب دموکرات بودند. خیابانی دکتر زین العابدین را به کردستان تبعید کرد اما احمد کسروی به تهران گریخت. کسروی اضافه کرده است که برخی بر این باور بودند که انگلیسی ها به خیابانی کمک مالی کرده اند. خود کسروی درباره ی یکی از نزدیکان خیابانی اشاراتی دارد مبنی بر این که دوهزار تومان از انگلیسی ها کمک مالی گرفته است: «قیام شیخ محمد خیابانی»، نوشته ی احمد کسروی.

۲۳. پاره یی از مطالب این بخش، از قسمت «کمونیست های ایرانی»، کتاب انگلیسی *British Policy in Persia*، هوشنگ صباحی ۹۰-۹۱ استفاده شده است.

۲۴. همان جا.

۲۵. همان جا.

۲۶. دو بینش در حزب کمونیست ایران، صفحه ی ۱۹.

۲۷. ایران بین دو انقلاب، صفحه ی ۱۴۴. و مقاله تورج اتابکی *Incommodious Hosts, Invidious Guests*

۲۸. *British policy in persia*، صفحه ی ۹۶.

۲۹. ایران بین دو انقلاب، صفحه ی ۱۴۵.

۳۰. ایران بین دو انقلاب، صفحه ی ۱۴۵.

۳۱. سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، صفحه ی ۴۲۰.

۳۲. زندگی سیاسی مصدق، صفحه ی ۲۳.

۳۳. به احتمال زیاد آتاتورک نیز در کنگره ی ملل شرق در باکو حضور داشته است!

۳۴. نشریه ی شماره یک *International socialist forum*، اوت ۱۹۹۷، صفحه ی ۲۱. و تورج اتابکی *Iranian Revolutionaries In the Soviet*



۳۵. اردشیر آوانسیان در خاطرات خود به صورتی گنگ و سر بسته درباره‌ی اختلافات جناح راست با لادین بدین صورت اشاره کرده است: «ماها درباره‌ی لادین چندان نظر خوبی نداشتیم. شاید هم آدم بدی نبود؛ اما ایرادهایی به او داشتیم.» صفحه‌ی ۳۳۷.

۳۶. در برخی اسناد، تیراژ «حقیقت» را تا چهار هزار نسخه نوشته‌اند.

۳۷. اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه‌ی ۲۲.

۳۸. بحران دموکراسی در ایران، صفحه‌ی ۹۰.

۳۹. تاریخ جنبش کمونیستی ایران، سپهر ذبیح ص ۱۰۵- و British policy in Persia صفحه‌ی ۱۰۳. در برخی اسناد تعداد اعضای حزب کمونیست ۱۰ هزار نفر ذکر شده است.

۴۰. سلطان زاده به نمایندگی از ایران، مانیفست کنگره‌ی دوم را امضا کرد. Theses Resolution & Manifestos of the first four Congresses of the Third International، صفحه‌ی ۱۷۰.

۴۱. در دفاع از انقلاب اکتبر، ارنست مندل، صفحه‌ی ۱۲۹.

۴۲. در این باره، مقالات و اسناد زیادی منتشر شده است. به طور مثال، به مباحث نشریه‌ی انگلیسی International Socialist Forum مراجعه کنید.

۴۳. رزا لوکزامبورگ، سوسیالیست انقلابی که در زندان قیصر آلمان در بند بود؛ واز انقلاب شوروی پشتیبانی می‌کرد، به درستی این عمل لنین، تروتسکی و بلشویک‌ها را به نقد کشید.

۴۴. سوسیالیسم و انقلاب، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳، صفحه‌ی ۴۸.

۴۵. همان جا. درست به عکس گرایش‌هایی از طیف چپ ایران، که حتی تا دوران کنونی - یعنی دهه نخست قرن بیست و یکم - از ضرورت انقلاب مرحله‌ی دموکراتیک، خلقی و غیرسوسیالیستی صحبت می‌کنند! این گرایش‌ها که از نظریه پردازان‌های استالینی، مائونیستی یا سوسیال دموکراسی الهام گرفته‌اند - هنوز پس از سپری شدن نزدیک به ۹۰ سال از کنگره‌ی چهارم کمینترن - با وجودی که حتی ترکیب «دولت» تقریباً در تمام کشورهای شرق - و همچنین در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین - تغییر کرده و از بالا سرمایه‌داری شده؛ و روابط کار و سرمایه به نظام غالب تبدیل گردیده است؛ هنوز حرف از عدم آمادگی پرولتاریا و زحمتکشان، و ضرورت رشد نیروهای مولده در چارچوب نظام سرمایه داری می‌زنند. این «سوسیالیست‌ها» - حتی در قرن بیست و یکم - با شنیدن و مشاهده‌ی لفاظی‌های دموکراتیک یا ادعاهای ضدامپریالیستی و عوام‌فریبانه‌ی بورژوازی بومی، به پیش‌تیبانی سیاسی از آن روی می‌آورند.

۴۶. همان جا.

۴۷. همان جا، صفحه‌ی ۳۶.

۴۸. همان جا.

۴۹. همان جا.

۵۰. اصول کمونیسم، فردریک انگلس، صفحه‌ی ۲۳.

۵۱. مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷۳.

۵۲. از منظر مارکسیسم، هر دو واژه‌ی کمونیسم و سوسیالیسم دارای یک مفهوم و معنای یگانه‌اند.

۵۳. کارل مارکس، نقش سوسیالیست‌ها در تاریخ، مصاحبه با مارکس، منتشر شده در شیکاگو تریبون به تاریخ ژانویه ۱۸۷۹.

۵۴. انترناسیول اول، در سال ۱۸۶۴ در لندن پایه‌گذاری شد. انترناسیول دوم، به سال ۱۸۸۹ در پاریس گشایش یافت؛ و احزاب سوسیالیست یا سوسیال - دموکرات، وابسته به این تشکیلات بودند.

۵۵. کتاب تأسیس بین‌الملل کمونیست - خلاصه‌ی مذاکرات و اسناد کنگره‌ی اول؛ مارس ۱۹۱۹ - چاپ انگلیسی پاس فایندرز.

۵۶. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، منتخب آثار لنین، صفحه‌ی ۶۵۳.

۵۷. لنین اضافه کرده بود که «با توجه به ارزش و اهمیت انقلاب جهانی، کمونیست‌ها تمام توان خود را به کار گرفتند، تا نظام شورایی را تحت هر شرایط و با هر ضرر و زیانی در روسیه حفظ کنند». به گفته‌ی لنین: «ما نه تنها برای خودمان، بل که برای انقلاب جهانی مبارزه می‌کنیم». کتاب انگلیسی «سرنوشت انقلاب روسیه» به ویراستاری Sean natgamna، صفحه‌ی ۱۷.

۵۸. مقدمه‌ی کتاب منتخب آثار لنین، از انتشارات دانشجویان هوادار سچفخا در آلمان، صفحه‌ی ۸.

۵۹. بین‌الملل سوم پس از لنین، تروتسکی، چاپ فارسی، صفحه‌ی ۶۲.

۶۰. همان جا.

۶۱. اسناد جنبش کارگری، جلد ششم، صفحه‌ی ۹۸.

۶۲. دو بینش در حزب کمونیست ایران، صفحه‌ی ۳۶.

۶۳. همان جا، صفحه‌های ۴۱-۴۰.

۶۴. همان جا، صفحه‌های ۵۳-۵۲.

۶۵. همان جا، صفحه‌ی ۵۶.

۶۶. به طور کلی قطعنامه‌های کنگره‌ی چهارم معرف برنامه، استراتژی و تاکتیک‌های سوسیالیسم انقلابی در دفاع از مردم زحمتکش و ستمدیده‌ی شرق بودند. بخشی از مباحثات مربوط به مناسبات، تکالیف و وظایف انقلاب در کشورهای شرق، به سبب چیره شدن نظام سرمایه‌داری - آن هم از بالا و به کمک امپریالیسم - کهنه شده‌اند. دیگر مسایلی، از قبیل وحدت ملی و استقلال دولتی در کشورهای شرق، آن هم بدان گونه که کمینترن به آن پرداخته است، مطرح نیستند. ساختار - < - اجتماعی و مناسبات تولیدی چنین جوامعی پس از دوره‌ی جنگ جهانی دوم تغییرات بسیار مهمی به خود دیده‌اند. با استقرار مناسبات سرمایه‌داری، تغییرات بزرگ اجتماعی در کشورهای عقب‌افتاده رخ دادند؛ و در نتیجه ماهیت طبقات - به ویژه طبقه‌ی کارگر - نیز در این گونه جوامع دستخوش تحولات بنیادین شدند.

۶۷. اتحادیه‌ی کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه‌ی ۲۱.

۶۸. ایران بین دو انقلاب، صفحه‌ی ۱۶۱.

۶۹. اتحادیه‌ی کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه‌ی ۳۱. و کتاب دنیای ارانی نوشته باقر مومنی صفحه‌های ۹۳ تا ۹۹

۷۰. زندگی سیاسی مصدق، صفحه‌های ۱۵۴-۱۵۳. و کتاب تاریخ جنبش کمونیستی در ایران. پرفسور سپهر ذبیح. صفحه ۱۱۰

۷۱. حزب کمونیست چین به سبب پیاده کردن سیاست‌های بوخارین - استالین در انقلاب ۱۹۲۵م، وارد ائتلاف طبقاتی «جبهه‌ی خلق» با بورژوازی چین شد. کمینترن استالینی، حتی چیانگ کای چک - رهبر حزب کومینگ تانگ - را به عنوان عضو افتخاری بین‌الملل سوم پذیرفت! چیانگ کای چک «ملی‌گرا» هم همان بلایی را به سر کمونیست‌های چینی آورد که پیش تر کمال آتاتورک و رضاشاه «ملی‌گرا» بر سر کمونیست‌های ترکیه و ایران آورده بودند. نکات عمده این بحث برگرفته از کتب بین الملل سوم پس از لنین نوشته تروتسکی، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، نوشته سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی و دنیای ارانی نوشته باقر مومنی و پژوهش‌های خسرو شاکری است.

۷۲. نشریه‌ی سوسیالیسم و انقلاب، دوره‌ی اول، شماره‌ی ۴.

۷۳. زندگی سیاسی مصدق، صفحه‌ی ۱۵۲.

۷۴. یوسف افتخاری، خاطرات دوران سپری شده، کلاه بیات و مجید تفرشی، صفحه‌ی ۴۱.

۷۵. همان جا، صفحه‌ی ۱۷۹.

۷۶. اتحادیه‌ی کارگری و خودکامگی در ایران، صفحه‌ی ۳۵.

۷۷. بحران دموکراسی در ایران، صفحه‌ی ۹۹.

۷۸. ستاره‌ی سرخ، ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران (۱۳۱۰-۱۳۰۸)، حمید احمدی، صفحه‌ی ۶۱. تأکیدهای داخل دو پراتز از ستاره‌ی سرخ است. در ضمن، برای نشان دادن مشابهات قانون ضدسوسیالیستی رضاشاه در خرداد ۱۳۱۰ و مقایسه با فضای سرکوب و اختناق شوروی باید به سرنوشت ایوان نیکیتیچ اسمیرنوف - به عنوان یک نمونه از صدها نمونه مشابه - اشاره کرد. او از رهبران مهم حزب کمونیست شوروی و یکی از قهرمانان جنگ داخلی در سال ۱۹۲۷ به جرم هواداری از «تروتسکیسم» از حزب اخراج و به مدت سه سال به تبعید محکوم شده بود. اسمیرنوف در سال ۱۹۲۹ رسماً گسست خود از «پوزیسین چپ» را اعلام و یک سال بعد دوباره اجازه فعالیت در حزب کمونیست را پیدا کرد. وی در سال ۱۹۳۳ دوباره اخراج و سپس زندانی شد و سرانجام در ۲۴ اوت ۱۹۳۶ اعدام گردید. او در ژوئیه ۱۹۳۱ - تیرماه ۱۳۱۰ - یعنی حدود یک ماه پس از تصویب قانون ضدسوسیالیستی رضا شاه - در گفتگویی که با لئون سدوف {فرزند تروتسکی} در شهر برلین داشت به فضای حاکم خفقان وحشت زای استالینی علیه کمونیست‌ها و مخالفان بوروکراسی حزبی تأکید می‌کند.

۷۹. ایران بین دو انقلاب، صفحه‌ی ۱۷۳. و تلخیص چند فرازی از مقاله تورج اتابکی Iranian Revolutionaries in the Soviet union